

مهدویت خاتمه

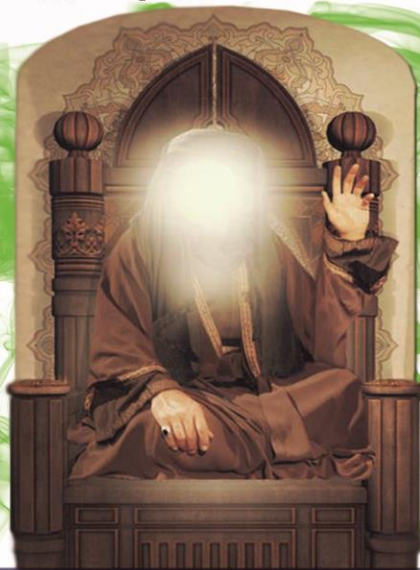
بیان عقاید مهدوی
و نقد شبّهات مدعیان دروغین مهدویت

ترجمه کتاب المهدویة الخاتمة «۳»

ترجمه: اکبر بیرامی
تحقیق و تعلیق: سیدمهدی سیستانی

عمری
عثمان بن سعید

عمری
حاکم بن سعید



عمری
محمد عثمان بن

نوبختی
حسین روح بن

مهدویت خاتمه

بابت و نیابت از امام مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُ الشَّرِيفَ

مترجم:

اکبر بیرامی

تعلیق و تحقیق:

سید مهدی مجتهدی سیستانی

فهرست

- ۵..... فصل سوم: نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الکریم
- ۶..... پیشگفتار
- ۶ نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الکریم
- ۷ مبحث اول: نیابت؛ معنای نیابت و انواع آن
- ۱۰..... مبحث دوم. دلایل پایان یافتن نیابت خاصه در دوران غیبت کبری
- ۱۰..... دلیل اول. ضرورت مذهب.
- ۱۳ دلیل دوم. توقیع صادره از جانب امام زمان به شیخ علی بن محمد سمری
- اشکال اول: اصحاب شیعه از این توقیع گذر کرده و مدتهاست آن را رها کرده اند ۳۷
- ۳۷..... پاسخ به اشکال اول:
- ۱۰۱..... اشکال دوم: سند این توقیع، دارای طعنه و اشکال است.
- ۱۰۱ پاسخ به اشکال دوم:
- ۱۰۵ اشکال سوم. متن توقیع سمری، متشابه است.
- ۱۰۶ پاسخ به اشکال سوم:
- ۱۱۰..... اشکال چهارم: این توقیع غیر مسوّر است و لذا در کلیتش، اشکال وارد است.

پاسخ به اشکال چهارم: ۱۱۲

مبحث سوم. ثبوت نیابت عامه برای مراجع معظم تقلید در دوران غیبت کبری..... ۱۲۹

مطلب اول. دلایلی که نیابت عمومی را برای فقیه اثبات می کند ۱۲۹

مطلب دوم. گستره ی نیابت..... ۱۳۴

مطلب سوم. ولایت فقیه ۱۳۷

فصل سوم: نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

مباحث این فصل:

نیابت؛ معنای نیابت و انواع آن

پایان یافتن نیابت خاصه در دوران غیبت کبری

ثبوت نیابت عامه برای مراجع معظم تقلید در دوران غیبت کبری

• پیشگفتار

❖ نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

یکی از مباحث پایه که همواره مورد توجه و نقد و بررسی فقهای عظام شیعه در کتب فقه استدلالیشان بوده است، -به ویژه در مباحث مرتبط با ولایت فقیه- مبحث: نیابت از حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری می باشد.

ما در این کتاب درصدد بیان مشروح نظریات و پژوهش های فقهای بزرگ شیعه بر نیامده ایم؛ بلکه تنها به اندازه ای در اینبار سخن خواهیم گفت که بعنوان فتح باب نقد و مناقشه نظریات مدعیان مهدویت بوده باشد؛ لذا مباحثمان در این فصل بر سه مبحث کلی تقسیم می شود:

• مبحث اول: نیابت؛ معنای نیابت و انواع آن

نیابت در لغت یعنی: یک نفر در انجام یک وظیفه مهم و معین یا چندین وظیفه مهم، قائم مقام یک نفر دیگر شود و بجای او آن اعمال را انجام بدهد. همچنانکه ابن منظور می نویسد: «فلانی از من نیابت نمود؛ ینوب؛ نوباً؛ مناباً؛ یعنی به مقام من، قیام نمود؛ و او از جانب من در این امر به نیابت برآمد: یعنی زمانی که به جایگاه تو برخاست.»^۱

و مراد ما از نیابت، همان تعریف فوق الذکر است؛ اما ما این معنای کلی را در گستره باور به مهدویت و قائم مقامی از امام زمان حضرت محمد بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آورده و می گوئیم: نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی: قیام یک نفر به مقام امام مهدی به آن میزان که دلیل شرعی روا بدارد.

لذا می توان گفت: نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در نزد شیعه امامیه بر دو دسته است:

دسته اول. نیابت خاصه

دسته دوم. نیابت عامه

تفاوت بین این دو دسته اینچنین است که: در نیابت خاصه: امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

خود به شخص نایب با ذکر اسم و صفاتش، در یک یا چندین امر، نیابت و نمایندگی اعطا می کند تا بجای او اقدام نماید و قائم به مقامش باشد.

اما در نیابت عامه: امام به شخص یا اشخاصی با بیان ویژگی های کلی اش، در یک یا چند امر نیابت و نمایندگی می دهد تا بجای او، اقدام کرده و قائم به مقامش باشد.

لذا جوهره **تفاوت میان نیابت خاصه و عامه** بدین قرار است: نایبان خاص با نص عینی حضرت مهدی معین می شوند؛ اما نایبان عام با تطبیق اوصاف و ویژگیهای کلی بیان شده توسط حضرت در فردی معین، بعنوان نایب بحساب می آیند؛ بدون آنکه نصی درباره ایشان از سوی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر شده باشد.^۱

۱ باتوجه به آنچه گفتیم روشن می شود که: وصف نیابت یک بار به نیابت عام و بار دیگر به نیابت خاص، صرفاً مربوط به شخص نایب است؛ وگرنه خود نیابت بحاظ گستره ی متعلقات و جنبه های نیابت، می تواند نسبت به نایب خاص، فراگیر و نسبت به نایب عام، جزئی و قشری بوده باشد؛ این گوشزدی قابل تأمل است. (خیاز)

درباره نایب عام، اوصاف و ویژگیهای کلی توسط حضرت بیان نشده تا فردی معینی را بر آن تطبیق کنیم، و تنها چیزی که از آن حضرت رسیده توصیف رواة احادیثنا می باشد. بله! در تفسیر منسوب روایتی از امام صادق علیه السلام ثبت شده که چند وصف برای مرجع تقلید بیان داشته اند که عبارتند از: مراقب نفسش باشد، مراقب دینش باشد، مخالف هوای دلش باشد، مطیع امر مولایش باشد (تفسیر منسوب ص ۳۰۰). جریان مدعی یمانی هجوم گسترده ای به این حدیث کرده اند تا هر طوری شده آن را غیر مرتبط با مرجع تقلید نشان دهند، از جمله اینکه: سه صفت اول جزو صفات باطنی فرد هست که برای ما قابل تشخیص نیست و صفت چهارم هم که مربوط به زمان حضور امام است زیرا در زمان غیبت امام چگونه

به اجماع بزرگان و اصحاب مذهب شیعه دوازده امامی، نیابت خاص از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الکریم، تنها منحصر در چهار تن است؛ آنانی که از بزرگان مذهب و اولیای والامقام خداوند بودند و در تاریخ با عنوان: «سفرای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الکریم» نامور شده اند؛ و اسامی شریف سفیران کوی دوست، بدین قرار است:

نایب اول. شیخ عثمان بن سعید عمری علیه السلام.

نایب دوم. فرزند ایشان؛ شیخ محمد بن عثمان عمری علیه السلام.

نایب سوم. شیخ حسین بن روح نوبختی علیه السلام.

نایب آخر. شیخ علی بن محمد سمری علیه السلام.

که مقام سفارت و نیابت خاصه با وفات نایب چهارم علیه السلام، در تاریخ ۳۲۹ قمری، بکلی پایان یافت.

کسی می تواند مطیع امر مولایش باشد؟ جوابی که ما می دهیم اینست که مراد از سه صفت اول ظاهر حال است و الا کسی از باطن دیگری که خیر ندارد و اما منظور صفت چهارم هم صفت حالت اطاعت است نه اینکه بالفعل امام حاضر باشند تا او مطیع امر امام باشد. اما غیر از این صفات، صفات دیگری هم از مذاق شریعت به دست می آید که فقها در کتابهای خود نکر کرده اند: از جمله اینکه مرد باشد، عاقل باشد، بالغ باشد، حلال زاده باشد، شیعه دوازده امامی باشد. همچنین بسیاری این شرط را هم از عقل استفاده کرده اند که در استنباط احکام شرعی اعلم باشد. (محقق)

• **مبحث دوم. دلایل پایان یافتن نیابت خاصه در دوران غیبت کبری**

باور به پایان یافتن نیابت خاصه در دوران غیبت کبری، باوری مستدل و دارای دلیل است؛ از جمله دو دلیل ذیل:

❖ **دلیل دول. ضرورت مذهب.**

این دلیل در عین کوتاهی اش، رسا و روشن است؛ اگر به فرمایشات بزرگان مذهب شیعه در هر دوره و سده ای، رجوع کنیم می بینیم که این حقیقت، چونان خورشیدی عالم فرورز در نوشته های ایشان خودنمایی می کند؛ اما از بد روزگار به جایی رسیده ایم که بایستی واضحات را توضیح بدهیم و با نور چراغ، خورشید را نشان بدهیم و مسائلی را از نو بیان کنیم که از جمله ضروریات مذهب شیعه بوده است تا بدین طریق از باورهای مومنان دفاع نموده و شبهات مدعیان دروغین را برملا و رسوا کنیم.

بهر حال؛ گفته های علمای بزرگ شیعه در این باره بسیار است؛ اما ما تنها به یک سخن اکتفا می کنیم که کاشف از ضرورت باور به برچیده شدن نیابت خاص در دوران غیبت کبری در نظر شیعه امامیه، می باشد.

این نقل قولی که خواهیم کرد، نقلی است که شیخ الطائفه طوسی رحمته الله از معلم شیعه شیخ مفید رحمته الله از عالم والاقدر، علی بن بلال مهلبی رضی الله عنه از آبروی مذهب شیعه

و استاد مکتب تشیع در زمانش، جعفر بن محمد بن قولویه رحمته الله آورده است که ایشان درباره مدعی نیابت: (ابودلف کاتب)، فرمود: «پس ما او را نفرین کردیم و از او اعلان بیزاری کردیم چراکه: در نظر ما، تمام مدعیان امر پس از سمری (که رحمت خداوند بر او باد)، کافرانی فتنه گر و گمراه گرانی منحرف هستند؛ و توفیق تنها از جانب خداوند است.»^۱

اینکه شیخ طوسی رحمته الله این کلام را بعنوان نظریه مذهب آورده و هیچ پانویسی و نقدی نسبت بدان نمی نویسد، بمعنی اقرار وی بدین باور است.

وجه دلالت این فتوای ماندگار بر ادعای ما اینچنین است که: **الف.** شیعیان، مدعیان بابیت و نیابت خاصه -در دوران غیبت کبری- را محکوم به کفر می دانند.

ب. تکفیر این مدعیان، از دیدگاه شرع تنها زمانی **مُحرز** و **موجّه** است که او یکی از باورهای ضروری مذهب را نقض کند؛ چراکه در جایگاهش اینچنین تقریر شده است که: منکر ضروری بشرطی که بدانند که انکار آن ضرورت، بمعنی تکذیب معصوم است، محکوم به کفر می باشد؛ بلکه ظاهر فتوای بزرگان پیشین ما بر این

است که: صرف انکار یکی از ضروریات مذهب - چه بداند که بمعنی تکذیب معصوم است و چه نداند - منجر به صدور حکم کفر در حق آن منکر است.

در نتیجه: اینکه «تمام مدعیان باییت و نیابت خاصه پس از سمری علیه السلام - سفیر چهارم - کافر اند»، بدین سبب است که: آنان با اینکار یکی از عقاید ضروری مذهب اهل بیت را نقض کرده اند؛ فلذا نبود هیچ باب و نایب خاص در دوران غیبت کبری جزو عقاید ضروری مذهب شیعه است.

نکته مهم این است: از خلال نقل این فتوای جاودان، که بزرگترین شخصیت‌های مذهب شیعه یکی پس از دیگری حامل و اشاعه دهنده این فتوی بوده اند، اثبات کردیم که بر چیده شدن نیابت خاصه در دوران غیبت کبری هم جز عقاید ضروری مذهب و هم مورد اجماع اهل مذهب تشیع بوده است.

❖ دلیل دوم. توقیع صادره از جانب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم به شیخ علی بن محمد سمری

مهمترین دلیل در اثبات پایان یافتن نیابت خاصه با آغاز عصر غیبت کبری، همین توقیع شریف است؛ بدین نص که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم خطاب به شیخ سمری رحمته، طی نوشته ای فرمود:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » ای علی بن محمد سمری خداوند تو را جزای خیر دهد و اجر دوستانت را در باره تو افزون گرداند، تو بیش از شش روز آتی، زنده نیستی، اکنون بساط امر خود را جمع کن و هیچکس را وصی خود قرار نده؛ چراکه دیگر، غیبت کامل فرارسید و دیگر تا مشیت خداوند نخواهد، برای من ظهوری نخواهد بود، و ظهور من بسیار بطول خواهد انجامید تا آنگاه که دلها قساوت بگیرد و زمین از جور و فساد پر گردد. پس از من کسانی نزد شیعیانم خواهند آمد که مدعی مشاهده اند، هشدار که هر کس پیش از خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی، مدعی مشاهده گردد، یک دروغگوی افترا زن است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.^۱

۱ کمال الدین شیخ صدوق ص ۵۱۵؛ غیبت طوسی ۳۹۵؛ الخرائج و الجرائح ص ۱۴۲. مولف، پس از بیان این مصادر شریفه، یک کتاب نیز از کتب اتباع احمد بصری ارائه نموده بود که اینجانب من باب حفظ حرمت مصادر شریفه شیعه از ذکر آن امتناع می کنم. (مترجم)

این توقیع شریف همواره در معرض دید و مطالعه ی بزرگان مذهب شیعه قرار گرفته و احدی از ایشان در سندیت این توقیع اشکالی نکرده و بلکه آن را بعنوان یک امر مسلم پذیرفته اند.

✓ وجه دلالت توقیع سمري بر انقطاع نیابت

سه فراز از این توقیع شریف، اثبات کننده ی سخن ماست:

فراز اول. «اکنون بساطِ امرِ خود را جمع کن و هیچکس را وصی خود قرار نده؛ چراکه غیبت کامل فرارسید»

دلالت این فراز از توقیع حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف، واضح است؛ باتوجه به اینکه علی بن محمد سمري رضی الله عنه حائز مقام نیابت خاصه از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف بود، آنحضرت سفارش می کند که شیخ سمري رضی الله عنه، بساط اینچنین مقامی را جمع کند و به هیچ کسی بعنوان نایب پس از خودش، وصیت نکند تا مبادا کسی مدعی مقام نیابت خاصه پس از وی شود؛ و علت آن دستور را وقوع غیبت دوم که در برخی نسخ آمده: **غیبت تامه**، قلمداد می فرماید. اینکه آنحضرت عجل الله تعالی فرجه الشريف اتمام نیابت خاصه را معلول وقوع غیبت تامه قلمداد می کند، یعنی: ذات و خاصیت غیبت تامه همین است که احد الناسی، در هیچ یک از برهه های دوران غیبت کبری، نایب خاص امام نخواهد

بود؛ و لذا تمام مدعیان باییت و رسالت و نیابت خاصه از آنحضرت در دوران غیبت کبری، دروغگو هستند.

فراز دوم. «و دیگر تا مشیت خداوند نخواهد، برای من ظهوری نخواهد بود»

در این فراز، نکته ای مهم نهفته است؛ می توان وجه دلالت این فراز بر برچیده شدن نیابت خاصه در دوران غیبت کبری را با بیان دو مقدمه، تقریر و عنوان نمود:

مقدمه اول. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبَاتُ دو نوع ظهور دارند:

اول. ظهورش برای تمام مردم.

دوم. ظهورش فقط برای نایبان خاص.

می دانیم که ظهور از نوع اول، همواره از دوران ولادتش، منتفی بوده و آنحضرت، پیش از آنکه حتی غیبت صغری رخ دهد، غایب از نظرها بوده؛ چراکه آن پنج سال دوران ولادت تا امامت نیز آنحضرت از دیدگان عموم مردم -جز خواص شیعه- پنهان

و غایب بودند. اما ظهور از نوع دوم در دوران غیبت صغری برای نایبان ویژه آنحضرت فراهم بود و تا انتهای غیبت صغری، امام بر نایبان خاصش، ظاهر بود.^۱

مقدمه دوم. آن ظهوری که طی این توقیع شریف، منتفی و ملغی اعلام گردید، همان ظهور نوع دوم است؛ چراکه ظهور نوع اول از ابتدای ولادت ایشان، منتفی بود؛ لذا تحصیل حاصل بوده و لغو و عبث است و کلام معصوم بالاتر از عبث رانی است.

حال وقتی ظهور مذکور، همان ظهور از نوع دوم باشد که در نتیجه آن، نیابت خاصه و بابیت از آنحضرت، بکلی برچیده و منتفی بشود، پس وجود نایبان خاص پس از وفات سمی علیه السلام نیز در پی آن منتفی خواهد بود؛ با بیان این دو مقدمه، استدلال ما بدین فراز از توقیع در اثبات انقطاع نیابت خاصه در دوران غیبت کبری، جامعیت پیدا می کند.

فراز سوم. «پس از من کسانی نزد شیعیانم خواهند آمد که مدعی مشاهده اند، هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی مدعی مشاهده گردد، یک دروغگوی افترا زن است.»

۱ در مورد اینکه نایب سوم و چهارم در دوران نیابتشان امام را ملاقات کرده باشند نقلی در خاطر ندارم، غیر از اینکه این تعبیر که امام برای نایبان خاصش ظاهر بوده، صحیح به نظر نمی رسد بلکه امام غائب بوده اند و نهایت چیزی که می توان ادعا کرد ملاقات هر از چندگاهی است. (محقق)

در استدلال بدین فراز شریف می‌گوییم: مراد از مشاهده در این فراز: **الف**. یا همان مشاهده بصری و دیدنِ امام عَلَيْهِ السَّلَام است و یا: **ب**. نیابت خاصه از آن حضرت.

اگر مراد از آن همان نیابت خاصه باشد که مطلوب، حاصل شد...

اما اگر ادعا شود مراد از آن، صرفِ مشاهده بصری و دیدار با مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است، پس به طریق اولی باز نیابت خاصه منتفی است؛ لذا باز هم مطلوب، حاصل شد...

✓ حل تعارض میان «مفاد توقیع سمی» و «دیدار برخی از

بزرگان شیعه با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام

گاهی سوال می‌شود: اگر در نظر بگیریم که مراد از مشاهده در توقیع فوق، دیدار با امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است، مجبور به تکذیب بزرگان مذهب و افراد مورد اعتمادی می‌شویم که راوی دیدارِ فراوان و پی در پی شان با حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام در دوران غیبت کبری شده‌اند.

چندین پاسخ در حل این تعارض وجود دارد؛ اما پیش از بیان پاسخ‌ها، لازم به ذکر است که: در نظر علمای بزرگ ما، مراد از مشاهده در این فراز از توقیع، همان ادعای نیابت خاصه است و نه دیدار یا مشاهده بصری.

اما من باب زدودن این شبهه از ذهن‌ها، توضیحاتی بیان می‌کنیم:

پاسخ اول. مراد از مشاهده، دیدار قطعی و یقین آور است.

خلاصه سخن اینکه: مراد از مشاهده صرف دیدن نیست؛ بلکه بمعنی دیدار قطعی و یقین آور است؛ بدین گواه که: اگر کسی در رویت هلال تردید داشته باشد، گفته نمی شود فلانی شاهد رویت هلال است؛ اما اگر به یقین و قطع، هلال ماه را رویت کند، گفته می شود فلانی شاهد هلال است.

بنابراین: سیرت علمای شیعه در تنافی با این توقیع شریف نیست تا بدین دستاویز، آنان را تکذیب نماییم؛ چراکه ایشان قاطعانه و با سخنانی آکنده از یقین نمی گویند که آنی که دیده شده، خود امام مهدی است؛ بلکه از خلال قراین و نشانه هایی، احتمال زیاد می دهند که شخص مرئی، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بوده است. پس این توقیع، در صدد نفی یک سخن است و علمای شیعه، سخنی دیگر عنوان داشته اند. پس این تعارض، حل می شود.

در رد این سخن گفته می شود: لفظ مشاهده در این توقیع، مأخوذ از فعل «شاهد» است و نه «شهد»؛ لذا گفته می شود: شاهد مشاهده؛ و شهد شهادت؛ و آنچه در دلالتش، حصول علم و یقین شرط است، فعل «شهد» است؛ در حالیکه دلالت «شاهد» فراتر از حصول یقین است و هم بر دلالت یقین آور اطلاق می شود و هم دلالتی گمان مآب و ظنی.

پاسخ دوم. تکذیب صادر شده مربوط به «ادعای» مشاهده است و نه مشاهده

خلاصه سخن اینک: تکذیب موجود در توقیع شریف، متوجه مدعیان مشاهده است و نه اصل مشاهده؛ لذا در این توقیع گفته نشده: «و به نزد شیعیانم افرادی می آیند که مشاهده می کنند»؛ بلکه فرموده: «نزد شیعیانم افرادی می آیند که مدعی مشاهده می شوند».

این پاسخ ما را وامیدارد تا کمی درباره معنای «ادعا» نیز سخن کنیم. **ادعا:** خبر دادن از چیزی است که احتمال راست یا دروغ بودنش، مساوی است؛ بگونه ای که امری بدون پشتوانه استدلالی باشد.

بنابراین: تکذیب در این توقیع، در واقع متوجه کسانی است که احتمال راست یا دروغ بودن دیدارشان با امام مهدی عجله الله تعالی فرجه، مساوی است؛ و این حالت بر علمای بزرگ مذهب شیعه و افراد مورد اعتماد که اصل بر خداترسی و پرهیزکاری فراوان ایشان بوده و کرامات بسیاری از سوی ایشان صادر شده است، قابل تطبیق نیست؛ بزرگانی همانند سید بحر العلوم رحمته الله و مقدس اردبیلی رحمته الله. پس در کمترین حالت، درصد احتمال راستگویی این دو عالم بزرگ جهان تشیع و دیگر علمای بزرگ همانند آندو، بیشتر از احتمال دوم است؛ اگر نگوئیم که یقیناً صدق آنان محرز است؛ پس آن نص شریف مشتمل بر علمای بزرگ و افراد مورد اعتماد شیعه نیست.

پاسخ سوم. مراد از مشاهده، نیابت خاصه است.

اشکالی که نسبت به این پاسخ، مطرح است، بدین قرار است: این پاسخ-که مشاهده، همان ادعای نیابت است-، با فهم عُرفی از مشاهده در تضاد است؛ چراکه در عُرف و استعمال عموم مردم، مشاهده، بمعنی دیدن یک نفر است، نه نیابت و نمایندگی از او.

که در پاسخ گفته می شود: در علم اصول اینچنین تقریر می شود که: در شناخت عبارات حضرات معصومین یا قرآن کریم، تنها زمانی به فهم عُرفی رجوع می شود که در خود عبارت، قرینه ای برای استنباط از لفظ وجود نداشته باشد؛ اما با وجود قرینه، دست از آن ظهور بدوی برداشته شده و نص بر آنچه اقتضای قراین است، حمل می شود.

حال در این توقیع شریف، قراینی وجود دارد که مشاهده را از معنای اولیه و عُرفی اش، صرف بنماید- همان دو فراز پیشین که عنوان نمودیم- و همین امر در حمل لفظ مشاهده به «نیابت خاصه» کفایت می کند.

حال که مَرکبِ سخن، ما را به وادی رویت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام در دوران غیبت کبری، کشاند، چه بهتر که باب سخن در این مسئله نیز باز شود و پیرامون مسئله امکان

دیدار با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری و آنچه سخن حق در اینباره است، نیز مطالبی عنوان کنیم.

✓ دیدار با حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری

بحث در اینباره بر دو محور کلی بنا می شود:

محور اول: حقیقت غیبت

برای دریافتن حقیقت غیبت، بایستی بدانیم که: مراد از غیبت حضرت مهدی، لاجرم یکی از این دو نگرش است:

نگرش اول. غیبت در قبال حضور.

نگرش دوم. غیبت در قبال ظهور.

تفاوت بین این دو نگرش، را می توان اینچنین عنوان داشت:

تفاوت اول. غیبت در قبال حضور، بمعنی نبودن است؛ بدین معنی که: امام

زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دیگر حضور ندارد و در میان شیعیانش نیست و از ایشان برگرفته شده

است؛ اما نگرش دوم یعنی غیبت در قبال ظهور، بمعنی پنهانی و نادیدنی بودن

است؛ بدین معنی که: امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف حضورش در میان شیعیان، حضوری پنهانی

و بدون دیده شدن و تشخیص هویتش می باشد؛ همانند خورشیدی که سراسرش

را ابرهای تیره پوشانده باشد. پس امام زمان در میان شیعیانش وجود دارد اما از دیده ها نهان و از چشم ها پنهان است.

تفاوت دوم. در نگرش اول، انتهای غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف، بمعنی آمدن و حاضر شدنش در میان شیعیان و یارانش می باشد؛ در حالیکه در نگرش دوم، انتهای غیبتش منجر به ظهور آنحضرت ص و تعیین شدن هویتش در میان شیعیان خواهد بود.

تعیین منظور از غیبت:

آنچه از روایات شریفه دانسته می شود این است که: غیبت، بمعنی نگرش دوم است و نه اول. یعنی غیبت در قبال ظهور است و نه حضور؛ و شواهد فراوانی در اینباره داریم؛ از جمله: آنچه در نامه ارسالی از سوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به شیخ مفید رحمته الله علیه آمده است که: هر چند ما در جایی منزل کرده ایم، که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم علتی دارد که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان می باشد، در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند. ما از لغزشهائی که از برخی شیعیان سر می زند از وقتی که بسیاری از آنان میل به بعضی از کارهای ناشایسته ای نموده اند که نیکان گذشته از آنان پرهیز می نمودند و پیمانی که از آنان برای تو ج به خداوند و دوری از زشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر

انداخته‌اند، اطلاع داریم، گویا آنان نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و دشمنانتان، شما را از میان می‌برند.^۱

و از جمله آنچه در دعای ندبه آمده است که: «به جانم قسم که تو آن حقیقت پنهانی که دور از ما نیستی، به جانم قسم که تو آن شخص جدا از مایی که ابتدا از ما جدا نیستی»^۲

۱. الإحتجاج ج ۲ ص ۴۹۵. از نظر اینجانب صدور این نامه از امام زمان علیه السلام با تردید جدی روبرو است و قطعاً نمی‌توان آن را مستند اعتقادات قرار داد. لذا با وجود دهها روایت که بیانگر نحوه غیبت آن امام عزیز می‌باشد و یا می‌توان از آنها کیفیت غیبت ایشان را استنباط کرد، استناد به چنین نامه‌ای، عملی به نظر نمی‌آید. از طرفی این فقره که مولف محترم آورده، ظهور در نگرش اول دارد تا نگرش دوم. ذکر این نکته ضروری است که درباره نحوه غیبت امام زمان علیه السلام چهار نظریه وجود دارد: (۱) غیبت جسمی، (۲) غیبت عنوانی، (۳) غیبت مکانی، (۴) غیبت ترکیبی یعنی مرکب از بعضی از این موارد. مراد از مورد اول اینست که جسم امام نامرئی است، مقصود از دومی یعنی امام زندگی عادی در میان مردم دارد و فقط کسی نمی‌داند ایشان امام زمان است، منظور سومی اینست که امام در اماکنی دور از جامعه زندگی می‌کنند، و مراد از چهارمی اینست که ایشان در غیبت صغری دارای غیبت عنوانی و در غیبت کبری دارای غیبت مکانی هستند و اگر هم گاهی در اجتماع حاضر می‌شوند دارای غیبت جسمی می‌باشند. درباره هر یک از این موارد روایاتی وجود دارد که بنده با توجه به اعتبارسنجی این روایات و جمع بندی آنها قائل به نظریه چهارم هستم. (محقق)

۲ المزار مشهدی ص ۵۸۱؛ کمال الدین صدوق ص ۴۴۰.

نکته مهم: با بیان این مطلب، دانسته می‌شود که تمام فرقه‌هایی که ادعا دارند: (حضرت امام مهدی، مرفوع شده و دیگر در این جهان و در میان مردم نیست؛ و بلکه در آسمان‌ها است) و اینکه ادعا دارند: (آنحضرت وفات نموده است - بدین توجیه که مراد از وفات او، رفع او به آسمان است -) همگی عقاید کفرآلودی هستند. چراکه لازمه‌ی اینچنین باوری، آن است که غیبت آنحضرت در قبال حضور او بدانیم و نه ظهورش؛ و لذا این فرقه‌ها، با آن باور، اصل وجود حضرت مهدی در این جهان را منکر می‌شوند و فارغ از مخالفتشان با تمام احادیث شریفه‌ای که سخن از «ظهور» امام زمان در میان رکن و مقام می‌کند و نه «حضور» یا «نزول» اش، بلکه با دیگر عقاید ضروری همانند وجوب حضور امام در زمین و وجوب وجود حجت الهی بروی زمین نیز بکلی مخالفت می‌کنند. و این فارغ از مخالفت آنان با عموم شیعیان اهل بیت و فقهای ایشان است. لذا گوینده اینچنین سخنی، اگر نگوییم خارج از دین، قطعاً خارج از مذهب حق اهل بیت می‌باشد. اصلیت‌ترین طرفدار این نظریه (که امام زمان وفات نموده و با رفع از این جهان،

ثمره معرفتی مترتب بر بیان این تفاوت:

حال که بحث بدین وادی کشیده شد، چه بهتر که یکی از نتایج معرفتی مهمی که از این بحث، بدست می آید را نیز عنوان کنیم؛ بدین عنوان که: هرگونه وجود سفیر یا نایب خاص برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه التوبه و یا وجود هرگونه افرادی که مدعی ارتباط ویژه با آنحضرت عجل الله تعالی فرجه التوبه هستند^۱، در دوران غیبت کبری، ممنوع و ناممکن است؛ وجه این ممنوعیت اینچنین است که: این دست از امور با معنای غیبت بهمان معنای مذکور (غیبت درقبال ظهور) در مخالفت کامل است؛ چراکه این دست از موارد همواره با پنهانی بودن و غیب بودن آنحضرت و شناخته نشدنش، در تنافی است.

رفته است) همین فرقه احمد بن اسماعیل بصری است و نوشته های ایشان در اینباره فراوان و حقیقتاً شرم آور و مایه سرافکندگی است. همچنانکه این مدعی ضال در کمال بی شرمی در کتاب مع العبد الصالح- که در واقع مع العبد الکافر است- مجلد دوم از صفحه ۴۱ الی ۵۷ مطالبی بیان می کند که اگر خود کفر نباشد، همسایه دیوار بدیوار کفر است. (مترجم)

۱ همانند اینکه یکی مدعی شود: با امام زمان در ارتباط هستم و ایشان دستوراتی دارند که بایستی به سمع و نظر مردم برسانم.

محور دوم. امکان تشریف به دیدار حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف در دوران غیبت کبری

پیش از آغاز گفتار در اینباره، بایستی هر دو تصور نسبت به دیدار با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را عنوان بداریم:

تصور اول. دیدار با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف بدون شناخت آنحضرت: یعنی به نحوی که هرگز با حقیقت غیبت و پنهان بودن آنحضرت در تناقض نباشد.

تصور دوم. دیدار با آنحضرت عجل الله تعالی فرجه الشريف همراه با شناخت وی بهنگام دیدار؛ ولی به نحوی که با غیبت و پنهان بودن آنحضرت عجل الله تعالی فرجه الشريف، در تناقض نباشد.

بیان محل مورد اشکال:

تصور اولی که بیان شد، خالی از اشکال است و کسی در باره آن، اختلاف نظر یا مخالفتی ندارد؛ بلکه به اتفاق نظر همگان، این دست از دیدارها با آنحضرت، رخ داده است؛ همچنانکه شیخ صدوق رحمته الله علیه نقل می کند: از محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عثمان عمری رحمته الله علیه روایت شده است که

گفت: بخدا قسم صاحب این امر هر آینه هر سال در موسم حاضر می شود، چنان که مردم را می بیند، و میشناسد، و مردم او را می بینند و نمیشناسند.^۱

تمام افراد این روایت از بزرگان شیعه و محدثان مورد اعتماد هستند؛ همچنانکه شیخ محمد بن عثمان عمری رحمته اللہ علیہ نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه و زبان راستگوی آنحضرت می باشد و سایرین نیز از بزرگان شیعه می باشند.

اما تصور دوم از دیدار، همواره مورد مخالفت برخی از محققان مورد اختلاف است؛ لذا در اینبار دو نظریه کلی وجود دارد:

نظریه اول. همان نظریه مشهور علمای شیعه که حاکی از امکان دیدار با حضرت مهدی بهمان شرایط مذکور در تصور دوم، می باشد.

نظریه دوم. نظری شاذ و کم یاب که بر مبنای آن، امکان دیدار با آنحضرت در دوران غیبت کبری، مطلقاً ممکن نیست.

۱ کمال الدین ص ۴۴۰ و من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۵۲۰؛ غیبت طوسی ص ۳۶۴. موضوع این روایت خارج از بحث تشریف است چون اینکه کسی به صورت کاملاً نا شناس در میان مردم حاضر شود نامش دیدار با اوست نیست. همچنانکه ظاهراً فقط مربوط به دوره غیبت صغری می باشد زیرا درست در تقابل این سخن محمد بن عثمان، سخن امام صادق علیه السلام وجود دارد که می فرماید: «امام هر سال در موسم حاضر می شود و مردم را می بیند و آنها او را نمی بینند» (غیبت نعمانی ص ۱۷۵، به بیانی دیگر: کافی ج ۱ ص ۳۲۹) و من در جای خودش توضیح داده ام که بین این نقل تعارضی نیست زیرا امام صادق علیه السلام حالت کلی غیبت را بیان کرده اند یعنی غیبت کبری اما محمد بن عثمان حالتی را بیان کرده که خودش شاهدش بوده یعنی غیبت صغری. (محقق)

لذا گفتار ما در اینباره بر سه سویه کلی تقسیم می شود:

➤ سویه اول. ادله اصحاب نظریه اول (امکان دیدار با حضرت بهمهراه معرفت)

ابتدا بایستی اذعان نمود که بزرگترین شخصیت های مذهب شیعه پیرو این نظریه هستند؛ برخی از گفته های ایشان بدین قرار است:

سید مرتضی علیه السلام می گوید: «ما جایز می دانیم که بسیاری از دوستان و قائلان به امامت آنحضرت به او برسند و از حضورش بهره برند؛ و آن شیعیان و پیروان حضرتش که به حضورش نمی رسند، از او در حال غیبتش، بهره می برند.»^۱

شیخ طوسی علیه السلام می گوید: «ما به مستور بودن آنحضرت از تمام دوستانش، یقین نداریم؛ بلکه رواست که به اکثر ایشان، خود را آشکار کند»^۲

سید عبدالله شبر رحمته الله علیه می گوید: «اخبار پی در پی و آثار گوناگون بنقل از گروه فراوانی از بزرگان مورد اعتماد اعم از گذشتگان و معاصران، درباره دیدار ایشان و مشاهده آنحضرت توسط آنان در دوران غیبت کبری، صادر شده است؛ این اخبار و آثار در کتب

۱ الرسائل سید مرتضی ج ۲ ص ۲۹۷

۲ غیبت طوسی ص ۹۹

محدثان جا خوش کرده و در ابواب خاص خود ثبت شده است؛ بویژه در بحار الأنوار نوشته علامه مجلسی.^۱

همچنانکه علامه شبر رحمته الله اشاره نمود، علامه مجلسی رحمته الله یک باب کامل در بحار دارد تحت عنوان: (باب نادر در ذکر آنانکه او را در عصر غیبت کبری و نزدیک به زمان ما دیده اند)^۲

بلکه برخی از محدثان والامقام ما در اینباره کتب جداگانه ای به رشته تحریر درآورده اند همانند: سید هاشم بحرانی رحمته الله صاحب کتاب **تبصرة الولی فیمن رأى القائم المرید** رحمته الله تعالی؛ و محدث دانا میرزای نوری رحمته الله صاحب کتاب **جنة السأوی فی ذکر من فاز بقاء المجبة** رحمته الله تعالی **او معجزته فی النبیه الکبری**.^۳

اما ادله اصحاب نظریه اول مبنی بر وقوع تشریف به محضر امام زمان رحمته الله تعالی و دیدار با آنحضرت در عصر غیبت کبری؛ که در قالب دو دلیل کلی عنوان می شود:

۱ الانوار اللامعه فی شرح الزیارة الجامعه ص ۳۶

۲ بحار ج ۵۲ باب ۲۴. البته اولین نقلی که در این باب ذکر شده، قصه جزیره خضراست که نزد محققین هیچ اعتباری ندارد. (محقق)

۳. اینجانب در کتاب راه های ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام و نیز مهدویت تحقیقی، نام علمای بزرگ از قرن سوم تا قرن پانزدهم را که قائل به امکان بلکه وقوع تشریف در غیبت کبری بوده اند، فهرست بسته ام. (محقق)

دلیل اول. تواتر دیدار با آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

این دلیل بخودی خود روشن و معلوم است و نیاز به توضیح زیاد ندارد؛ حکایات فراوانی از بزرگان و افراد مورد اعتماد داریم که شمار آن از حد تواتر نیز فراتر است. همچنانکه می توانی به کتاب النجم الثاقب مرحوم محدث نوری رَحِمَهُ اللهُ رجوع کرده و صدها حکایت و داستان مستند از افرادی که به محضر شریف مهدوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه یافته و با آنحضرت دیدار کرده اند را ببینی.

برخی اینچنین اشکال می کنند که این داستانهای فراوان، صرفاً نقل قصه و داستانی چند است و آنچنان سندیت قابل اعتمادی ندارد. درحالیکه این اشکال، هرگز وارد نیست؛ همچنانکه مرحوم محدث نوری رَحِمَهُ اللهُ، خود، می نویسد:

«داستانهایی که نقل نموده ایم یا بصورت حضوری بوده و یا بنقل از دیگری؛ و اغلب نقل قول ها از عالمان و بزرگان و پاکان و پاکنهادان بوده است. و کمترین ملاحظه ای که در افراد منقول از ایشان داشته ایم: «راستگویی و تدین آنان» بوده است؛ پس اینطور نبوده که هرچیزی را از هرجایی شنیدیم، در این کتاب بیاوریم؛ بلکه آنان همگی -بلطف خداوند- در راستگویی و وثاقت، مشترک هستند و بسیاری از آنان اصحاب مقامات والا و کرامات باهره هستند.

از طرفی آنانی که به دیدار با آنحضرت مشرف شده اند، همچنان زنده هستند و میتوان از ایشان سراغ گرفت و حال قضیه از ایشان پرسید؛ پس اگر غبار تردید در سویدای قلب کسی در اینباره بنشیند، نتیجه نشست و برخاست با بدکاران و غافلان از دین و مذهب بوده است؛ پس بر ایشان لازم است تنها اندکی بگردند و بجویند تا بزودی نور حقیقت را از نو دریابند؛ چراکه وجود ذات مقدس مهدوی، چونان نور خورشیدی است که در پس ابرهاست؛ هم درک می شود و هم دیده می شود. لذا امام ما، هم بحال خویشتن و هم رعایایش، واقف است و هرگاه مصلحت اقتضا کند، به داد مضطربان می رسد و آنان را از مهلکه ها و باتلاق ها بیرون می کشد؛ لذا هرگاه بخواهد، این توانایی در دستان مبارک او و قدرت الهی او فراهم بوده و در خزانه ی وجودش، مهیا و در دسترس است.»^۱

خلاصه گفتار مرحوم نوری رحمته الله علیه بدین قرار است که: وی هر داستانی که به سمع و نظرش رسیده را در کتابش نیاورده است؛ بلکه وی تنها به نقل از افراد صالح و نکوکار و معروف به راستگویی و دیانت روی آورده است؛ افرادی که بعضا دارای

مقامات عالی‌ه بوده اند؛ لذا در ادامه اش تأکید می‌کند که اگر کسی در این نقل قولها تردیدی داشته باشد، آن تردید نتیجه همنشینی با افراد تردید افکن و بدکار و غافلان از دین و ایمان که دلبستگی خاصی به شئون دینی ندارد، بوده است.

دلیل دوم. احادیث اهل بیت علیهم‌السلام

از جمله: حدیث صحیح اسحاق بن عمار که: امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای قائم دو غیبت است؛ اولی کوتاه و دومی بلند؛ در غیبت اول جز شیعیان خاص از جایگاه او باخبر نیستند و در غیبت دوم جز برخی از یاران ویژه اش، کسی از جای او خبری ندارد.^۱

وقتی این روایت، دیدار آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عصر غیبت کبری را در جایگاه و محل زندگی آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای برخی از دوستانش - که احتمالاً برخی از شیعیان ویژه

۱ کافی ج ۱ ص ۳۴۰

۲. این روایت ربطی به بحث تشرف ندارد و از کسی خاصی حرف می‌زند که کلاً از مکان حضرت اطلاع دارد نه اینکه به طور اتفاقی با ایشان دیدار حاصل کرده است، و به نظر ما، مراد از «موالیه» نه دوستان امام که خدمتکاران ایشان است و جمع آوردن آنها نیز به نسبت طول زمانی است نه عرض زمانی، و مفسر این روایت، حدیثی است که در غیبت طوسی ص ۶۱ و غیبت نعمانی ص ۱۷۲ ثبت شده و تصریح می‌کند احدی از مکان ایشان در دوره غیبت آگاه نیست الا خادمی که کارهای ایشان را انجام می‌دهد، همچنین در روایت اسماعیل بن جابر تصریح شده: «خادمی که با آن حضرت است ... غیبت نعمانی ص ۱۸۲. اینجانب در کتاب راه های ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام به تفصیل توضیح داده ام که که اصلاً دیداری که در موسم حج به صورت کاملاً ناشناس رخ می‌دهد و نیز دیداری که خادم آن حضرت با ایشان دارد، به کلی خارج از بحث امکان تشرف و عدم تشرف به خدمت حضرت در دوره غیبت کبری است. (محقق)

باشند- روا می داند، پس دیدار آنحضرت در غیر از مکان زندگی اش نیز به مراتب، بهتر از این روایت اثبات می شود.^۱

و در روایت معتبر از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده است^۲ که: «صاحب این امر لاجرم غیبتی خواهد داشت؛ و او را در غیبتش لاجرم، عزلت و گوشه گیری خواهد بود؛ و بهترین منزلگاه، طیبه (پاکی) است و با وجود سی تن، از وحشت بدور است».^۳

محدث نوری رحمته الله طی پانوشتی بدین حدیث، می نویسد: یعنی آنحضرت در دوران غیبت با سی تن از شیعیان و بهترین یارانش، انس می گیرد و از دوری و تنهایی اش از تمام خلائق، نمی هراسد؛ همچنانکه شارحان احادیث، این حدیث را اینگونه فهمیده اند.^۴

۱ . اینکه کسی از مکان حضرت مطلع باشد و بتواند در آنجا ایشان را زیارت کند هیچ تلازمی ندارد که بتواند در خارج محل زندگی ایشان هم امکان این دیدار را داشته باشد چه برسد به اولویت. همچنین اینکه شخص خاصی بتواند این دیدار را داشته باشد بمعنی عمومیت و فراگیری امکان رؤیت نیست، و البته اینجانب توضیح داده ام که این روایت اصلاً درصدد ثبات آنچه مولف مطرح نموده، نیست. (محقق)

۲ . معتبر دانستن این حدیث با وجود علی بن ابی حمزه بطنانی - رئیس منکران امامت حضرت رضا علیه السلام و مورد لعن ایشان - جای تردید است و با توجه به توضیحی که شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول پیرامون نحوه قبول روایات این شخص داده اند به منفردات او نمی توان تکیه نمود خصوصاً در مباحث اعتقادی؛ حال آنکه این حدیث از منفردات اوست. (محقق)

۳. همان

۴. نجم ثاقب ج ۲ ص ۴۰۸

و علامه مجلسی رحمته الله علیه اینگونه تعلیق می نویسد^۱: «ظاهر خبر-همچنانکه شارحان احادیث نیز بدان تصریح نموده اند- این است که او با سی تن از یارانش در غیبتش انس می گیرد؛ و گفته شده مراد از این سخن یعنی: آنحضرت همواره در سن سی سالگی خواهد بود و در این سن، دیگر هراسی نیست؛ درحالیکه اینچنین معنا کردنی بسیار دور از واقعیت و غریب است؛ و این سی نفر ولیّ الهی که امام با ایشان انس می گیرد، لاجرم در هر قرنی، تجدید می شوند؛ چراکه آنان نمی توانند به اندازه امامشان عمر کنند و پا را از قرن خویش، فراتر نهند؛ لذا در هر دورانی، سی تن از مومنان والا مشرف به دیدار با آنحضرت می شوند.»^۲

۱ . مولف در اینجا دچار سهو شده است، زیرا این کلام علامه مجلسی نیست؛ بلکه کلام محدث نوری است. توضیح آنکه انتشاراتی که بحار الانوار را چاپ کرده است در ضمن جلد ۵۳ جهت تکمیل مباحث، کتاب جنة المأوی محدث نوری را جزو کتاب بحار چاپ نموده است و این در فهرست ابن جاد کاملاً هویداست. اما برای برخی از محققین که در مباحث مهدویت کار می کنند این اشتباه رخ میدهد و آنان گمان میکنند که این قسمت از کتاب بحار حاوی سخنان علامه مجلسی است . محقق

۲ . بحار ج ۵۳ ص ۳۲۰. هیچ دلیلی بر این تفسیر وجود ندارد و هیچ روایت دیگری که چنین عددی را تایید یا حتی بدان اشاره کند وجود ندارد، و آنچه شارحان این حدیث یعنی فاضل استرآبادی و فیض کاشانی و علامه مجلسی گفته اند تنها صرف احتمالی است که داده اند نه اینکه به اطمینان، چیزی را بیان کرده باشند، پس بر فرد متورع است که با این حدیث مبهم مجمل به چیزی استدلال نکند. شاید کسی بگوید: آن حدیث که می گفت فقط خادمان آن حضرت از مکان ایشان مطلع اند، موید این حدیث است. اما همانگونه که قبلاً ذکر شد، طبق روایت غیبت طوسی و غیبت نعمانی حضرت تنها یک خادم دارند همچنانکه در تشریح ابن مهزیار کاملاً هویداست، و جمع آوردن لفظ خادمان در روایت کافی با توجه به طول زمانی است؛ یعنی هر زمان خادمی وفات کند، خادم دیگری خواهند داشته نه عرض زمانی که در آن واحد چند خادم و به قول حدیث مورد بحث، سی چاکر و خادم داشته باشند.

غیر از اینکه در مورد اینکه این حدیث حالت غیبت صغری را می گوید یا غیبت کبری را اختلاف نظر وجود دارد و با توجه به اینکه برای امام علیه السلام منزل معرفی کرده و آن را هم مدینه دانسته و شواهد تاریخی مبنی بر زندگی مخفیانه امام علیه السلام در مدینه در طول غیبت صغری، این

➤ **سویه دوم. دلایل مد نظر اصحاب نظریه دوم (عدم امکان رویت امام در**

غیبت کبری)

اصلی ترین تکیه گاه استدلالی این گروه، همان فراز شریف از توقیع مبارک سمری

است که: «پس از من کسانی نزد شیعیانم خواهند آمد که مدعی مشاهده اند،

هشدار که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی مدعی مشاهده گردد:

كذاب افترا زن است و لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم»^۱

استدلال آنان نزدیک به این است که: **اولاً**. این روایت در ظاهر دال بر امتناع

مشاهده آنحضرت در عصر غیبت کبری است؛ **ثانیاً**. مشاهده در ظاهر بمعنی

دیدار و دیدن با چشم و حس بینایی است؛ لذا هرگونه ادعای دیدن آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام وَوَجَّهَ التَّوْبَات

محکوم به تکذیب است؛ درحالیکه اگر دیدار با حضرت عَلَيْهِ السَّلَام وَوَجَّهَ التَّوْبَات را ممکن الوقوع

حدیث مربوط به آن دوره بوده و اصلاً ربطی به بحث امکان دیدار در دوره غیبت کبری ندارد. و حتی بر فرض هم که مربوط به دوره غیبت کبری باشد باز دارد در مورد افراد خاصی سخن می گوید که پیوسته با آن حضرت در ارتباطند به گونه ای که به قول شراح وحشت تنهایی حضرت با انس به آنها از بین می رود، لذا اصلاً نگاهی به امکان دیدار اتفاقی برای هر مومنی ندارد. بماند که این تفسیر با حدیثی که خضر را تنها مونس تنهایی آن حضرت معرفی می کند در تعارض است و من تفسیر مفصل این حدیث و معنای واقعی آن را در کتاب مهدویت تحقیقی بیان نموده ام.

اینکه بارها تذکر میدهیم: منفرات فرقه های باطل، قابل اعتنا و استناد در مسائل اعتقادی نیستند، برای همین بوده است که افسانه هایی چون سی نفر مونس که هر کدام بمیرد شخص دیگری جای او را پر می کند در قاموس تفکر اصیل مهدوی شیعه جای نگیرد. (محقق)

بدانیم، دیگر جایی برای تکذیب مدعی دیدار با آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نخواهد بود؛ لذا معنی تکذیب چیزی جز این نیست که ادعای مدعی دیدار با حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را غیر واقعی (نامطابق با واقع) بدانیم.

➤ سوپه سوم. مناقشه در دلیل اصحاب نظریه دوم (عدم امکان رویت در غیبت کبری)

استدلال ایشان متوجه اشکال جدی است؛ چراکه دو مانع عقلی و شرعی در قبال اخذ ظاهر توقیع مبارک داریم و لذا بایستی آن را تأویل نماییم مانع شرعی از گرایش به ظهور مذکور، همان ادله روایی معتبر مبنی بر دیدار با حضرت مهدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عصر غیبت و تشرف به محضر ایشان در این دوران می باشد؛^۱ و مانع عقلی نیز همان تواتر قطعی مبنی بر رخداد دیدار شیعیان خاص و اولیای الهی با آنحضرت در دوران غیبت کبری می باشد.

در نتیجه: بنابر قوانین استدلالی، لاجرم بایستی از آن ظاهر گرایی در سوپه دوم، دست برداشته و آن فراز مبارک از توقیع را مناسب با ادله شرعی و عقلی، تأویل نماییم؛ و این همان منش علمای اعلام ما در قبال این نص شریف می باشد؛

۱. روایتی در این خصوص یافت نکرده ام و نقل محمد بن عثمان و دیگر روایاتی که مولف نکر کرد را هم توضیح دادم که ارتباطی با موضوع بحث ندارند. (محقق)

همچنانکه پیشتر سه وجه تأویلی علمای شیعه در قبال این فراز را آوردیم؛ پس رجوع کن.^۱

✓ بازگشت به توقیع سمی و حل شبهات مطرح شده پیرامون آن

در فصل پیشین گفتیم که دلیل دوم مبنی بر انقطاع نیابت خاصه در دوران غیبت کبری، توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم به نایب چهارم، شیخ سمی رحمته الله علیه می باشد؛ با توجه به اهمیت این توقیع در تکذیب مدعیان دروغین، فرقه احمد اسماعیل پیرامون این توقیع، اشکالات و شبهاتی مطرح کرده اند که بهتر دیدم آن شبهات را نیز پاسخ داده و اشتباهات این فرقه در فهم این توقیع را هویدا سازم. لذا چهار اشکال اساسی این فرقه و پاسخهایش، تقدیم به شما:

۱. به نظر بنده، این بیان صحیح نیست و توقیع شریف نیازی به تاویل ندارد، و اصلاً آخرین توقیع که برای هدایت یک ملت بیان شده است، نباید به گونه ای باشد که نیاز به تاویل داشته باشد. در نتیجه با توجه به طلوعه و نیز ذیل توقیع شریف امام زمان، کاملاً مشخص است که مراد توقیع شریف، نفی نیابت خاصه تا رخداد ظهور امام زمان علیه السلام و نیز نفی رخداد ظهور علنی برای کسی تا قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی است و هیچ نگاهی به نفی دیدارهای اتفاقی برای بعضی مومنین ندارد. برای همین از اولین کسی که این توقیع را نقل و ثبت نموده یعنی شیخ صدوق و بعد از او شیخ مفید تا آخرین محدثی که آن را نکر کرده یعنی میرازی نوری، همگی به اتفاق نظر منکر رخداد دیدار نبوده اند و این محکم ترین دلیل بر این است که معنای توقیع، ظاهر و بی نیاز از تاویل بوده است. (محقق)

• اشکال اول: اصحاب شیعه از این توقیع گذر کرده و مدتهاست

آن را رها کرده اند^۱

❖ پاسخ به اشکال اول:

پیش از پاسخ بدین اشکال، شایسته است سخنی از علامه محقق سید محمدتقی اصفهانی رحمته الله درباره توقیع مبارک سمری علیه السلام بیاورم که می نویسد: «علمای ما از دوران صدوق تا به امروز بدین توقیع استناد کرده و بر آن اعتماد کرده اند و احدی از بزرگان ما نه در آن مناقشه نکرده و نه اعتبار آن را زیر سوال برده اند؛ همچنانکه این گفته من بر کسی که در گفته های بزرگان و عالمان تتبع داشته باشد، پوشیده نیست.

«^۲

در ذیل فرموده این عالم جلیل القدر، عرض می کنم: واقعاً درک نمی کنم که منظور مدعی احمد اسماعیل از این عبارت که: «اصحاب شیعه از این توقیع شریف گذر کرده و آن را رها کرده اند» چیست؟! آیا منظور او این است که اصحاب

۱ مع العبد الصالح ج ۱ ص ۲۸

۲ مکیال المکارم ج ۲ ص ۲۵۵

شیعه از نقل و روایت این توقیع دست برداشته اند؟ و یا منظور او این است که آنان از عمل به مفاد این توقیع، دست شسته اند؟!

اگر منظور او، معنای اول باشد؛ یعنی اصحاب شیعه از نقل و روایت این فتوای جاودان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم، دست برداشته اند، نشانگر عمق نادانی وی به کتب حدیثی شیعه است؛ لذا بد نیست که به تومارِ اسامی محدثانی که این توقیع مبارک را نقل کرده اند، نگاهی بیافکنیم:

✓ منشورِ اسامی محدثان و عالمانی که توقیعِ سمی علیه السلام را روایت کرده اند:

۱. شیخ صدوق علیه السلام متوفی سنه (سال) ۳۸۱ هجری قمری؛ در کمال الدین و تمام النعمه ص ۵۱۶.
۲. شیخ طوسی علیه السلام متوفی سنه ۴۶۰ هـ در کتاب شریف: غیبت ص ۳۹۵
۳. شیخ طبرسی علیه السلام - سنه ۵۴۸ هـ - در سه کتاب ارزشمند: (الاحتجاج) ج ۲ ص ۲۹۶ و (إعلام الوری) ج ۲ ص ۲۶۰ و (تاج الموالید) ص ۶۸؛^۱

۱. در اینجا سهو صورت گرفته، زیرا نویسنده کتاب احتجاج ارتباطی با نویسنده کتاب تاج الموالید و اعلام الوری ندارد و تاریخ وفاتش هم حدود ۶۰۰ می باشد نه ۵۴۸. (محقق)

۴. شيخ ابن حمزه طوسي رحمته الله - متوفى ۵۶۰ هـ - در كتاب شريف: (الثاقب في المناقب) ص ۶۰۱.
۵. • شيخ قطب الدين راوندي رحمته الله - متوفى سنة ۵۷۳ هـ - در كتابش: (الخرايج والجرائح) ج ۳ ص ۱۱۲۸.
۶. • سيد ابن طاووس رحمته الله - متوفى سنة ۶۶۴ هـ - در كتاب (الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف) ص ۱۸۴.
۷. • شيخ علي بن عيسى اربلي رحمته الله - متوفى سنة ۶۹۳ هـ - در كتاب شريفش: (كشف الغمة في معرفة الأئمة) ج ۳ ص ۳۳۸.
۸. • شيخ عماد الدين طبري رحمته الله - متوفى پس از سنة ۶۸۹ هـ - در كتاب ارزشمندش: (أسرار الإمامة) ص ۸۹.
۹. • سيد بهاء الدين نجفي رحمته الله - متوفى سنة ۸۰۳ هـ - در كتاب ارزشمند: (منتخب الأنوار المضيئة) ص ۲۳۸.

۱ لازم بذکر است که این عالم بزرگوار، نص توقيح را نیاورده بلکه مضمون آن را آورده است؛ همچنانکه می نویسد: « ولما بلغ الامر الى على بن محمد السمرى نكر ان المهدي (ع) قد عرفه ان ينتقل الى الله وكشف له عن يوم وفاته وانه قد تقدم إليه ان لا يوكل احدا غيره وان قد جاءت الغيبة التامه التي يمتحن فيها المؤمنون »

۱۰. • شیخ عاملی نباطی بیاضی رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۸۷۷ هـ - در کتاب (الصراط المستقیم) ج ۲ ص ۲۳۶.
۱۱. • مقدس اردبیلی رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۹۹۳ هـ - در کتاب (حديقة الشيعة) ج ۲ ص ۹۹۰.
۱۲. • شهید ثالث؛ قاضی شوشتری رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۱۰۱۹ هـ - در (مجالس المؤمنین) ج ۲ ص ۱۱۷.
۱۳. • شیخ فیض کاشانی رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۱۰۹۰ هـ - در (نوادر الأخبار) ص ۲۳۳.
۱۴. • شیخ حر عاملی رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۱۱۰۴ هـ - در دو کتاب (إثبات الهداة) ج ۵ ص ۳۲۱ و (هداية الأمة) ج ۸ ص ۵۶۰.
۱۵. • سید هاشم بحرانی رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۱۱۰۷ هـ . در کتاب (مدينة المعاجز) ج ۸ ص ۸.
۱۶. • علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۱۱۱۱ هـ - در فرهنگنامه حدیثی جامع (بحار الأنوار) ج ۵۱ ص ۳۶۱.
۱۷. • سید نعمت الله جزائری رحمۃ اللہ علیہ - متوفی سنة ۱۱۱۷ هـ - در کتابش (ریاض الأبرار) ج ۳ ص ۸۴.

١٨. • شيخ سليمان ماحوزي رحمته الله - متوفى سنة ١١٢١ هـ - در (كتاب الأربعين) ص ٢٢٩.
١٩. • شيخ عنايت الله قهبائي رحمته الله - متوفى سنة ١١٢٦ هـ - در (مجمع الرجال) ج ٧ ص ١٩٠.
٢٠. • شيخ محمد اسماعيل خاجوي رحمته الله - متوفى سنة ١١٧٣ هـ - در (الرسائل الفقهية) ج ١ ص ٥٢١.
٢١. • سيد عبد الله آل شبر رحمته الله - متوفى سنة ١٢٢٠ هـ - در (الأنوار اللامعة في شرح الزيارة الجامعة) (ص ٣٥) و (حق اليقين) (ص ٢٨٦) و (جلاء العيون) ج ٣ ص ٢١٨.
٢٢. • سيد محسن اعرجي كاظمي رحمته الله - متوفى سنة ١٢٢٧ هـ - در (عدة الرجال) ج ١ ص ٧٩.
٢٣. • مولى شيخ احمد نراقي رحمته الله - متوفى سنة ١٢٤٥ هـ - در (رسائل ومسائل) (ج ٣ ص ١٢٢).
٢٤. • شيخ آغا محمود بهبهاني رحمته الله - متوفى سنة ١٢٦٩ هـ - در كتابش (تحفة السلاطين) (ج ٢ ص ٦١٨).
٢٥. • شيخ ميرزا حسين نوري رحمته الله - متوفى سنة ١٣٢٠ هـ - در كتابش (النجم الثاقب) (ج ٢ ص ٢٨).

۲۶. • شیخ علی علیاری تبریزی رحمته الله - متوفی سنة ۱۳۲۷ هـ - در (بهجة الآمال) (ج ۷ ص ۶۲۴).

۲۷. • میرزا محمد تقی اصفهانی رحمته الله - متوفی سنة ۱۳۴۸ هـ - در کتابش (مکیال المکارم) (ج ۱ ص ۱۱۷).

۲۸. • شیخ عبد الله مامقانی رحمته الله - متوفی سنة ۱۳۵۱ هـ - در (الفوائد الرجالية) (ج ۲ ص ۱۳۹).

۲۹. • شیخ عباس قمی رحمته الله - متوفی سنة ۱۳۵۹ هـ - در (منتهی الآمال) (ج ۲ ص ۸۴۲) و (الکنی والألقاب) (ج ۳ ص ۲۶۸).

۳۰. • سید محسن امین عاملی رحمته الله - متوفی سنة ۱۳۷۱ هـ - در فرهنگنامه (أعیان الشیعة) (ج ۲ ص ۴۸) و (المجالس السنیة) ج ۲ ص ۴۹۵.

این از این؛ و اگر اشکال مدعی مبنی بر این است که اصحاب شیعه از مفاد آن توقیع رویگردان بوده اند، این نیز سخنی است که با نگاه به سیره علمای شیعه به وهن و بی مایگی اش پی می بریم؛ چراکه سیرت علمای شیعه از ابتدای غیبت کبری تا بکنون بطور مستمر، دایر بر عمل به مضمون توقیع شریف سمری و باور به انقطاع سفارت و نیابت خاصه در دوران غیبت کبری بوده است.

حال گفته های برخی از بزرگترین شخصیت‌های شیعه، پیش روی شما:^۱

▪ گفتار بزرگان قرن سوم و چهارم

شیخ ابوزینب نعمانی رضی الله عنه (صاحب کتاب غیبت نعمانی) می گوید: «و گفته او در حدیث چهارم از این فصل حدیث عبدالله بن سنان - که: «چگونه باشید هنگامی که نه امامی هدایتگر ببینید و نه رهبری آشکارا» دلالت بر آنچه جریان دارد، می کند و گواهی است بر آنچه امر سفیرانی که میان امام زمان و شیعیانش بودند، مبنی بر برداشته شدن آن بزرگان و بریده شدن زنجیره شان؛ چراکه مراد از پیشوا و عَلَم، همانا فرستاده امام زمان در میان شیعیان است؛ پس زمانی که دوران محنت بر خلق، تمام شد، بساط آن پیشوایان نیز، جمع شد؛ و دیگر فرستاده ای نمی بینی، تا زمانی که خود حضرت ظهور کند و دوران حیرتی که عنوان شده بود، رخ داد و اولیای خداوند ما را از آن بیم داشتند و امر غیبت دوم بدرستی روی داد که شرح و تأویل آن در احادیثی که در فصل پیش رو خواهیم آورد، خواهد آمد؛ از خداوند می خواهیم که بصیرت و

۱ ما عمداً گفته های فراوانی از علمای بزرگ طایفه را خواهیم آورد تا شبهه این فرقه مبنی بر: «عدم پذیرش مفاد توقیع شریف سمری نزد بزرگان شیعه» و شبهه ی «عدم باور به انقطاع نیابت خاصه در دوران غیبت کبری نزد علمای بزرگ شیعه» رسوا شود؛ اینچنین ادعاها و شبهاتی را می توانی در اصلیتین کتب استدلالی این فرقه، بیابی: جامع الادله ص ۳۰ و ۳۱.

رهنمونی ما را بیافزاید و ما را با رحمت خویش، بر هرچه خرسند می دارد، موفق گرداند.^۱»

و در جای دیگر می نویسد: «اما غیبت اولی، غیبتی بود که میان حضرت و مردم، سفیرانی وجود داشت؛ سفیرانی که منصوب حضرت بوده و هویدا برای امر، برخاسته بودند؛ افرادی بزرگوار و والامقام بودند؛ علم های نهان بدست ایشان هویدا می شد و حکمت های سخت از سینه ایشان می جوشید و پاسخ تمامی پرسشها و مشکلات و معضلات نزد ایشان بود؛ آن دوران غیبت کوتاه بود که روزگارش به پایان رسید و مدتش، منقضی شد ولی غیبت دوم غیبتی است که دیگر در آن سفیران و واسطه های میان امام و شیعیان برداشته شده است؛ آنهم برای امری که خداوند اراده فرموده و تدبیری که در میان آفریدگانش جاری ساخته است؛ همانکه در کتابش فرمود: «خدا بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید رها کند. می آرزاید تا ناپاک را از پاک جدا سازد. و خدا بر آن نیست که شما را از غیب بیگانهاند»^۲ و این دورانی است که همکنون بوقوع پیوسته؛ خداوند ما را در این دوران از پابرجایان

۱ غیبت نعمانی ص ۱۶۴

۲ آل عمران: ۱۷۹

بر حق قرار داده و از جمله افرادی که در آزمون و غربال آخر الزمان، سرافکنده و مردود هستند، بشمار نیاورد. لذا معنی این فرمایش امام که: «برای او دو غیبت است» همین است؛ و ما در همان غیبت دوم بسر می بریم؛ از خداوند می خواهیم امر گشایش و فرج دوستان خودش نسبت به این دوران را زودتر بگرداند و ما را در زمره خوبان درگاهش و پیروان برگزیدگانش بشمار آورد و ما را از بهترین بندگان که حضرتش از ایشان خرسند است دانسته و ما را برای یاری ولی و خلیفه اش برگزیند؛ که او همانا ولی احسان و جواد و منان است.»^۱

شیخ ابن قولویه قمی رحمته الله (۳۶۸ قمری)^۲: طی روایتی که شیخ طوسی بسند خود از شیخ مفید از ابوالحسن علی بن بلال مهبلی (قدس سره) نقل می کند، مرحوم ابن قولویه قمی میگوید: «اما ابو دلف کاتب، که خداوند حفظش نکند، ما او

۱ غیبت نعمانی ص ۱۷۸. و با این بیان شیخ نعمانی دانسته می شود که تفاوت جوهری و در واقع تنهاترین تفاوت میان غیبت صغری و غیبت کبری همین است که در غیبت کبری، هیچ سفیر و باب و نایب خاصی از امام زمان در میان شیعیان نخواهد بود. با این بیان دانسته می شود که یکی از اعتقادات همیشگی شیعه اهل بیت از آغازین روزهای شروع غیبت کبری، تکذیب تمام مدعیان بابیت و فرستادگی در عصر غیبت کبری است. لذا با این بیان، دروغگو بودن تمام مدعیان بابیت و فرستادگی از امام زمان در عصر غیبت کبری، از جمله مدعی کافر احمد بن اسماعیل سالمی، محرز است. (مترجم)

۲ مولف گرامی به اشتباه: شیخ ابن بابویه قمی نوشته است که درست ابن قولویه قمی است. البته همو در صفحات پیشین همین نقل را بدرستی از شیخ ابن قولویه قمی آورده است و اینجا احتمالاً بعثت تشابه نام آندو بزرگوار، دچار اشتباه شده است. (مترجم)

را به عنوان ملحد و منحرف می شناختیم، بعد از آنی که اظهار غلو کرد، دیوانه زنجیری شده، پس از بهبودی نسبی معتقد به تفویض شد، تا آنجا که می دانستیم به هر مجلس و محفلی وارد می شد او را کوچک و بی ارزش می شمردند و اهانت می کردند و شیعیان فقط اندک زمانی با او ارتباط داشتند. همچنین جامعه شیعه از او و نیز از کسانی که به او معتقد و همکار وی بودند و امر را بر دیگران مشتبه می کردند، اظهار بیزاری کردند.

ما سراغ ابی بکر بغدادی را گرفتیم، برایش پیغام دادیم که حاوی ادعاهایی بود که ابی دلف برای او مدعی شده بود، ابی بکر همه را انکار کرده و حتی سوگند خورد که دروغ است، ما هم انکار و سوگند او را پذیرفتیم. ولی وقتی که وارد بغداد شد، بسمت ابو دلف متمایل شده و از شیعه رویگردان شد و زمان مرگش هم ابی دلف را وصی خودش قرار داد و به او وصیت نمود. بنابراین تردید نکردیم که او هم با ابی دلف هم مذهب و همدست بوده است، لذا او را نیز لعن کرده و اعلان بیزاری کردیم، چراکه

به اعتقاد ما هرکسی که پس از سمري (که خداوند رحمتش کند) ادعای نیابت کند، کافر، حيله گر و گمراه و گمراه کننده است و «توفيق از جانب خداست».^۱

۱ غيبت طوسی ص ۴۱۲.

لازم به ذکر است که ابو محمد انصاری در جامع الادله ص ۳۲ تلاش نموده که کلام شيخ ابن قولويه را برخلاف ظاهرش تفسير و توجیه کند و آن را بگونه ای دیگر درآورد؛ بگونه ای که مدعی می شود: فتوای شيخ ابن قولويه قمی، در واقع مربوط به زمانی است که شيخ علی بن محمد سمري آخرين سفیر امام زمان در قید حیات است و لذا هرگونه مدعی سفارت در دوران وجود سفیر برحق امام زمان یعنی علی بن محمد سمري، کافر و دروغگو است؛ لذا با وفات علی بن محمد سمري مفاد این فتوی از اهمیت خارج می شود!! او صرفاً بهمین شبهه خنک بسنده نکرده و اشاره نمی کند که در اینصورت بایستی ابن قولويه می گفت: «بهمراه سمري» و نه اینکه بگوید: «پس از سمري»! بلکه وی برای القای اینچنین توجیه پوکی، عبارت: «خداوند رحمتش کند» را که پس از کلمه «سمري» آمده است، عمداً حذف کرده است تا بتواند آن توجیه خود مبنی بر تکفیر مدعیان سفارت در صورت وجود سفیر حق را، تحکیم ببخشد. (خباز)

محدث جلیل القدر و فقیه و الامقام، صاحب کتاب کامل الزیارات، جناب شيخ جعفر بن محمد بن جعفر ابن قولويه قمی، حاصل عمر شيخ ابوجعفر کلینی-صاحب الکافی- و یکی از بزرگ علمای بزرگ تاریخ شیعه و استاد بزرگترین شخصیت‌های تاریخ اسلام همانند شيخ مفید و تلعبیری است، نجاشی در وصف او می گوید: «وکل ما یوصف به الناس من جمیل وثقة و فقه فهو فوقه» (هر زیبایی و وثاقت و فقاہتی که آدمی با آن وصف می شود، ابن قولويه برتر و فراتر از آن است.)-رجال ص ۱۲۳- فتوای این عالم جلیل القدر درباره مدعیان نیابت پس از شيخ سمري چهار نکته ی بسیار مهم دارد: اول. وی به نمایندگی از تمام مذهب شیعه، فتوی می دهد؛ لذا می گوید: «عندنا = در اعتقاد ما». پس تردیدی در این نیست که سخن این عالم و الامقام، نزد اصحاب شیعه بسیار مشهور و در حد بیان اجماع امت محمدی بوده و این امر خود کاشف از نظر امام معصوم است؛ دوم. هویدا است که این فتوی در دوران پس از وفات شيخ سمري صادر شده است؛ لذا می گوید: «بعد از وفات سمري (که خدا رحمتش کند)»؛ پس فتوای این عالم و الامقام و آن اجماعی که تحصیل نموده است، متوجه دوران غيبت کبری است. سوم. باتوجه به اینکه ابن قولويه هم جزو علمای شیعه در عصر غيبت صغری بود و هم در عصر غيبت کبری، مرجعیت شیعیان را برعهده داشت، آن فتوای وی و ادعای اجماع از سوی او، قطعاً از سر علم و با اطلاع بر تمام نظریات شیعیان اهل بیت و اصحاب مذهب که اغلب جزو علمای شیعه در عصر غيبت صغری و در ارتباط با امامان عسکری بوده اند، است؛ لذا بی تردید آن اجماع، بیانگر نظریه امام معصوم است. چهارم. فتوای شيخ، افزون بر بیان فتوای فقهی، بیانگر جنبه های اجتماعی نیز می باشد؛ آنجا که می گوید: مدعی بایست از امام در دوران غيبت کبری، کافر است، ناظر بر حکم فقهی آن مدعی بوده؛ آنجا که می گوید: حلیه گر است؛ ناظر بر حال رفتاری او بوده؛ آنجا که می گوید: گمراه است؛ ناظر بر حال فردی و درونی فرد بوده و آنجا که می گوید: گمراهگر است؛ ناظر بر حال اجتماعی و عمومی اش دارد. لذا ممکن است یکی کافر باشد ولی حيله گر نباشد؛ و یا گمراه باشد؛ ولی کسی را گمراه نکنند. اما مدعی دروغگو، از جنبه های مختلف، زشت و خطرناک است و فتوای شيخ ابن قولويه ناظر بر همین امر است. (مترجم)

▪ گفتار بزرگان قرن چهارم و پنجم

شیخ مفید رحمته الله علیه (۴۱۳ قمری) می گوید: «او پیش از قیامش، دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی تر است؛ همچنانکه در روایات آمده است؛ اما غیبت کوتاه از زمان میلادش تا زمان انقطاع و اتمام سفارت و فرستادگی میان او و شیعیانش و پایان یافتن سفیران او با وفات، بود؛ اما غیبت طولانی که پس از غیبت اول رخ داد که در نهایتش، وی با شمشیر قیام می کند.»^۱

شیخ ابوالفتح کراچی رحمته الله علیه (متوفی ۴۴۹ قمری) می گوید: «روا است که شماری از دوستان او در پس پرده و بصورت نهان با او گرد هم آیند؛ اما آنچه که امروزه بایستی عموم مردمی که در راه زُشد و صواب هستند و بهره می گیرند، انجام دهند این است که به فقهای شیعه اهل بیت علیهم السلام رجوع کنند و در سوالات پیش آمده پیرامون احکام از ایشان بپرسند و در حلال و حرام فتوهای ایشان را بگیرند؛ چراکه

۱. ارشاد ج ۲ ص ۳۴۰. ابومحمد انصاری در جامع الادله ص ۳۴، درباره همین فتوای شیخ مفید نیز توجیه و تفسیرهای ناروا می آورد و ادعا می کند که این فتوای شیخ مفید صرفاً درصدد تاریخ بندی دو غیبت امام زمان است و نه بیشتر! توجیهی که تنها بدرد خودش می خورد! چراکه بروشنی واضح است که شیخ مفید انتهای غیبت صغری را بعنوان: «انقطاع فرستادگی از امام زمان و پایان آمدن سفیران امام زمان» یاد می کند. سخنی که چونان خورشیدی در میانه روز در اثبات پایان یافتن هرگونه فرستادگی و سفیرگری از امام زمان با وفات سفیر چهارم (رضوان الله علیه، هویدا و آشکار است). (خباز)

آن فقیهان واسطه میان مردم و حضرت صاحب الزمان هستند و احکام شریعت محمدی در میان آنان به ودیعه گزارده شده است وگرنه خداوند روا نمیدانست که حجتش در پس پرده غیب باشد مگر اینکه فقه پدرانیش در میان امت به میزانی که سبب قطع عذر بشود، یافت می شد.»^۱

شیخ طوسی رحمته اللہ علیہ (۴۶۰ قمری) می گوید: «بیان امر ابوالحسن علی بن محمد سمیری که پس از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (خداوند رحمتش کند) آمد و با او دیگر بساط باییت و علمیت از جانب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم برچیده شد.»

تا اینکه می گوید: «ابو محمد حسن بن احمد مکتب گفته است: من در سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمیری از دنیا رفت، در بغداد بودم، و چند روز قبل از رحلت شیخ به خدمتش رفتم، ایشان توقیعی را برای مردم خارج کرده و به آنها نشان داد که به این ترتیب بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای علی بن محمد سمری! خداوند متعال به برادران دینی تو در مصیبت رحلت تو اجر و پاداش بزرگی عطا فرماید.... ابو محمد حسن بن احمد مکتب می گوید: این توقیع شریف را نسخه برداری کردیم و از خدمت شیخ خارج شدیم. وقتی که روز ششم شد به محضر او رفتیم دیدیم که در حال احتضار است، به او گفته شد: جانشین و وصی شما چه کسی است؟ گفت: برای خداوند امری است که آن را خود به سرانجام می رساند.^۱

۱. انصاری در جامع الادله ص ۲۰ تلاش می کند در این فقره از کلام شیخ سمری اشکال کند؛ او دو شبهه مطرح میکند: اولاً مرحوم شیخ سمری نگفته است: پس از من سفیری نیست! بلکه فقط گفته است: « امری برای خداوند هست که آن را خود به سرانجام می رساند ». ثانیاً: حاضران از سمری می پرسیدند که وصی از پس او کیست؟ درحالیکه اگر توقیع دال بر نبود سفیر پس از سمری بود، اینچنین سوالی طرح نمی شد.

در پاسخ میگوییم: سخن شیخ سمری بر همگان واضح است! هرکس در گفته های عرب زبانان تتبع کند و ادبیات آنان بهنگام استفاده از عبارات را بسنجد، بروشنی در میابد که مراد از عبارت: « امری برای خداوند هست که آن را خود به سرانجام می رساند » بی تردید بمعنی این است که خداوند آن امر را منقضی نموده و وقوعش را حتمی قرار داده است. لذا باتوجه به اینکه شش روزمانده به وفات شیخ علی سمری او همه پرسش کنندگان را از برچیده شدن بساط نیابت خاصه باخبر نموده و همگان را از اینکه امام او را مامور کرده که هیچکس را به مقام خود در نیاورد، آگاهانیده است؛ آنهم بدین سبب که غیبت تامه در شرف وقوع است - درحالیکه پرسش کنندگان احتمال می دادند بداء رخ دهد و در طی این شش روز اتفاق دیگری بیافتد - لذا باز من باب محکم کاری سوال می کردند که آیا دیگر هیچ وصیی برای سمری نیست؟ و او نیز همان پاسخ پیشین را می داد و به آنان می رساند که دیگر غیبت تامه در حال تحقق است و سفارت از امام زمان به پایان راه خود رسیده است و این امر، بی تردید رخ خواهد داد و هیچ تغییری در آن نیست. (خباز)

شایان ذکر است که این روایت شیخ طوسی، شواهد صحیح السند و معتبر دیگری نیز دارد که دقیقاً بر محتوای همان روایت توقیع شریف سمری، دلالت می کند.

از جمله آن شواهد، روایت شیخ الطائفه ابو عبدالله صفوانی (که از شیعیان والامقام و صاحب مباهله حقه و از نسل صفوان جمال (که رحمت لایزال خداوندی بر او باد) بوده و کرامات بسیار داشته و نزد شیعه به بزرگی یاد شده است) می باشد. وی می گوید: بهنگام وفات شیخ سمری، شیعیان نزد او حاضر شده و از او خواستند نایب پس از خود را معرفی کند؛ تا همه بدانند قائم مقام او چه کسی خواهد بود؟ اما او گفت: هیچ دستوری ندارد که کس دیگری را بر این مقام، تعیین کرده و بر او سفارش کند. غیبت طوسی ص ۴۱۵. (مترجم)

و در این هنگام از دنیا رفت. این آخرین کلامی بود که از ایشان شنیده شد، خداوند از او راضی شود و ایشان را خشنود فرماید.»^۱

▪ گفتار بزرگان قرن پنجم

شیخ عبیدالله اسدآبادی رحمته الله علیه (از بزرگان قرن پنجم) می گوید: عثمان بن سعید عمری کسی بود که شیعیان از هر سرزمینی بهر دلیل و بهانه و نیازی سراغ او می آمدند و پاسخ های آنان از سوی امام بدست او می رسید و بر آنان ارائه می شد. پس زمانی که وفات او پیش آمد، بزرگان شیعه آن دوره را گرد آورده و آنان را خبر دار نمود که او مُردنی است و لذا حضرت صاحب الزمان او را مامور کرده است که بر فرزندش، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری وصیت کند و هرکه نیاز به باب امام داشت، سراغ او برود؛ و سپس وفات کرد. عثمان بن سعید اولین باب از ابواب صاحب الامر بود و شیعیان از دور و نزدیک و پست و بلند سوی او سرایز می شدند و پاسخهای آنان از سوی امام بدست او می رسید و به ایشان ارائه می شد.

۱. غیبت شیخ طوسی ص ۳۹۳ الی ۳۹۵

تا اینکه وفات او نیز رسید؛ لذا او نیز بزرگان شیعه را از وفات خود خبر داد و همه را آگاهانید که امام زمان دستور داده است او ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی را به مقام خود برگزیند؛ نوبختی نویسنده عثمان بن سعید بود؛ محمد بن عثمان تصریح کرد که: هرکه از این به بعد به باب امام زمان نیاز دارد، سراغ نوبختی برود. و سپس وفات کرد. او دومین باب از ابواب صاحب الامر بود.

نوبختی نیز وقتی به زمان مرگش رسید، تمام بزرگان شیعه را گرد آورده و از مرگ خویش خبر داد و گفت که او مامور است ابوالحسن علی بن محمد سمري را به جانشین خود برگزیند و لذا هرکه به باب امام نیاز داشت، سراغ او رود. نوبختی سومین باب از ابواب صاحب الامر بود و شیعیان نزد او رفت و آمد داشته و همواره آهنگ او می کردند.

اما وقتی که هنگام وفات سمري فرا رسید، او بازماندگان از بزرگان شیعه را گرد آورد؛ آنان به سمري گفتند: بما بشناسان که پس از تو چه کسی جانشین توست؟! او جوابی به ایشان نداد؛ پس وقتی مطالبه و پیگیری ایشان زیاد شد، و پی در پی سوال شد، بایشان گفت: بمن دستوری نرسیده است و پس از من هیچ بابی وجود ندارد که سراغ او بروید. و این حدیث امامان معصوم را به ایشان یادآوری کرد که: هرگاه خداوند بخواهد صاحب الامر را ظاهر کند، ابوابش را مستور می دارد؛ آنان بدین خبر اعتراف

کرده و آن را صحیح دانستند. سپس گفت: و این امر نزدیک است. و پر واضح است که اگر قرار بود ابوابِ امام زمان را شیعیان انتخاب کنند، این بساط تا روز ظهور امام زمان، ادامه داشت؛ اما با این رویداد، دانسته می شود که این امر به واسطه نصی از سوی صاحب الامر مبنی بر باییت یکایک آنان، روی داده است.»^۱

▪ گفتار بزرگان قرن پنجم و ششم:

شیخ طبرسی رحمته الله علیه (۵۴۸ قمری) می گوید: «اما ابوابِ مورد رضایت و سفیران ستوده در دوران غیبت: اولینشان شیخ امانت دار و مورد اعتماد جناب ابوعمر (عثمان) بن سعید عمری است که ابتدا او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی عسکری نصب نمود و سپس فرزندش امام حسن عسکری و او در دوران حیات آندو بزرگوار، کارهای آنان را سامان می بخشید؛ و پس از آن، وی به امر حضرت صاحب الزمان برخاست و توقیعات و پاسخهای آن حضرت بدست وی می رسید، اما وقتی او رهسپار دیار باقی شد، فرزندش ابوجعفر محمد بن عثمان بجای او نشست و در تمام

این موارد نایب او شد؛ با رفتن او نیز ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بجای او آمد و با رفتن او، ابوالحسن علی بن محمد سمري قائم به مقام او شد.

همه این سفیران مهدی، تنها با نصی از سوی حضرت صاحب الامر و نصب او توسط سفیر پیشین بدان مقام می رسید و اهل مذهب تشیع تنها زمانی سخن او را می پذیرفت که نشانه و معجزه ای بدست هرکدام از آنان رخ بدهد که از سوی صاحب الامر بود. و آن معجزه و نشانه، نشانگر راستی ادعای آنان و درستی بایست ایشان از مهدی بود؛ اما زمانی که هنگامه ی کوچ ابوالحسن سمري به دیار باقی، فرا رسید، و نوای ناقوس وفاتش، بگوش رسید، گفته شد: به چه کسی وصیت می کنی؟! پس توقیعی برای او خارج شد، که نسخه برداری شد بدین عنوان که: بسم الله الرحمن الرحیم.. ای علی بن محمد سمري!...»^۱

وی در کتاب دیگر می نویسد^۲: «و آنحضرت پیش از قیامت دو غیبت دارد: یکی طولانی تر از دیگری است همچنانکه احادیث پدارن صادق اش بر این امر گواهی می

۱ احتجاج ج ۲ ص ۲۹۶

۲ . در تعلیقات پیشین عنوان شد که این سخن سهو است و طبرسی صاحب احتجاج غیر از طبرسی است که در سال ۵۴۸ وفات کرده است و اصلاً کتاب دیگری نداشته است. (محقق)

دهد؛ مدت غیبت صغری از آغاز ولادتش تا زمان انقطاع نمایندگی و فرستادگی میان و شیعیان او و پایان سفیران در اثر وفات بود؛ اما غیبت طولانی پس از آن غیبت اول رخ داده است که در انتهای آن، وی با شمشیر برخواهد خاست.^۱

در کتاب سومش می نویسد: «بین که چگونه دو غیبت برای صاحب الامر رخ داده است آنهم بر مبنای آنچه از احادیث پدران و اجداد آنحضرت بجای مانده است؛ اما غیبت صغری همان غیبتی است که سفیران آنحضرت موجود بودند و دروازه های ارتباط با او نامور بودند و تمام شیعیان امامی که قائل به امامت حضرت امام حسن بن علی بودند، درباره آنان اختلاف نظری نداشتند؛ افرادی همانند: ابوهاشم داود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و ابوعمر و عثمان بن سعید السمان؛ و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان و عمر اهوازی و احمد بن اسحاق و ابومحمد وجنانی و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم و گروهی دیگر که شاید اگر نیاز شد به اسامی

آنان در روایتی که داشته اند، اشاره شد. ' مدت این غیبت ۷۴ سال بود' و همانطور که ابو عمر عثمان بن سعید عمری باب پدر و جد حضرت مهدی بود و نزد آندو مورد

۱. پر واضح است که شیخ طبرسی - همانطور که هم از کلامی که خواهیم آورد و هم از دو گفته ای که از او آوریم برمی آید- بر انقطاع فرستادگی از امام زمان بواسطه وفات سفیر امام، شیخ سمری (رحمت خداوند بر او باد) یقین دارد؛ بلکه سخنی که او دارد این است که آیا سفیران دیگری غیر از سفرای چهارگانه نیز در دوران غیبت صغری وجود داشته است یا نه؟؛ برخی ها از این عبارت اینچنین برداشته اند { و بعضا این عبارت به اشتباه به سید بن طاووس نسبت داده می شود، آنهم بسبب وجود اشتباهی در نسخه ای از کتاب اعلام الوری که به اشتباه نام ربیع الشیعه به همراه نام سید بن طاوس بر آن نوشته شده است} که در نظر شیخ طبرسی، این سخن بمعنی وجود سفیران دیگر است؛ سخنی که قابل تأمل و درنگ است. و این عبارت، بگونه ای حاکی از اضطراب است؛ اما اگر این معنی درست باشد، پس شاید مراد وی سفارتی غیر از جنس سفارت سفرای اربعه بوده و صرفا در برخی موارد خاص و محدود بوده باشد و نه سفارت تمام و کمال که سفیران چهارگانه داشتند. همچنانکه افرادی همانند عمر اهوازی و ابومحمد وجنانی در کتب حدیث و تراجم و رجال آنچنان نامور نیستند؛ و تنها چیزی که هست: الف) تشریف اولین آنان به دیدار روی ماه امام زمان علیه السلام و ب) نقل روایت دومی از خروج امام مهدی از خانه اش می باشد؛ لذا آنان در گفتار بزرگان شیعه، هرگز بعنوان سفرای امام زمان یاد نشده اند. نکته ای که شایسته بیان است اینکه: برخی ها خواستند از این عبارت جهت توثیق یکایک آن افراد استفاده کنند؛ درحالیکه افرادی همانند محمد بن علی بن بلال جزو روایتی است که شیخ طوسی تصریح دارد راوی نکوهدیده و غیرقابل اعتماد است (غیبت ص ۲۵۳). لذا بایستی توجه داشت که شیخ طبرسی (که به اشتباه در برخی گفته ها به سید بن طاووس تبدیل شده است) در این سخن هیچ منظوری جز بردن نام آن افراد نداشته است؛ بدون اینکه نسبت به ستوده یا نکوهدیده بودن آن افراد، جبهه ای داشته باشد.

و فارغ از هر آنچه عنوان شد، لازم بتذکر است که در کلامی که از شیخ طبرسی آوریم، یک افتادگی و تقطیع وجود دارد. همچنانکه عبارت شیخ ابوصلاح حلبی بدان اشاره می کند؛ وی در تقریب المعارف صفحه ۴۲۷ در اثبات امامت حضرت امام مهدی سلام الله علیه مطالبی می گوید که بطور خلاصه اینچنین است: «در باره گواهی راستگویی سفرای اربعه می توان گفت که باتوجه به روایات شیعه امام حسن عسکری شماری از اصحاب خودش را قابل اعتماد تلقی کرده و آنان را واسطه های میان خود و شیعیان و دوستانشان قرار داده است تا بر اموری همانند خمس و انفال و هرچیزی که لازمه اش صداقت و عدم خیانت باشد، مسلط باشند؛ لذا وقتی تمام این افراد مورد اعتماد بر ولادت حضرت حجت ابن الحسن شهادت داده اند و نص پدر آنحضرت در آنباره را روایت کرده اند بر امامت آنحضرت و حجیت الهی او اجماع نظر کرده اند دیگر جای تردیدی باقی نمی ماند... آن جماعت عبارت اند از: ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، محمد بن علی بن بلال، ابو عمرو عثمان بن سعید سمان و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان هو عمرو اهوازی و احمد بن اسحاق و ابومحمد و جنائی و ابراهیم بن مهزیار و محمد ابن ابراهیم.»

لذا از این عبارت مرحوم حلبی بروشنی دانسته می شود که افراد مذکور همگی جزو سفیران امام مهدی نبوده اند و بعضا جزو نمایندگان و سفیران پدر آنحضرت یعنی امام عسکری بوده اند. اما آنان شاهد حضرت امام زمان بوده اند و آنحضرت را دیده اند و لذا گواهی آنان به مثابه نصی دال بر ولادت امام زمان است؛ البته ظاهر کلام مرحوم حلبی دال بر وثاقت آن افراد است برخلاف عبارتی که مرحوم شیخ طبرسی عنوان داشته است. پس بخوبی تأمل کن. (خباز)

اعتماد بود، باقی عمر خویش را در راه نیابت از مهدی گذاشته و معجزاتی بدستش هویدا شد؛ با رهسپار شدنش به دیار باقی، فرزند او به نص وی بجای او نشست و او نیز بر همان مرام پدرش بود تا اینکه در آخر جمادی الآخر سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ قمری به پدرش پیوست و ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بنا بر نص ابوجعفر محمد بن عثمان بر جای او نشست و او نیز در شعبان سال ۳۲۶ قمری چشم از این دنیا بست و ابوالحسن علی بن محمد سمري بنا بر نص ابوالقاسم نوبختی، بجای او نشست و او نیز در نیمه شعبان سال ۳۲۸ قمری چشم از این دنیا بست.

روایت است از ابومحمد حسن بن احمد مکتب که می گوید: در سالی که در آن علی بن محمد سمري وفات نمود، در مدینه السلام بودم؛ لذا چند روز مانده به وفاتش نزد او حاضر شدم؛ پس او توقیعی برای همگان بیرون آورد که من نسخه ای از آن برداشتم:

در جای خود توضیح داده ایم که امام زمان علیه السلام به غیر از چهار نائب اصلی، دارای وکلایی بودند که توسط توقیعاتی که بر دست نائبان اظهار می شد یا به صورت شفاهی بر وکالت منسوب می شده اند و اینان هیچ ربطی به مقام نیابت کلی از امام زمان علیه السلام نداشته و هر کس با توجه به این افراد، تعداد نواب خاص امام علیه السلام را بیش از چهار نفر دانسته، ره به خطا برده است. (محقق)

۱. ایشان ابتدای غیبت را از ولادت آن حضرت حساب نموده، لذا منافاتی با نظر دیگر علما ندارد که مدت آن را ۶۹ سال دانسته اند؛ چون آنها ابتدای غیبت را از ابتدای وفات امام عسکری علیه السلام گرفته اند که همین هم درست است. (محقق)

بسم الله الرحمن الرحيم.. ای علی بن محمد سمی.. خداوند اجر تو را نزد برادرانت را بزرگ بدارد... سپس غیبت طولانی مدت امام زمان آغاز شد که ما همکنون در همان دوران به سر می بریم. و به خواست خداوند، انتهای این غیبت، گشایش خواهد بود.»^۱

▪ گفتار علمای قرن ششم:

شیخ قطب الدین راوندی رحمته الله (متوفی ۵۷۳ق) می گوید: «پس از آن دیگر اموال به سوی بغداد می رفت و بدست نایبان نصب شده بدین امر، می رسید و از جانب آن نایبان، توقیعاتی صادر می شد و نشانه ها و براهینی {همانند معجزه} بدست ایشان هویدا می شد:

اولین آن نایبان: وکیل امام عسکری، شیخ عثمان بن سعید عمری.

دومی: فرزند او، ابوجعفر محمد بن عثمان.

سپس ابوالقاسم حسین بن روح.

و سپس شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری. که از پس آن، غیبت طولانی رخ داد؛ آنان هرکدام میزان درست اموال را هم بطور اجمالی و هم تفصیلی می دانستند و اموال را به نام صاحبانشان می نامیدند و این علم فرابشری، عنایتی از سوی قائم بر ایشان بود.^۱»

▪ گفتار علمای بزرگ قرن هفتم:

سید بن طاووس رحمته الله علیه (متوفی ۶۶۴ق) می نویسد: «و زمانی که امر به علی بن محمد سمری رسید او اینچنین عنوان داشت که مهدی او را آگاهانیده است که قرار است مهمانِ سرای خداوندی گردد و آنحضرت وی را از روز وفاتش باخبر نموده بود و دستور داده بود که هیچکس را به جانشینی خود در نیارد چرا که دیگر غیبت تامه فرا رسیده؛ غیبتی که مومنان در آن دچار آزمون خواهند شد.»^۲

۱ الخرائج و الجرائح ج ۳ ص ۱۱۰۸

۲ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ص ۱۸۴

و شیخ ابوالفتح اربلی رحمته اللہ علیہ (متوفی ۶۹۳ق) می گوید: «از میان امامان هدایتگر علیهم السلام، مهدی همان صاحب شمشیر و قائم بر حق و منتظر دولت ایمان است؛ پیش از قیام او دو غیبت است که یکی طولانی تر از دیگری است؛ همچنانکه در روایات اینچنین آمده است؛ تفاوت غیبت صغری با دومی این است که از آغاز ولادت آنحضرت آغاز شد و با برچیده شدن بساط فرستادگی و سفیرگری از آنحضرت به پایان رسید؛ و غیبت دوم پس از آن رخ داد که در انتهای آن، حضرت قائم با شمشیر قیام خواهد کرد.»^۱

و شیخ عماد الدین طبری رحمته اللہ علیہ (متوفی پس از سال ۶۹۸قمری) می نویسد: «برای آنحضرت دو غیبت است؛ اول، غیبتی که ۷۴ سال بطول انجامید و در طی آن میان او و شیعیان سفیران و فرستادگانی بودند که نوشته ها و پیامها را رد و بدل می کردند و آنحضرت توسط سفیران قابل اعتمادش دیده می شد؛ آن سفیران معجزاتی داشتند که دلالت بر راستگویی ایشان می نمود و شمارشان چهار تن بود... تا آنکه ابوالحسن علی بن محمد سمری بجای سفیر پیشین نشست... او نیز در سال ۳۲۹

قمری چشم از جهان بست و دیگر غیبتِ دومین رخ داد که طولانی تر از غیبت اول بوده و کامل تر از آن بود.^۱

▪ گفتار علمای بزرگ قرن هفتم و هشتم:

علامه حلی رحمته الله علیه (متوفی ۷۲۶ قمری) می گوید: «محمد بن عثمان بن سعید عمری - که عین در عمری، فتحه است - اسدی که به کنایه از او ابو جعفر یاد می شده و کنیه پدرش نیز ابو عمرو بوده، هردو وکیل حضرت صاحب الزمان بودند و برای آندو نزد شیعیان اهل بیت، مقامی بس والا و جایگاهی رفیع است. محمد بن عثمان برای خودش قبری کنده و آن را با چوب درخت ساج، مسطح و مهیا نمود؛ وقتی از او چرایی این قبر کنی را پرسیدند، گفت: هرکس برای کار خود دلیلی دارد؛ و وقتی باز مورد سوال قرار گرفت، گفت: مأمور شده ام که خود را آماده رفتن کنم! او پس از گذشت دو ماه از این واقعه، و در جمادی الاولی سال ۳۰۵ قمری از دنیا رفت و به نقل

۱ اسرار الامامه ص ۸۸. مراد مرحوم طبری از کامل تر بودن غیبت دوم این است که غیبت اول ناقص بود و امام برای سفیران چهارگانه اش ظهور کرده بود؛ اما با وقوع غیبت دوم، این نقصان در غیبت نیز برطرف شد و دیگر امام زمان هیچ سفیر و فرستاده ای در غیبت کبری ندارد که برای او ظاهر بشود. (مترجم)

دیگر: ۳۰۴ قمری؛ او پنجاه سال مداوم متولی باییت و سفارت از امام زمان بود؛^۱ و بهنگام وفات گفت: دستور یافته ام که ابوالقاسم حسین بن روح را بجای خود بنشانم؛ و باو وصیت کرد و ابوالقاسم حسین بن روح نیز بهنگام وفات به علی بن محمد سمري وصیت کرد؛ اما وقتی که وفات ابوالحسن علی بن محمد سمري پیش آمد، از او خواستند که به کس دیگری وصیت کند، اما او گفت: برای خداوند امری است که خود به سرانجام می رساند؛ و پس از کوچ سمري، غیبت دوم رخ داد.»^۲

و در کتاب دیگر آمده است: « از میان امامان هدایتگر علیهم السلام، مهدی همان صاحب شمشیر و قائم بر حق و منتظر دولت ایمان است؛ پیش از قیام او دو غیبت است که یکی طولانی تر از دیگری است؛ همچنانکه در روایات اینچنین آمده است؛ تفاوت غیبت صغری با دومی در این است که از آغاز ولادت آنحضرت آغاز شد و با

۱ . این سخن درست نیست زیرا اگر ۵۰ سال را از سال ۲۰۴ که در آن وفات یافته کم کنیم می شود سال ۲۵۴! یعنی او از قبل از ولادت امام زمان علیه السلام نایب ایشان بوده است! این سخن علامه مستند به نقلی است که شیخ طوسی از هبة الله نوه دختری محمد بن عثمان نموده و ما در کتاب مهدویت تحقیقی غلط بودن آن را اثبات نموده ایم. (محقق)

برچیده شدن بساط فرستادگی و سفیرگری از آنحضرت به پایان رسید؛ و غیبت دوم پس از آن رخ داد که در انتهای آن، حضرت قائم با شمشیر قیام خواهد کرد.»^۱

و **شیخ تقی الدین ابن داود حلی** رحمته الله (متوفی ۷۴۰ قمری) می گوید: «محمد بن عثمان بن سعید عمری که به کنایه از او ابو جعفر یاد می شده و کنیه پدرش نیز ابو عمرو بوده، هردو وکیل حضرت صاحب الزمان بودند و برای آندو نزد شیعیان اهل بیت، مقامی بس والا و جایگاهی رفیع است. محمد بن عثمان برای خودش قبری کنده و آن را با چوب درخت ساج آن را مسطح و مهیا نمود؛ وقتی از او چرایی این قبر کنی را پرسیدند، گفت: هرکس برای کار خود دلیلی دارد؛ و وقتی باز مورد سوال قرار گرفت، گفت: مأمور شده ام که خود را آماده رفتن کنم! او پس از گذشت دو ماه از این واقعه، و در جمادی الاولی سال ۳۰۵ قمری از دنیا رفت و به نقل دیگر: ۳۰۴ قمری؛ او پنجاه سال مداوم متولی باییت و سفارت از امام زمان بود؛ و بهنگام وفات گفت: دستور یافته ام که ابوالقاسم حسین بن روح را بجای خود بنشانم؛ و باو وصیت کرد و ابوالقاسم حسین بن روح نیز بهنگام وفات به علی بن محمد سمیری وصیت کرد؛ اما

وقتی که وفات ابوالحسن علی بن محمد سمری پیش آمد، از او خواستند که به کس دیگری وصیت کند، اما او گفت: برای خداوند امری است که خود به سرانجام می‌رساند؛ و پس از کوچ سمری، غیبت دومی رخ داد.^۱

▪ گفتار علمای بزرگ قرن هشتم و نهم:

شیخ مقداد سیوری رحمته الله (متوفی ۸۲۶ قمری) می‌گوید: «و برای آنحضرت نایبانی بود که امر وی توسط آنان از جانب آنحضرت صادر میشد؛ اما پس از آن دوران دیگر آنحضرت غایب شد و در پس پرده غیب رفت و آن بساط سفارت و دیدار با آنحضرت، بکلی برچیده شد.^۲»

و **ابن صباغ مالکی مکی** (متوفی ۸۵۵ قمری) از علمای مالکی مذهب، می‌نویسد: «و برای او پیش از قیامش دو غیبت است؛ که یکی از دیگری طولانی‌تر است؛ غیبت اول همان غیبت کوتاه است که از ابتدای ولادت تا برچیده شدن بساط

۱. رجال ابن داود ص ۱۷۸

۲. الانوار الجلالیه فی شرح القصوص النصیریة ص ۱۶۵

فرستادگی و سفیرگری میان او و شیعیانش ادامه یافت و غیبت دوم همان است که پس از آن رخ داد و انتهای آن نیز ختم به قیام وی با شمشیر می شود.^۱»

▪ گفتار علمای بزرگ قرن نهم:

شیخ عاملی نباطی بیاضی رحمته الله علیه (متوفی ۸۷۷ ق) می گوید: «و آنحضرت سمری را از روز وفاتش آگاهانید و او را مامور نمود که دیگر هیچکس را پس از خود به وکالت از امام زمان برنگزیند؛ چراکه غیبت تمام و کمال رخ داده است؛ غیبتی که در آن مومنان دچار آزمون بشوند. غیبت سنت خداوند در میان بندگانش است و کتب تاریخی گواه این ادعاست.^۲»

▪ گفتار علمای بزرگ قرن دهم:

شهید ثانی رحمته الله علیه (ت ۹۶۶ ق) می گوید: «تا اینکه امر امامت به حضرت صاحب الامر (صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله فرجه) رسید؛ و اقتضای مصلحت الهی و حکمت خفیه خداوند بر این بود که آنحضرت از دیده ها نهان شود؛ لذا وی برای وجود

۱. الفصول المهمه ج ۲ ص ۱۰۹۷

۲. الصراط المستقیم ج ۲ ص ۲۳۳

واسطه‌هایی میان خود و شیعیانش از باب تبلیغ حکم، نایبانی را نصب نمود؛ اما بساط نیابت با از میان رفتن آخرین نایب مهدی، یعنی جناب علی بن محمد سمری، بکلی از میان برداشته شد و دیگر واسطه‌ای میان آنحضرت و شیعیان نبود و وصول به درگاه او بکلی محو گردید.^۱»

▪ گفتار علمای بزرگ قرن دهم و یازدهم:

قاضی نور الله شوشتری رحمته الله علیه (ت ۱۰۱۹ ق) می‌گوید: «تفاوت میان دو غیبت آن است که در غیبت صغری، سفیران مهدی و وکیلان و افراد نکوکار امت محمدی، می‌توانستند به حضور آنحضرت شرفیاب شوند و دستورنامه‌ها و توقیعات آنحضرت را که واجب‌الاطاعه بود، بگیرند؛ اما در غیبت کبری، آن پیوند و ارتباط بکلی از هم گسسته شد.^۲»

۱ رسائل شهید ثانی ج ۲ ص ۷۷۹

۲ مجالس المومنین ص ۱۱۹

▪ گفتار علمای قرن یازدهم:

شیخ عبدالرزاق لاهیجی رحمۃ اللہ علیہ (ت ۱۰۵۱ یا ۱۰۷۲ ق) می گوید: « آن حضرت را در وقت غیبت صغری؛ وکلاء جلیل القدری بوده که ظاهر و معروف باسمه‌اشان و نسبشان و وطنشان بوده اند که خبر می دادند از آن حضرت به معجزات و کرامات و جواب مشکلات مانند: عثمان بن سعید العمري، وأبي جعفر محمد بن عثمان، وقاسم بن الحسين بن روح النوبختي، وعلي بن محمد السمری، و اینگونه بود که وفات هر یک از آنها نزدیک می شد امام علیه السلام جانشین او را با آیات و کراماتی معین می فرمود که این امر را تصدیق کند. و چون نوبت وکالت به علی بن محمد سمری رسید خبر داد که حضرت صاحب وی را به موتش و تعیین روز وفاتش خبر داده، و فرموده که کسی را وکیل نکند که وقت غیبت کبری رسیده و در این غیبت خدای تعالی مؤمنان را امتحان خواهد کرد»^۱

و شیخ مجلسی اول رحمۃ اللہ علیہ (۱۰۷۰ ق) می گوید: «نواب چهارگانه آنحضرت عبارت اند از: ابوعمر و عثمان بن سعید عمري؛ که ابومحمد حسن عسکری اولین بار او را

نصب نمود؛ سپس محمد بن عثمان ابوجعفر که بنابر نص پدرش به نیابت درآمد و هنگامی که او نیز آماده کوچ بجهان باقی شد و حالش رو به وخامت رفت، گروهی از بزرگان شیعه از جمله: ابوعلی بن همام و ابوعبدالله بن محمد کاتب و ابوعبدالله باقطنی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابوعبدالله بن ابی خیار و دیگر بزرگان مذهب شیعه نزد او گرد آمدند و پرسیدند: اگر اتفاقی برای شما رخ داد، چه کسی جانشین توست؟!

پس او گفت: ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی قائم مقام من و سفیر میان من و صاحب الزمان است و او نماینده ای قابل اعتماد و امانت دار است؛ پس کارهایتان را به او واگذارید و در سختیها و تنگناها بدو روی آورید من مامور این سخن بودم و آن را رساندم؛ سپس ابوالقاسم حسین بن روح نیز به ابوالحسن علی بن محمد سمري وصیت نمود؛ و هنگامی که وفات سمري سر رسید، از او خواستند که وصیت کند؛ پس او گفت: خداوند را امری است که خود به سرانجام رساند؛ و آن همان غیبت کبری بود.^۱»

شیخ شهاب الدین کرکی رحمته اللہ علیہ (ت ۱۰۷۶ ق) می گوید: «سپس حضرت حجت از شدت ترس به پس پرده غیب رفت و غیبت کبری رخ داد؛ غیبتی که جد او و پدرانش (که درود خدا بر همگی باد) از آن خبر داده بودند؛ و بساط سفیرگری و فرستادگی میان آنحضرت و شیعیان پس از آنکه بقدر لازم از آنحضرت و پدرانش درباره امور دینی، آموزه گرفتند و درباره آن کتابها نوشتند، برچیده شد؛ لذا آنحضرت دستور داد که به راویان احادیث وی در دوران غیبت رجوع نمایند؛ و این از جمله الطاف الهی بود که همانطور که زمین را از حجت خداوند خالی نگذاشته است، در دوران غیبت زمین را از عالمانی که حافظان احادیث آل محمد هستند نیز، تهی نفرمود.»^۱

شیخ فیض کاشانی رحمته اللہ علیہ (ت ۱۰۹۱ ق) می گوید: «و اما غیبت نخست، آنی بود که میان آنحضرت و شیعیان، سفیران و فرستادگانی بود که دستورنامه های آنحضرت بدین ایشان صادر می شد؛ اولین ایشان ابوعمر و عثمان بن سعید عمری بود... تا اینکه ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی به ابوالحسن علی بن محمد سمی وصیت

نمود و هنگامی که هنگامه وفات علی بن محمد سمري شد، از او درباره وصی و جانشینش پرسیدند اما او گفت: خداوند را امریست که خود به سرانجام رساند؛ پس غیبت کبری همان است که پس از وفات سمري (که خدا از او راضی باشد) رخ داد.^۱»

و در کتاب دیگرش می نویسد: «پیش از قیام او دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است - بنابر روایات شریفه - غیبت کوتاه همان است که از ابتدای ولادتش تا زمانی که امر فرستادگی و سفارت میان آنحضرت و شیعیانش بکلی از هم گسست، ادامه داشت و با وفات سفیران و نبودشان، به اتمام رسید و اما غیبت طولانی پس از غیبت اول بود که حضرت مهدی در انتهای آن با شمشیر قیام خواهد نمود.^۲»

و در دیگر کتابش می نویسد: «و زمانی که مدت معصومین به پایان رسید، و سفیران میان آنان و شیعیان، بکلی منقطع شد، و غیبت به طول انجامید.»^۳

و در کتاب دیگر اینچنین می آورد: «پدر آنحضرت نزد افراد مورد اعتمادش بر وی نصّ نمود و خبر غیبتش، پس از ولادت او، پابر جا و ثابت شده بود؛... غیبت کوتاه او

۱ الوافی ج ۲ ص ۴۱۴

۲ عین الیقین فی اصول الدین ج ۲ ص ۹۳۲

۳ سفینة النجاة ص ۹.

از زمان ولادتش تا زمان انقطاع سفارت میان او و شیعیانش پابرجا بود و با وفات سفیران و نبودشان، اتمام یافت و غیبت طولانی پس از غیبت اول بود که در انتهای آن با شمشیر بر خواهد خاست.^۱»

▪ گفتار علمای بزرگ قرن یازدهم و دوازدهم:

شیخ حر عاملی رحمته اللہ علیہ (ت ۱۱۰۴ ق) می گوید: «و اما سفیران مهدی... اولینشان... شیخ مورد اعتماد نزد اهل بیت، ابو عمرو عثمان بن سعید عمری.. و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمري وصیت نمود و زمانی که وفات سمري سر رسید، از او خواستند که وصیت کند اما او گفت: خداوند را امری است که خود به سرانجام رساند؛ سپس غیبت تمام و کمال رخ داد. و ابوالحسن سمري در سال ۳۲۹ ق چشم از جهان بست اما پیش از مرگش، توقیعی از جانب حضرت توسط او ارائه شد که در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم.. ای علی بن محمد سمري.. خداوند اجر برادرانت

درحق تو را افزون گردانند... پس زمانی که روز ششم فرا رسید، سمی وفات نمود.

اینها همان سفیران چهارگانه مهدی بودند.»^۱

و **سید هاشم بحرانی** رحمته الله علیه (ت ۱۱۰۷) - در مقام نقل کلام شیخ مفید - می گوید:

«او پیش از قیامش، دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی تر است؛ همچنانکه در

روایات آمده است؛ اما غیبت کوتاه از زمان میلادش تا زمان انقطاع و اتمام سفارت و

فرستادگی میان او و شیعیانش و پایان یافتن سفیران او با وفات، بود؛ اما غیبت

طولانی که پس از غیبت اول رخ داد که در نهایتش، وی با شمشیر قیام می کند»^۲

علامه مجلسی رحمته الله علیه (ت ۱۱۱۱ ق) می گوید: «با فوت عالمان، ستارگان فروزان

آسمان ولایت و امامت، یکی پس از دیگری، خاموش شدند و بهمین سبب آغازین

دوران غیبت کبری را سال تناثر نجوم (از هم پاشیدگی و افول دسته جمعی ستارگان

آسمانی) نام گزاردند؛ چراکه بسیاری از بزرگان شیعه همانند محدث والا شیخ کلینی -

۱ هدایة الامه ج ۸ ص ۵۰۶

۲ مدینة المعاجز ج ۸ ص ۶.

صاحب کافی - و علی بن بابویه قمی و سمری که همان آخرین سفیر مهدی بود و دیگر بزرگان در این دوران چشم از این جهان بستند.»^۱

سید نعمت الله جزائری رحمته الله (۱۱۱۷ ق) می گوید: «و نماینده او عثمان بن سعید هنگامی که از دنیا می رفت، به پسر ابوجعفر محمد بن عثمان وصیت نمود... و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمری وصیت نمود و هنگامی که سمری آماده کوچ بجهان آخرت گردید، از او خواستند که وصیت کند؛ اما او گفت: خداوند را امری است که خود به سرانجام برساند؛ پس غیبت تمام و کمال رخ داد که این غیبت پس از وفات سمری، آغاز شد.»^۲

سپس می گوید: «و در کتاب المواعظ آمده است که: اولین سفیر مورد اعتماد، شیخ معتمد ابوعمر و عثمان بن سعید بود که ابتدا توسط ابوالحسن علی بن محمد هادی عسکری به نمایندگی از اهل بیت منصوب شده بود، سپس فرزند امام حسن بن علی عسکری نیز او را نماینده کرد... و زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح از قبیله نوبخت

^۱ بحار ج ۵۸ ص ۲۳۳

^۲ ریاض الابرار ج ۳ ص ۲۲

چشم از جهان فرو بست، ابوالحسن علی بن محمد سمري بجای او نشست که دیگر پس از او هیچ سفیری وجود نداشت.»^۱

و سید علی خان مدنی رحمته اللہ علیہ (ت ۱۱۱۸ ق) می گوید: «بساط فرستادگی و نمایندگی از مهدی با وفات ابوالحسن علی بن محمد سمري برچیده شد؛ وفات او در سال ۳۲۹ ق رخ داد و گویند که: وفاتش مصادف با نیمه شعبان سال ۳۲۸ بوده است. خداوند او را رحمت فرماید.»^۲

و شیخ سلیمان ماحوزی رحمته اللہ علیہ (ت ۱۱۲۱ ق) می گوید: «حضرت مهدی در غیبت صغری دارای نمایندگانی مورد اعتماد بود که سفیران ستوده وی بودند.»

سپس وی در صدد نقل سخن شیخ طبرسی در الاحتجاج برمی آید که: «اما ابواب مورد رضایت و سفیران ستوده در دوران غیبت: اولیشان شیخ امانت دار و مورد اعتماد جناب ابو عمرو (عثمان) بن سعید عمری است که ابتدا او را امام ابوالحسن

۱ همان ص ۸۴

۲ ریاض السالکین ج ۱ ص ۱۹۱

علی بن محمد هادی عسکری نصب نمود و سپس فرزندش امام حسن عسکری و او در دوران حیات آندو بزرگوار، کارهای آنان را سامان می بخشید؛ و پس از آن، وی به امر حضرت صاحب الزمان برخاست و توقیعات و پاسخهای آن حضرت بدست وی می رسید، اما وقتی او رهسپار دیار باقی شد، فرزند ابوجعفر محمد بن عثمان بجای او نشست و در تمام این موارد نایب او شد؛ با رفتن او نیز ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بجای او آمد و با رفتن او، ابوالحسن علی بن محمد سمري قائم به مقام او شد.

همه این سفیران مهدی، تنها با نصی از سوی حضرت صاحب الامر و نصب او توسط سفیر پیشین بدان مقام می رسید و اهل مذهب تشیع تنها زمانی سخن او را می پذیرفت که نشانه و معجزه ای بدست هرکدام از آنان رخ بدهد که از سوی صاحب الامر بود. و آن معجزه و نشانه، نشانگر راستی ادعای آنان و درستی باییت ایشان از مهدی بود؛ اما زمانی که زمانِ کوچِ ابوالحسن سمري به دیار باقی فرار رسید، و زمزمه ی ناقوس وفاتش بگوش رسید، گفته شد: به چه کسی وصیت می کنی؟! پس

توقیعی برای او خارج شد، که نسخه بردای شد بدین عنوان که: بسم الله الرحمن الرحیم.. ای علی بن محمد سمري!...»^۱

• گفتار علمای بزرگ قرن دوازدهم:

شیخ عبدالله آل عمران قطیفی رحمته الله (ت ۱۱۵۴ق) می گوید: «و برای او پیش از قیامش، دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، همچنانکه روایات شریفه در اینباره آمده است؛ اما مراد از غیبت کوتاه: غیبتی است که از ابتدای میلادش آغاز شده و تا برچیده شدن بساط فرستادگی و سفیرگری میان او و شیعیانش، ادامه پیدا کرد، اما غیبت طولانی پس از غیبت اول بود که در انتهای آن با شمشیر قیام می کند؛ فرستادگی و سفارت از مهدی با وفات ابوالحسن علی بن محمد سمري، دیگر پایان پذیرفت.»^۲

و محقق خاجونی رحمته الله (ت ۱۱۷۳ق) می نویسد: «لذا مطابق با تاریخگذاری شیخ، سال وفات وی همان سالی است که غیبت کبری رخ داد چراکه علی بن محمد

۱ کتاب الاربعین ص ۲۲۸

۲ الهدایة فی اثبات الامامة و الولاية ص ۲۱۶

سمری که آخرین فرستاده از فرستادگان حضرت مهدی بود، در نیمه شعبان سال ۳۲۸ قمری وفات یافت و در پی آن غیبت کبری رخ داد که ما نیز همکنون در دوران آن غیبت هستیم و به مشیت خداوند والا و متعال، انتهای این غیبت، گشایش است»^۱

و محقق بحرانی رحمته الله علیه (ت ۱۱۸۶ ق) می گوید: «و برای آنحضرت دو غیبت است: غیبت صغری که در آن سفیرانی بودند و این غیبت، ۷۵ سال بطول انجامید؛^۲ اولین آن سفیران عثمان بن سعید بود... پس زمانی که هنگامه وفات سمری فرارسید، شیعیان نزد او گرد آمده و خواستند که به کسی وصیت کند؛ اما او گفت: خداوند را امری بود که خود به سرانجام رسانید؛ پس غیبت کبری رخ داد.»^۳

همو در جای دیگر از کتابش می نویسد: «اما آنچه - در مسئله خمس - به روایات مربوط به دوران سفیران مهدی در زمان غیبت صغری استناد می کند، قیاس مع الفارق است؛ چراکه مراد از زمان غیبت در نظر اصحاب ما - اخباریون قائل به حلیت

۱ التعلیقة علی مشرق الشمسین ص ۷۰

۲ . اختلاف ۷۴ که مرحوم طبرسی فرمود و ۷۵ که محقق بحرانی می فرماید، بسته به اختلاف سال ولادت امام زمان علیه السلام و نیز اختلاف در سال وفات آخرین نائب ایشان می باشد. (محقق)

۳ الحدائق الناظرة ج ۱۷ ص ۴۴۰

خمس - همان زمان غیبت کبری است که بطور کلی هرگونه راه رسیدن به مهدی - جهت پرداخت خمس و ... - در آن دوران، برچیده شده است؛ نه غیبت صغری که در نظر عده ای ایجاد توهم کرده است.»^۱

• گفتار علمای بزرگ قرن دوازدهم و سیزدهم:

سید مهدی بحر العلوم رحمته الله (ت ۱۲۱۲ ق) در مقام سخن گفتن پیرامون شیخ مفید، می گوید: «شیخ مفید، دوران غیبت صغری را درک نکرد؛ دورانی که با وفات ابوالحسن علی بن محمد سمری، آخرین سفیر مهدی، در سال ۳۲۹ قمری پایان پذیرفت؛ همان سالی که سال تناثر نجوم (از هم پاشیدن ستارگان آسمانی) بود.»^۲

و **شیخ حسین عصفور** رحمته الله (ت ۱۲۱۶ ق) می گوید: «با دانستن آنچه تقریر نمودیم، برایت هویدا میشود که این جایگاه رفیع، و وارد شدن در زمره این حدیث شریف که: (علمای امتم همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند) در این روزگار چه

۱. همان ج ۱۲ ص ۴۶۹

۲. الفوائد الرجالیة ج ۳ ص ۳۲۲

مقدار آسان و فراهم شده است و ای بسا نسبت به دیگر زمانها بسیار در دسترس تر است؛ زمانهایی همانند غیبت کبری و زمان پایان یافتن سفیران مهدی^۱ «

و شیخ محمد بن اسماعیل مازندرانی رحمته الله (ت ۱۲۱۶ ق) می گوید: «در سال وفات او، بساط نمایندگی و فرستادگی از مهدی، با وفات علی بن محمد سمري، بکلی پایان پذیرفت و غیبت کبری رخ داد.»^۲

و سید عبدالله شبر رحمته الله (۱۲۲۰ ق) می گوید: «از سوی اهل بیت عصمت و طهارت، اینچنین دستخطی به علی بن محمد سمري رسید - همانطور که در احتجاج و اکمال الدین آمده است - که: نزد شیعیانم کسانی خواهند آمد که ادعای مشاهده می کنند؛ پس بدانید که هر که مدعی مشاهده پیش از سفیانی وصیحه شد، پس او دروغگویی افترا زن است؛ و در نظر ما: این سخن محمول بر آنی است که مدعی مشاهده و نیابت و رساندن اخبار از جانب حضرت به شیعیان اهل بیت در قامت فرستاده و نایب خاص مهدی است؛ چرا که به نقل های مستفیض و اخبار فراوان و

۱ المحاسن النفسانیة ص ۱۲

۲ طرائف المقال ج ۶ ص ۲۳۷

آثار بجای مانده بسیار از سوی شیعیان مورد اعتماد قدیم و جدید، بسیاری حضرت را دیده و با وی در دوران غیبت کبری دیدار داشته اند.»^۱

و **سید محسن اعرجی کاظمی** رحمته الله (ت ۱۲۲۷ ق) می گوید: «ای بسا آنچه آنحضرت نفی نموده است، صرفا ادعای مشاهده یا نمایندگی و فرستادگی مستمر است؛ همچنانکه در دوران ابواب اربعه (رضی الله عنهم) روی داده بود، تا مبادا اموال مردم دچار سرقت و سوء استفاده قرار گیرد.»^۲

و **شیخ اسدالله کاظمی شوشتری** رحمته الله (ت ۱۲۳۷ ق) می گوید: «و او در اواخر غیبت صغری و دوران فرستادگی آخرین سفیر حضرت مهدی، شیخ والامقام جناب ابوالحسن علی بن محمد سمری (طاب ثراه) وفات نمود.»^۳

و در کتاب دیگرش می نویسد: «و لذا او در غیبت صغری و وجود سفرای مهدی، آنچنان نمود ... و بهمین سبب امر سفیران، پایان پذیرفت و غیبت کبری رخ داد.»^۴

۱ الانوار اللامعه ص ۳۵

۲ عدة الرجال ج ۱ ص ۸۰

۳ مقابس الانوار ص ۷

۴ كشف القناع عن وجوه حجية الاجماع ص ۱۵۱

و ملا احمد نراقی رحمۃ اللہ علیہ (ت ۱۲۴۵ ق) می گوید: « یعنی مراد حضرت این است که بعد از من، افرادی از جامعه شیعه بیایند که ادّعیای مشاهده مرا بکنند و ادّعیای نیابت مرا بکنند، هر که چنین ادّعیایی بکند دروغ گو و مفتری است، و مفتری بودن هم اشاره به ادّعیای نیابت را دارد، پس مراد خبر دادن از کذب کسانی است که بعد از وکلا و سفرای حضرت در زمان غیبت کبری ادّعیای نیابت کردند مثل ابو محمد شریعی. که اول کسی بود که بعد از وفات ابو الحسن السمري که آخر سفرای حضرت بود ادّعیای وکالت کرد به دروغ، و حضرت او را لعن کرد»^۱

• گفتار علمای بزرگ قرن سیزدهم:

سید شفتی رحمۃ اللہ علیہ (ت ۱۲۹۰) می گوید: «چهارمین سفیر: علی بن محمد سمري است که گفته می شود از نسل سمره بن جندب است.. شیخ در کتاب غیبت می نویسد:

بیان امر ابوالحسن علی بن محمد سمري پس از شيخ ابوالقاسم بن روح و پايان يافتن بزرگان با او كه ابواب مهدی بودند.^۱

• گفتار علمای بزرگ دو قرن سیزدهم و چهاردهم:

سید علی بروجردی رحمته الله علیه (ت ۱۳۱۳ق) می گوید: «در سال وفات او، بساط نمایندگی و فرستادگی از مهدی با وفات آخرین سفیران، برچیده شد و غیبت کبری رخ داد.»^۲

و **شيخ حبيب الله خوئی** رحمته الله علیه (ت ۱۳۲۴ق) می گوید: «و از جمله مدعیان دروغین و نفرین شده در زبان اهل بیت آنهم بسبب ادعای رویت و باییت پس از غیبت کبری و وفات پايان دهنده ی سفیران و نزدیکان مهدی، همانا: حسین بن منصور حلاج بود.»^۳

۱ غیبت ج ۱ ص ۵۰۸

۲ طرائف المقال ج ۲ ص ۵۲۳

۳ منهاج البراعه ج ۱۳ ص ۲۴۶

و ملاعلی علیاری تبریزی رحمته الله (ت ۱۳۲۷ ق) می نویسد: «و نمایندگان او نزد شیعیانش و سفیران میان او و آنانی که توقیعات از جانب حضرتش به آنان می رسید، چهار تن بودند: عثمان بن سعید سمان و پسرش محمد بن عثمان و حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمري؛ پس زمانی که هنگامه وفات سمري شد، شیعیان گرد او حاضر شده و از او خواستند نماینده پس از خود را که جانشینش باشد، معرفی کند؛ اما او هیچ سخنی در اینباره اظهار ننمود و بلکه عنوان داشت که: دستوری مبنی بر وصیت به کس دیگری پس از خود برای این مقام، باو نرسیده است... واز کلام شیخ (خدا رحمتش کند) اینچنین برداشت می شود که سفیران حضرت مهدی و ابواب وی، همان چهار نفر بودند.»^۱

و شیخ علی خاقانی رحمته الله (ت ۱۳۳۴ ق) می گوید: «و سال وفات او مصادف با سال تناثر نجوم بود؛ سال ۳۲۹ قمری یا بنا گفته ای: ۳۲۸ قمری؛ همان سالی که امر

فرستادگی از امام مهدی با وفات علی بن محمد سمی و؛ از غیبت کبری، پایان پذیرفت.»^۱

و **شیخ احمد آل کاشف الغطاء** رحمته الله (ت ۱۳۴۴ ق) می نویسد: «بسبب غیبت کبری، حیرتی رخ داد؛ چراکه در آن دوران، امر فرستادگی و نیابت خاصه از حضرت، پایان پذیرفت و راهی برای فهم و دانستن احکام فقهی جز با رجوع به کتاب خدا و احادیث شریفه، وجود نداشت.»^۲

• **گفتار علمای بزرگ قرن چهاردهم:**

میرزا محمدتقی اصفهانی رحمته الله (ت ۱۳۴۸ ق) می گوید: «بدان که: مذهب امامیه اجماع نظر دارد بر: از هم گسستن نمایندگی از مهدی و بر: پایان یافتن نیابت خاصه از آنحضرت بواسطه وفات شیخ عالی مقام علی بن محمد سمی که چهارمین نایب از نواب چهارگانه ی حضرت بود؛ آنانی که محل رجوع شیعیان در دوران غیبت صغری

۱ رجال خاقانی ص ۱۷

۲ سفینة النجاة ج ۱ ص ۷.

بودند؛ و بدان که پس از وفات شیخ سمري تا زمان ظهور حضرت حجت، هيچ نايب مخصوصی از آنحضرت در میان شیعیان نیست؛ و در دوران غیبت کبری، علمای نکوکار شیعه، محل رجوع شیعیان هستند؛ همان عالمانی که حافظان حدود الهی هستند. و بدان که: هر کسی مدعی نیابت خاصه گردد، دروغگو و مردود است و این باور خود از جمله باورهای ضروری مذهب شیعه امامیه است که بدان معروف اند؛ و احدی از علمای ما با این عقیده ضروری مخالفتی نداشته اند که این خود بتنهایی در مقام حجیت و برهان، کفایت می کند.»^۱

و شیخ مرتضی آل کاشف الغطاء رحمته الله (ت ۱۳۴۹ ق) می گوید: «و اما الطاف تشریحی حضرت مهدی در دوران غیبت صغری بواسطه سفیرانی که حلقه ی اتصال ناحیه مقدسه و شیعیان مومن بودند، ابراز می شد، نامیترین آنان عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري بود که سمري آخرین نایب از نواب دوران غیبت صغری بود و همگی در بغداد بخاک سپرده شده اند. بله! در دوران غیبت کبری توقیعی شریف از جانب آنحضرت صادر شده که هرکه

گمان می برد که او را دیده است، دروغگویی افترا زن است؛ و ای بسا مراد از آن ادعای رویت در کالبد نیابت خاصه باشد و نه مطلق دیدن؛ وگرنه گروهی فراوان از افرادی که بی تردید راستگو و مورد اعتماد هستند هم او را دیده و هم حضرتش را شناخته اند و بطور متواتر از ایشان نقل است؛ شماری از علمای اعلام از جمله: جناب ملامحمد اردبیلی و سید العلماء سید طباطبایی^۱

و **شیخ عبدالله مقانی** رحمته الله (ت ۱۳۵۱ ق) می گوید: «سفیران چهارگانه که از ایشان بعنوان سفیران حضرت حجت منتظر نیز به فراخور اطلاق، یاد می شود، عبارت اند از: ... سپس ابوالحسن علی بن محمد سمی که در پس آن، بزرگ بلا روی داد و غیبت تامه ی کبری، با رفتن او، آغاز شد.»^۲

شیخ عباس قمی - صاحب مفاتیح الجنان - رحمته الله (ت ۱۳۵۹ ق) می نویسد: «چهارمین نفر از وکیلان و سفیران: جناب شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمی است که شیخ حسین بن روح نوبختی بهنگام مرگش بدستور حضرت قائم او را

۱ فوز العباد فی المبدء و المعاد ج ۱ ص ۲۸

۲ الفوائد الرجالیه ج ۲ ص ۱۳۳

جانشین خود کرد؛ و امام مهدی بدست آن سفیر کرامات و معجزاتی را رقم می زد و پاسخ درخواستها و سوالات شیعیان را می داد؛ و شیعیان داراییها و حقوق مربوط به حضرت را به آن سفیر تسلیم می نمودند؛ وی بهنگام وفات و هنگامی که شیعیان نزد او گرد آمده و خواستند که کسی را بعنوان جانشینش، معین کند، گفت: خداوند را امری بود که خود بسرانجام رساند؛ یعنی دیگر چاره ای جز وقوع غیبت کبری نیست.»^۱

و نیز می گوید: «بر این اساس، مدت غیبت صغری که وکیلان و سفیران و نایبان مامور از جانب امام مهدی در میان شیعیان بودند، حدود ۷۴ سال بود؛... حدود ۲۶ سال از آن مربوط به دوران سفارت ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمري بود و سپس امر فرستادگی از امام مهدی از هم گسست و غیبت کبری روی داد؛ لذا هرکس پس از آغاز غیبت کبری مدعی بشود سفیر و نایب خاص

امام زمان است و یا مدعی مشاهده مهدی آنهم به قرینه اینچنین ادعاهایی بشود، پس او یک دروغگو و افترازن به حضرت حجت است.

پس مرجع شیعیان در امر دین و شریعت، علما و فقها و مجتهدینی هستند که به امر امام اند؛ پس نیابت آنان در قالب نیابت عام، ثابت است؛ همچنانکه در توقیع شریفی که نسبت به سوالات اسحاق بن یعقوب- از بزرگان و خوبان شیعه و حاملان احادیث آل محمد- که توسط محمد بن عثمان بن سعید امری به حضرت حجت رسید، آنحضرت در پاسخ به یکی از سوالات نوشت: «و اما رویدادهای پیش رو! پس در آن به راویان احادیث ما رجوع کنید؛ چراکه آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند بر ایشان هستم»^۱

و سید محسن امین عاملی^{رحمته الله} (ت ۱۳۷۱ق) می گوید: «اما غیبت صغری: از زمان ولادتش تا از هم گسستن فرستادگی و سفیرگری میان او و شیعیانش بود و با وفات سفیران و عدم نصب فرد دیگری بجز آنان، به اتمام رسید؛ و مدت آن ۷۴ سال بود.»^۲

۱ همان ص ۸۴۲

۲ المجالس السنیه ج ۴ ص ۴۹۱

و سید صدرالدین صدر رحمته الله (ت ۱۳۷۳ق) می گوید: «در پاسخ به این پرسش که: چرا همان روندی که در غیبت صغری بود - مبنی بر وجود نایبان خاص و نمایندگان امام مهدی در میان شیعیان - ادامه نیافت؟

در پاسخ می گوئیم: عدم امتداد غیبت صغری ممکن است به دو سبب رخ داده باشد: اولاً، نیابت از امام - بویژه نیابت خاصه و نمایندگی - مقامی رفیع است و ممکن بود در صورت امتداد این روند، بسیاری از عشاق ریاست و جاه طلبان، مدعی اینچنین مقامی بشوند؛ همچنانکه در اواخر غیبت صغری با این عارضه روبرو هستیم. لذا از این بابت، باب نیابت خاصه، بکلی مسدود گردید.

ثانیاً، نیابت خاصه در آن زمان، یک امر پنهانی و مخفی بود و جز شیعیان خاص از آن باخبر نبودند و اگر این روند ادامه می یافت، راز برملا می شد و نایبان امام زمان در معرض خطر قرار می گرفتند.»

تا می گوید: «تا اینکه شیعیان با غیبت امام و عدم وصول به خدمت آنحضرت در دوران غیبت کبری، انس گرفتند و سفارت خاصه بکلی از هم گسست و نیابت عامه بازگشت و دیگر هیچ راهی برای تشریف رسمی بخدمت آنحضرت همانند آنکه شیعیان

به خدمت پدران باکرامت آنحضرت (علیه و علیهم افضل الصلاه و السلام) می رسیدند، وجود ندارد. ^۱»

• گفتار علمای بزرگ قرن چهاردهم و پانزدهم:

علامه طباطبایی رحمته الله (ت ۱۴۰۲ق) می گوید: «و در اواخر زندگی علی بن محمد سمی و دورانی که جز چند روز از زندگی او باقی نمانده بود (در سال ۳۲۹ق) توقیعی از ناحیه مقدسه صادر شد که در آن علی بن محمد سمی از مرگ خویش خبر داده شده و ابلاغ شده بود که میان او و کوچ از این جهان، شش روز فاصله است؛ و پس از آن نیابت خاصه بکلی پایان خواهد پذیرفت و غیبت کبری رخ خواهد داد و این غیبت تا زمانی که خداوند اذن ظهور به مهدی نداده، ادامه خواهد یافت. ^۲»

و در کتاب دیگرش می نویسد: «این دورانی که از آن تحت عنوان غیبت صغری یاد می شود ادامه یافت و ۷۰ سال برقرار بود^۳ که در آن چهار تن از نایبان خاص حضرت

۱ المهدی (عجل الله فرجه) ص ۱۸۰

۲ الشیعه فی الاسلام ص ۱۹۵

۳ . ۷۰ سال بر اساس این محاسبه شده که مقداری از سال ۲۶۰ و مقداری از سال ۳۲۹ باقی مانده بوده که روی هم یک سال به ۶۹ سال اضافه می شود. (محقق)

امام مهدی در مقام نمایندگی از آنحضرت برآمده و یکی پس از دیگری بعنوان حلقه وصل میان امام و پیروانش برآمدند؛ تا اینکه با درگذشت سفیر چهارم، باب نیابت خاصه بکلی بسته شد؛ چراکه دیگر غیبت کبری رخ داد تا عموم مردم بسمت فقیهان و محدثان روی آورند و این رویداد، بنا بر دستوری بود که از جانب شخص امام صادر شده بود.^۱

و **شیخ علی آل کاشف الغطاء** رحمته الله (ت ۱۴۱۱ق) می نویسد: «و آنحضرت که خداوند گشایشش را نزدیکتر گرداند، دو غیبت دارد:

غیبت اول. که از آن بعنوان غیبت صغری یاد می شود... و مدتش ۷۴ سال است و در این دوران نمایندگان امام خواسته ها و مطالب شیعیان را به عرض امام رسانیده و پاسخ امام درباره آن مطالب را به شیعیان می رساندند؛ شمار آنان چهار نفر است: ...
انتهی

و غیبت دوم. که غیبت کبری نام گرفته، همان غیبتی است که پس از وفات علی بن محمد سمری - سفیر چهارم - آغاز شد؛ این دوران، دورانی است که در آن بساط

سفیران امام مهدی بکلی برچیده شده و میان او و شیعیانش هیچ کسی که مطالب شیعیان را به عرض امام رسانیده و از آنحضرت پاسخ گرفته و بیاورد، وجود نخواهد داشت؛ ابتدای این غیبت از سال ۳۲۸ قمری یعنی همان سال وفات علی بن محمد سمري است و انتهای این غیبت ظهور آنحضرت و بسط عدل و داد در سراسرگیتی است آنهم پس از آنکه لبریز از ستم و جفا شده باشد.^۱

و در کتاب دیگر می گوید: «و پس از او ابوالحسن علی بن محمد سمري متوفی ۳۲۹ قمری که همگی واسطه های بین امام و شیعیان بودند و توقیعات امام و پاسخهای آنحضرت و بیان شریعت و دیگر موارد بواسطه آنان بدست شیعیان می رسید و با وفات سمري، غیبت کبری رخ داد و دروازه نمایندگی و نیابت خاصه از امام دیگر بسته شد و امام علیه السلام امر را به فقیهان و دانشمندان در احکام الهی واگذار نمود؛ همانها که از اخبار و احادیث شرعی اطلاع داشتند؛ آنان را نایبان-عمومی- خود قرار داد.»^۲

^۱ . نهج الهدی ص ۳۲

^۲ ادوار علم الفقه و اطواره ص ۲۲۰

سید ابوالقاسم خوئی رحمته الله علیه (ت ۱۴۱۳ ق) می گوید: «بعبارت دیگر: اینچنین نیست که هر حکمی که اقتضایش بداهت است، در مقامی باشد که باید به امام یا فقیهان شیعه در دوران غیبت رجوع کرد؛ بلکه مسائل فقهی فرعی مستحدثه و تازه ای وجود دارد که آدمی در اینکه مرجع حل این مسئله، کیست، به تردید می افتد؛ فلذا در آن حدیث شریف که «به راویان احادیث ما رجوع کنید» راوی از حکم اینچنین مسائلی در دوران غیبت کبری سوال می کند؛ چراکه در دوران غیبت صغری این مسائل از خود امام آنهم بواسطه سفیرانش، پرسیده می شد؛ اما در دوران غیبت کبری دیگر اینچنین نیست - سفیری میان امام و شیعیان نیست -؛ و لذا امام، شیعیان را در این دوران به نایبان عام او یعنی فقیهان ارجاع می دهد.»^۱

و **سید عبدالاعلی سبزواری** رحمته الله علیه (ت ۱۴۱۴ ق) می گوید: «بسمه تعالی؛ هرکس بدین ادعاها^۲ ایمان بیاورد، در زمره ی فاسقان است.»^۳

۱ مصباح الفقاهه ج ۵ ص ۵۸

۲. فتوی ایشان ناظر بر این ادعاهاست: ادعای دیدار امام زمان در خواب و یقین نمودن مبنی بر اینکه شخص دیده شده، حتماً حضرت امام زمان است و آن خواب بیننده، از سوی امام بسمت شیعیان روانه شده و نماینده اوست و قرار است بعنوان نماینده و فرستاده امام، خمس ها را او دریافت کند و از مردم بیعت بگیرد و بنابه فرموده های امام امر و نهی کند و احکامی که در تعارض با احکام فقیهان است را بعنوان شرع مهدوی عرضه بدارد و تمام این ادعاها را آویخته به دیدار امام زمان یا سفیرش حسین بن روح در خواب یا بیداری بکند (خباز)

۳ ظاهرة الغیبة و دعوی السفاره؛ الحاقیه کتاب.

میرزا علی غروی (ت ۱۴۱۹ق) می گوید: «این ادعاها شرعاً امکان ندارد درست باشد؛ آنهم پس از پایان یافتن فرستادگی از ناحیه مقدسه بواسطه وفات چهارمین سفیر والامقام؛ لذا در تکذیب مدعی رویت در عصر غیبت تردیدی نیست بواسطه حدیثی که در الغیبه و کمال الدین روایت شده است؛ و انسان نکته سنج هرگز بدین ادعاها ترتیب اثر نمی دهد و بواسطه آن هیچکدام از احکام شرعی اثبات نمی گردد؛ چه رسد به اینکه برمبنای آن ادعای فرستادگی و باییت بشود و قطع در اینچنین مواردی، بی تردید اعتباری ندارد؛ چراکه آن قطع نشأت گرفته از جهل مرکبی است که در اثر کوتاهی مکلف در التزام به مقدمات پدیدار شده است؛ و الله العالم.»^۱

و **سید محمد صدر** رحمته الله (ت ۱۴۱۹ق) می گوید: «در غیبت کبری خبری از نیابت خاصه از امام منتظر نیست؛ چراکه این امر با وفات چهارمین سفیر جناب علی بن محمد سمری (خداوند از او خرسند باد) بکلی از هم گسست.»

و همو در باره وظیفه شیعیان در عصر غیبت کبری می گوید: «وظیفه آنان در مسئله اخذ احکام شرعی، رجوع به مراجع تقلید جامع شرایط است؛ همچنانکه در حدیث

شریف از حضرت حجت (ارواحنا فداه) آمده است: و اما در رویدادهای پیش رو پس به راویان احادیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند بر شمایم. و در این موارد جایز نیست بغیر ایشان رجوع شود.^۱

شیخ میرزا جواد تبریزی رحمته الله (ت ۱۴۲۷ق) می گوید: «مدعی فرستادگی از حضرت مهدی در عصر غیبت کبری دروغگو است و انکار یک عقیده ضروری دینی همانند نماز صبح حتی اگر بدین بهانه باشد که خداوند در قرآن یا نبی خدا او را مأمور به انکارش نموده، موجب کفر و خروج آن منکر از دین خدا می شود. و الله العالم»^۲

و آن مرجع عالیقدر در تعلیقی که بر مبحث ادعای سفارت و فرستادگی از امام زمان در دوران غیبت کبری، زده است، می نویسد: «این ادعاها همگی باطل است

۱. مسائل و ردود ج ۳ ص ۱۴۲ دار الامیر النجف الاشرف. لازم به ذکر است که فرقه احمد بن اسماعیل- از آن جهت که مکتب سید صدر در عراق، بنوعی بعنوان مکتب سنت شکن و متجدد یاد می شد- سید محمد صدر را الگوی عقیدتی و نماد اسلام اجتماعی قلمداد می نمود و ایشان را در زمینه های مختلف، اسوه و الگوی احمد و فرقه اش بشمار می آورد؛ حال می بینیم که سید محمد صدر فتوی داده است که: در غیبت کبری، هیچ خبری از نیابت خاصه نیست؛ این یعنی تمام مدعیان نیابت خاصه در عصر غیبت کبری، از جمله همین احمد بصری، دروغگو و بر باطل هستند. حال آیا این تکذیب عام سید محمد صدر که بر احمد بصری تطبیق می یابد را می پذیرند و یا با عقیده او سر دشمنی دارند؟! (مترجم)

۲. صراط النجاه ج ۵ ص ۳۲۱ و ۳۲۲

و مدعی اینچنین ادعایی هم گمراه است و هم گمراه‌گر؛ چراکه باب فرستادگی از امام زمان پس از سفیران چهارگانه، بسته شده است و هدایت بدست خداست»^۱

و استاد والامقام **سید محمدصادق روحانی** (دام ظلّه)^۲ می نویسد: «روایات معتبر دلالت بر این دارد که مدعی دیدار با امام مهدی را تکذیب کنید؛ و قدر متیقن از این روایات بنا بر آنچه محققان دریافته اند - کسانی هستند که مدعی سفارت و فرستادگی و یا مدعی دیدار و ملاقات با امام زمان هستند؛ بگونه ای که امام آنان را مکلف به برخی تکالیف می کند. اینچنین ادعا و مدعیانی، قرن هاست که بالای جان امت اسلامی هستند و این ریسمان کهنه تا با امروز هم کشیده شده و توقیعاتی از امام زمان در نکوهش برخی از آنان و نفرین ایشان و براءت از آنان صادر شده است.»^۳

و **سید علی سیستانی** (دام ظلّه) درباره مدعیان دروغین بابت و نیابت خاصه، می گوید: «بسمه تعالی؛ این ادعاهایی که اشاره شد، هیچ پیوندی با شرع مقدس ندارد و از دایره بدعتگرایی و فتنه انگیزی خارج نبوده و تنها ثمره اش برپایی فتنه و چندپارگی

۱ همان ص ۳۱۹

۲. حضرت آیت الله سید محمد صادق روحانی از مراجع معظم تقلید حال حاضر و از جمله اصلیتترین اساتید جناب سید ضیاء خباز و برادرش سید منیر خباز می باشد. (مترجم)

۳ اجوبة المسائل ج ۱ ص ۱۸۸

امت است (که خداوند امت را از شرّ آن بدور بدارد)؛ پس از شما و از تمام کسانی که نسبت به دین خدا اهتمام دارد انتظار می رود اینچنین عارضه هایی را چاره نموده و صاحب آن را با حکمت و موعظه حسنه از این کار بازدارید؛ اما اگر دست از این کار برنداشت، از او دوری گزینید؛ چراکه او به آشکارا، باطل است:

اولاً. بنابر ضرورت و نصوص معتبر، با پایان یافتن غیبت صغری، نیابت خاصه از حضرت امام منتظر بکلی قطع شده است و هرکه مدعی اینچنین مقامی بشود، دروغگو است و در امر دین تنها بایستی به فقهای عادل رجوع نمود.

ثانیاً. نیابت حسین بن روح با وفاتش، بکلی پایان پذیرفته و به شیخ سمّری (خداوند از هردوشان راضی باد) انتقال یافته است؛ سپس دوران نیابت او نیز با وفاتش و آغاز غیبت کبری بکلی پایان پذیرفته است.

ثالثاً. رویایی که در خواب رخ می دهد هیچ اثری در شریعت نه از باب نفی و نه اثبات، ندارد و در این امر تنها به ادله شرعیه معروف رجوع می شود و این امر نیز بنابر ضرورت ثابت است.

و رابعاً. همین که این مدعی اقرار نموده اشتباه کرده و دست از ادعایش برداشته است، خود حجتی است از باب حجیت قانون: اقرار عاقلان بر خود، رواست، لذا کلام او بر پیروان و رواج دهندگان بدعتش نیز حجت است.

و خامساً. بکار بردن زبانی شاذ و بی هویت، خارج از مسلک و مرام اهل بیت علیهم السلام در تفهیم احکام شرعی به مردمان است. همچنانکه وجود مجموعه ای از خطاهای نحوی در سخنانی که به امام مهدی منتسب گردیده است، نشانگر بطلان این انتساب است.

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و انا لله و انا الیه راجعون»^۱

۱ هدی السائل لأجوبه المسائل گرد آمده توسط شیخ محمدجواد شهابی ص ۱۴۵ و ۱۶؛ مسئله شماره ۴۳۵؛ نص سوال -بطور خلاصه- بدین قرار است که: « مدعی در دوران ما پیدا شده است که خود و پیروانش را نایب باب المولی قلمداد می کند و ادعا دارد نایب حسین بن روح نوبختی است. او در خواب امام مهدی را دیده و مطمئن گردیده است که او همان مهدی منتظر است و امام او را مأمور کرده که سراخ شیعیان برود و دستورات مهدوی را برایشان ارائه دهد و خمس را او از شیعیان بگیرد و تمام ادعاهایش در تعارض با گفتار فقهای شیعه است؛ و مجموعه ابلاغات امام به او از طریق دیدار با حضرت یا نایب حسین بن روح خواب و یا حتی بیداری القا می شود! اما خود پی به اشتباهاتش برده و دست از ادعاهایش برداشته و در پیشگاه شماری از علمای دین اقرار به عزل ادعاهایش نموده است؛ و نوشته ای رسمی و امضا شده درباره این مطالب تحریر نموده و به امضای علمای حاضر در مجلس رسانده که او دست از این ادعاها برداشته است؛ اما دعوت او همچنان پابرجا بوده و پیرو جمع می کند؛ و شماری از عالمان که نمایندگان او بودند، همواره بر راستی ادعاهای او و حقانیتش اصرار و پافشاری دارند. و اگرچه مدعی توقف فراخواندن به او می باشد، اما آنچه در واقع رخ می دهد خلاف این ادعاست؛ آنان ادعا می کنند که مطالبی که از جانب این مدعی صادر شده فراتر از آن است که او بتواند پدید آورد و بطور قطع از سوی امام مهدی صادر شده است و لذا ادعای او را قطعاً صحیح و روا می دانند و ویژگی نوشته هایی که به امام منتسب می کنند این است که بزبانی بسیار گنگ و شاذ نوشته شده است.

لذا اولاً. فتوای مذهب درباره با امکان این ادعا چیست؟

شیخ لطف الله صافی گلیایگانی (دام ظلّه) می گوید: «چهارمین وکیل امام در عصر غیبت صغری: شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری.. و او آخرین نمایندگان امام بود؛ و با وفاتش، غیبت تامه رخ داد و امر شریعت به فقیهان و حاملان آثار و علوم اهل بیت واگذار شد؛ پس بر عموم مردم واجب است که به ایشان رجوع کنند؛ روایات فراوانی دال بر اینچنین نظریه ای است.»^۱

باتوجه به اینکه گفتار علمای شیعه- که دلالت به عمل ایشان به مضمون توقیع شریف می کند- فراتر از حد شمارش و گردآوری است؛ ما به آنچه عرضه نمودیم، کفایت می کنیم؛ چراکه این شمار از گفتار علما در سرکوبی شبهه پوچی که تحت

ثانیاً. رهنمود شما (حفظکم الله) نسبت به این نمایندگان و پیروان این مدعی چیست؟ برخی از آنان جزو اشخاصی هستند که به امانتداری و دینداری معروف می باشند.

ثالثاً. اگر پس از بذل جهد فراوان عالمان دینی در بیان بطلان ادعاهای آن مدعی، باز عده ای از آنان بر این ادعا پافشاری نمودند، آیا جایز است به نماز او اقتدا شود و پای سخنانش نشست و از خطابه ها و تدریسهایی او بهره برد؟ و یا از باب امر بمعروف و نهی از منکر و جلوگیری از انتشار بدعت، از این کار دست برداشته و مانع اینکار شویم؟

دو نکته بایستی مد نظر قرار گیرد:

اول. این شخص دارای یک آرایش لغوی خاصی است و نوشته هایش از بابت فصاحت برمبنای آن چیده شده است؛ اما هیچ امتیازی از بابت بلاغت و شیوایی کلام ندارد؛ بلکه اولین بیانیه ای که خطاب به شیعیان بود و همگان را به پیروی از ادعاهایش فرا خوانده بود و این خطبه منسوب به امام مهدی شده بود، عاری از خطایای نحوی نبود.

دوم. آیا یک بدعتگزار در دین با انتقاف شبهه، عادل باقی می ماند یا خیر؟

۱ منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر ج ۲ ص ۵۰۷

عنوان: «روی گردانی علمای شیعه از مضمون توقیع شریف سمی» داشتند،
کافی و وافی است.

• اشکال دوم: سند این توقیع، دارای طعنه و اشکال است.^۱

احمد بن اسماعیل خود اشکالش بر سندیت توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بوضوح بیان نکرده است؛ اما یکی از پیروانش دو اشکال سندی را متوجه این توقیع نموده است:

اشکال اول. مرسل بودن سند. یعنی سند مرسل است و واسطه ی میان محدث و گوینده این روایت، مشخص نیست.

اشکال دوم. ضعف سندی. ^۲بواسطه وجود یک راوی مجهول بنام (احمد بن حسن مکتب).

❖ پاسخ به اشکال دوم:

درباره اشکال اول اینچنین پاسخ می دهیم که: صاحب شبهه با نگاهی کوتاه بین، صرفاً این توقیع را در احتجاج طبرسی رحمته الله علیه، بررسی نموده است^۳ و ای بسا اگر

۱ مع العبد الصالح ج ۱ ص ۲۸

۲ قراءة جدیدہ فی روایة السمری ص ۱۷

۳ . چنین نیست بلکه مستند حرف آنها سخن میرزای نوری در نجم ثاقب است که این حدیث را مرسل نامیده است. و تمام کسانی که خواسته اند به میرزا اشکال کنند - از جمله خود اینجانب - همین را گفته اند که: تو لا بد فقط کتاب احتجاج را دیده ای در حالیکه همین حدیث در کتاب کمال الدین الدین به صورت مستند آمده است. من همیشه در این شبهه بودم که قطعاً میرزا کتاب کمال الدین را نه یکبار که دهها بار مطالعه کرده و نیز قطعاً می

بطور مناسب نسبت به نسخ این توقیع، می پژوهید، می دانست که این توقیع در

کمال الدین شیخ صدوق رحمته الله بطور مُسند آمده است و نه مرسل!^۱

از طرفی؛ شیخ طبرسی رحمته الله اگر روایتی را بطور مرسل نقل کند، بمعنی بی سندی

آن روایت نیست؛ بلکه این قضیه، دارای یک قانونی خاص است که خود شیخ

طبرسی رحمته الله در مقدمه کتابش بدان اشاره می کند؛^۲ آنجا که می گوید: «و اکثر

روایاتی که در این کتاب می آوریم، بدون ذکر سند خواهد بود؛ آنهم بچند دلیل: یا

اجماع نظر بر صحت آن خبر است؛ و یا با دلایل عقلی همخوان و موافق است؛ و یا در

کتب سیرت و احادیث مصادر شیعه و غیر شیعه، مشهور و نامی است.»^۳

و بهمین دلیل برخی از بزرگان مذهب، مجموعه روایات احتجاج طبرسی رحمته الله را ولو

بسند مرسل نقل شده باشد، معتبر قلمداد نموده اند.

دانسته که اولین ناقل این توقیع شریف شیخ صدوق است پس قطعاً می دانسته که این توقیع شریف مسند است، با این حال پس چه شده که در کتاب نجم ثاقب آن را مرسل معرفی می کند؟ که شرح و بسطش مجال دیگری می طلبد. (محقق)

۱ کمال الدین ج ۲ ص ۵۱۶: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَكْتَبِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوْفِي فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعًا دَسَخْتُهُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ أَكْبَرُ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ... الح. (مترجم)

۲. این سخن دردی را دوا نمی کند. زیرا بالاخره سند روایات را حذف نموده است؛ لذا اگر آن روایت در کتاب دیگری با سند ثبت شده بود سند آن مورد بررسی قرار گرفته و اعتبار سنجی می شود و اگر روایتی نقل کرد که در هیچ کتاب دیگری نبود، متن آن روایت فراتر از موید دیگر روایات نخواهد بود. (محقق)

۳ الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰

و اما نسبت به اشکال دوم اینچنین پاسخ داده می شود که: «ابومحمد حسن بن احمد مکتب» اگرچه در کتب رجالی بطور خاص مورد توثیق قرار نگرفته است؛ اما می توان راهی در اثبات وثاقتش یافت؛ که با بیان دو مقدمه، مطلوب، حاصل می شود:

مقدمه اول. حسن بن احمد مکتب از جمله افرادی است که توقیعات حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف بواسطه سفیران چهارگانه اش علیه السلام به ایشان می رسید؛ همچنانکه هم شیخ صدوق رحمته الله و هم شیخ طوسی رحمته الله این رویداد را در طی همین توقیعی که درصدد بررسی آن هستیم، در کتابشان روایت کرده اند.^۱

۱. کمال الدین ص ۵۱۶ و غیبت ص ۳۹۵. این مقدمه صحیح نیست چون اولاً از این شخص به غیر از این توقیع، هیچ توقیع دیگری ثبت نشده است. لذا به کار بردن ماضی استمراری «به ایشان می رسید» دربار او بی میناست. ثانیاً نام این شخص تنها و تنها در زمان نایب چهارم و فقط ضمن همین توقیع برده شده است پس این سخن که: «توقیعات حضرت امام زمان بواسطه سفیران چهارگانه اش به ایشان می رسید» بر وی تطبیق نمیابد. ثالثاً حتی همین یک توقیع هم به شخص او نرسیده است که مثلاً معلوم کند مورد عنایت نایب چهارم بوده است بلکه صریح روایت می گوید: «من نزد نایب چهارم حاضر شدم که توقیعی را برای مردم آشکار کرد» نه برای خصوص من: «فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعًا نُسَخَّتْهُ...» (کمال الدین ج ۲ ص ۵۱۶). در نتیجه این مقدمه از اساس باطل می باشد.

بله راه صحیحی برای اعتبار بخشی به این توقیع شریف وجود دارد و آن تسالم و اتفاق جمیع شیعه بر صدور این توقیع از امام زمان علیه السلام است که آن را فراتر از مقبوله به اثبات می رساند، همچنانکه عقل هم حکم به لزوم صدور چنین توقیعی برای آخرین نایب می کند تا تکلیف جماعت شیعه در طول قرون متمادی غیبت کبری روشن شود چون هرگز معقول نمی نماید که نایب چهارم بدون هیچ توضیحی که شیعه بعد از او به چه کسی مراجعه کنند و آیا اصلاً کس دیگری هست یا نه چشم از جهان فرو بندد و به عبارت دیگر: هرگز معقول نیست امام زمان علیه السلام امت را بی هیچ تعیین تکلیفی رها کنند همانگونه که اهل سنت دربار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ادعا می کنند. لذا با همان استدلالی که احمد بصری وصیت شب وفات لازم القبول می داند، چون وصیت دیگری از پیامبر وجود ندارد! - که البته ادعایی به غایت غلط است- با همان بیان: پذیرفتن توقیع سمی لازم القبول است چون هیچ توقیع دیگری که تکلیف شیعه را بعد از وفات نایب چهارم مشخص کند وجود ندارد. (محقق)

مقدمه دوم. شیخ طوسی رحمته الله علیه تمام افرادی که توقیعات حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

از جانب سفیرانش علیهم السلام به آنان می رسید را بطور عمومی، توثیق کرده است. آنجا که

می گوید: «در زمان سفیران ستوده امام زمان، اقوام قابل اعتمادی بودند که توقیعات

امام زمان از جانب سفیرانش به ایشان می رسید^۱»^۲

در نتیجه: حسن بن احمد مکتب، بنا بر اقتضای توثیق عام شیخ طوسی رحمته الله علیه، موثق

است؛ چراکه او یکی از افرادی است که توقیعات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از جانب سفیران

چهارگانه حضرت مهدی بایشان می رسید؛ و جالب اینجاست که شیخ طوسی -در

قامت یک عالم رجالی - هردو این مقدمات کبروی و صغروی را تنقیح نموده است.^۳

۱ غیبت طوسی ص ۴۱۵

۲ . این مقدمه هم به نظر ما تمام نیست چون کاملاً مشخص است که کلام شیخ طوسی - درست همانند مقدمه ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات - ناظر به جریان عمومی است نه یکایک اشخاص، و اگر مرادش توثیق همه ی آن افراد بود، به وثاقت آن افراد در کتاب رجالش تصریح می نمود، و بر فرض که بپذیریم مرادش توثیق همه آنهاست، کاملاً روشن است مرادش افرادی هستند که پیوسته توقیعات نواب توسط آنها به مردم می رسیده است نه کسی که فقط یک بار نامش در مورد یک توقیع بیان شده است.

غیر از اینکه اینجانب با بیانی متقن و محکم، اعتبار این توقیع را ثابت نمودم. لذا با عدم پذیرش سخن مولف محترم در این بخش خدشه ای به اعتبار توقیع شریف وارد نمی شود. بماند که بطلان این جریان انقدر روشن و ادله ما شیعیان دوازده امامی انقدر محکم و مستدل است که نیازی نداریم به حرفهای ظنی الافاده متمسک شویم. (محقق)

۳ . لازم به بیان است که فحوای روایت حسن مکتب، دارای قراین معتبر دیگری نیز می باشد. همانند نص صریح و صحیح السند ابوعبدالله صفوانی که می گوید: فلما حضرته الوفاة حضرت الشیعة عنده وسألته عن الموكل بعده ولمن يقوم مقامه، فلم يظهر شيئاً من ذلك، وذكر أنه لم يؤمر بأن يوصي إلى أحد بعده في هذا الشأن... الخ (غیبت طوسی ص ۴۱۵). و نیز همانند نص صریح و صحیح السند عتاب بن اسید(و به روایتی غیاث بن اسد) که گوید: «وأوصى أبو القاسم إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری رضي الله عنه فلما حضرت السمری الوفاة سئل أن يوصي فقال: " لله أمر هو بالغه » . (همان ص ۴۱۴). (مترجم)

• اشکال سوم. متن توقیع سمری، متشابه است.^۱

در این مورد نیز احمد اشکالش را بوضوح بیان نکرده است؛ لذا بار توضیح این اشکال نیز بدوش یکی از گرویدگان باوست، آنجا که می گوید: «بدان-برادر من- که اختلاف پیرامون این حدیث، بطور مشخص، درباره معنای «مشاهده» است؛ یعنی چه کسی مشمول این وصف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که: «او دروغگویی افترازن است»؟

ما نظریات آنانیکه شالوده دیدار با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را با استدلال به این توقیع در معرض تکذیب قرار داده اند برگرفته و پیروان این بنا نهادگی را به سه دسته تقسیم کرده ایم:

دسته اول. آنی که باور دارد بواسطه این توقیع، تمام کسانی که می گویند امام مهدی را دیده اند، پس دروغگویی افترازن هستند.

و دسته دوم. آنانکه از امام مهدی نقل خبر می کنند، در دایره مفاد این حدیث قرار دارند. - و دروغگو و مفتر هستند.-

و دسته سوم. این تکذیبیه ای که در توقیع شریف آمده، تنها مشتمل بر انانی است که ادعای نیابت از امام مهدی دارند؛ آنهم بنابر توضیحی که در فصل دوم از این نوشته خواهیم آورد.^۱

❖ پاسخ به اشکال سوم:

نیازی نمی بینم که نسبت به این شبیهه، پاسخی طولانی بنویسم، چراکه -بواسطه اقتضای قرینه های موجود در خود توقیع و مناسبت حکم با موضوعیت حکم- منظور این توقیع شریف واضح و هویداست و نمی توان بعنوان متشابه از آن یاد کرد؛ چراکه کشف و تعیین مراد جدی از این عبارت برای آنکس که ابزارهای لازم برای درک صحیح از نصوص شریفه را دارد، سخت و دشوار نیست.

۱ قراءه جدیده فی روایه السمری ص ۱۶

و ابو محمد انصاری در جامع الادله صفحه ۲۵، منظور امامش احمد اسماعیل از تشابه در این توقیع را اینطور توضیح می دهد که: **متشابه** یعنی آنچه که تنها یک معنی نمی دهد و از آن چندین معنی متبادر می شود. ! درحالیکه بر تو پوشیده نیست که این سخن غوطه ور شدن در استعمالات اصطلاحاتی علوم است؛ چراکه این گفته او در واقع تفسیر «مجمل» در قبال «مفصل» است! و نه متشابه در برابر محکم! همچنانکه متشابه-در قبال محکم- یعنی آنچه دارای معنایی ظاهری است اما بنابر براهین خارجی دانسته می شود که آن معنای ظاهری، مقصود واقعی متکلم از گفته نیست؛ لذا اینچنین لفظی را متشابه می نامیم! (خباز)

اما اجازه دهید با این مدعیان دروغین راه بیاییم و از باب مجادله بپذیریم که متن این توقیع شریف، متشابه است؛ باز در این صورت نیز این توقیع شریف در سرکوبی تمامی مدعیان نیابت از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در عصر غیبت کبری، کارساز است؛ چراکه قانون مورد پذیرش نزد اهل گفتگو این است که: در صورت وجود چندین احتمال، و عجز از برتری دادن یک احتمال بر دیگری، قدر متیقن و نقطه اشتراک تمامی آن احتمالات را بعنوان یکی از اصلی ترین مراد گوینده، قلمداد کرده و بپذیریم.

سخن فوق را با ذکر یک مثال توضیح می دهیم: اگر رئیس جمهور یک کشور به اهالی کشورش بگوید: «هرکس ادعا کند به دیدار من می آید، بدانید که دروغگو است»، و مردم در مراد و انگیزه رئیس جمهور از واژه «دیدار» تردید داشته باشند، که آیا مراد از آن دیدار یعنی اینکه هرکسی ادعا کند او را دیده است، دروغ می گوید؟ و یا هرکسی ادعا کند رئیس جمهور با او دیدار داشته و به او سخنانی گفته است تا بسمع مردم برساند، دروغ می گوید؟ و یا اینکه کسی ادعا کند: نماینده و کارگزار رئیس جمهور در میان مردم است، دروغگوست؟! پس تردیدی در این نیست که احتمال آخر، همان قدر متیقن از گفته رئیس جمهور است؛ چراکه حتی اگر منظور رئیس جمهور همان احتمال دوم و یا احتمال اول بود، باز بنا بر اولویت آنکسی که ادعا می کند کارگزار و نماینده رئیس جمهور است، در معرض تکذیب

قرار می گرفت؛ چراکه لازمه نمایندگی از رئیس جمهور، ارتباط مستمر و دیدارهای مکرر با رئیس جمهور و بیان عبارات و مصوَباتی بنقل از رئیس جمهور برای مردم است؛ لذا آن احتمال سوم، بیش از دیگر احتمال ها به مراد اصلی رئیس جمهور نزدیک است و در هر حالتی، یکی از اصلیتین مصادیق آن دروغگویان می باشد.^۱

درباره توقیع شریف سمري عَلَيْهِ السَّلَام نیز امر بهمین روال است؛ چراکه اگر فرض بگیریم ما در میان احتمالاتی که از واژه ی **مشاهده**، تصور نموده ایم، حیران هستیم و نمی توانیم هیچکدام را بر دیگری ترجیح دهیم - که ادعایی غلط است -، باز قدر متیقن تمام آن احتمالات همان است که اگر کسی مدعی نیابت از حضرت مهدی شد، پس بی تردید دروغگو و افترا زن است؛ چراکه لازمه اینچنین ادعایی هم رؤیت مهدی توسط او و هم نقل اخبار و سخنانی از جانب آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام برای عموم شیعیان است؛ و همین مختصر سخن در سرکوب نمودن ادعای تمامی مدعیان دروغین نیابت از مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در طول تاریخ غیبت کبری، کافی و وافی است.

۱ . اینچنین استدلالی نامش تمسک به قدر متیقن نیست. بلکه بسیار قوی تر و فراتر از آنست، بگونه ای که احتمال اول، دو احتمال دیگر را به طریق اولی ثابت می کند، و احتمال دوم نیز احتمال سوم را به طریق اولی ثابت می نماید، لذا در هر صورت، احتمال سوم ثابت است، و این استدلال قوی، فراتر قدرت استدلالی در گرفتن قدر متیقن است. (محقق)

این درحالی است که ما هرگز نص شریف توقیع سمری علیه السلام را جزو نصوص مُجمل قلمداد نمی کنیم؛ چراکه چندین قرینه مبنی بر کشف مراد جدی از فرمایش امام مهدی در این توقیع شریف داریم؛ همچنانکه در نوشته های پیشین درباره اش سخن گفتیم.^۱

لذا باتوجه به آنچه گفتیم، دروغ یکی از گرویدگان به احمد بن اسماعیل، برملا می شود که گفته است:

«هیچ اثری از معصومین که نصی دال بر انقطاع سفارت و فرستادگی باشد، وجود ندارد.»^۲

۱. اینجانب نیز در کتاب راه های ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام، به تفصیل درباره این قرینه های محکم که در صدر و ذیل و نیز علتی که در میانه ی توقیع نکر شده سخن گفته ام. (محقق)

۲. جامع الادله ص ۳

• اشکال چهارم: این توقیع غیر مسوّر است و لذا در کلیتش، اشکال وارد

است.^۱

بیان شبهه:

پیروان این مدعی، اشکال فوق را اینگونه توضیح داده اند: «اگر به هرآنچه گفته ایم بسنده نمی کنند، از باب قاعده الزام که می گوید: «آنان را با هرآنچه نزدشان الزام آور است، ملزم کنید» می گوید: قاعده عقلی موجود در روایت سمی این است که: «پس هرکه پیش از خروج سفیانی و صیحه، ادعای مشاهده کرد، او دروغگویی افترا زن است» این قضیه، یک قضیه مهمله بوده و افاده اش جزئی است - نه کلیه - لذا مفاد این توقیع بدین معنی است که: «برخی از آنان که پیش از خروج سفیانی و صیحه، ادعای مشاهده می کنند، دروغگو و افترا زن هستند» و هیچ قرینه خارجی که منجر به افاده کلیت کند وجود ندارد، بلکه قرینه ای خارجی دال بر جزئیتش وجود دارد و آن قرینه عبارت است از: روایاتی پیرامون فرستادن نماینده ای از جانب امام

زمان در دوران ماقبل ظهور؛ از جمله روایتی که پیشتر آمد و روایت یمانی و دیگر روایات.

برای توضیح بیشتر - بویژه برای آنانیکه از قوانین علم منطق و اصول، بی خبر اند - می گویم: قضیه، یا باید مسوره باشد و یا مهمله، و قضیه مسوره یا کلیه است و یا جزئی؛ پس اگر در این عبارت گفته می شد: «همه ی کسانی که ادعای مشاهده می کنند... دروغگو و افترازن هستند» این می شد یک قضیه کلیه؛ چراکه اولش با: «همه = کُلُّ» آغاز شده است؛ و اگر در این عبارت گفته می شد: «برخی از آنانکه ادعای مشاهده می کنند... دروغگو و افترازن هستند» این میشد یک قضیه جزئی؛ چراکه در ابتدایش آمده: «برخی = بَعْضٌ» اما اگر قضیه ای مهمله باشد و نه از بابت کلیت و نه جزئیت، معین نشده باشد، اینچنین عبارتی همواره در مقام جزئیت قرار می گیرد و جز با وجود قرینه خارجی دال بر کلیتش، کلیت آن احراز نمی شود؛ لذا وقتی اینچنین قرینه ای برای عبارتی مهمل پیدا نمی شود و از طرفی قرینه ای دال بر جزئیتش یافت می شود، پس این قضیه یک قضیه جزئی است؛ لذا وقتی قضیه فوق یک قضیه مهمله باشد و از طرفی هیچ قرینه ای دال بر کلیتش نباشد، بلکه قرینه ای دال بر جزئیتش در دسترس باشد - و آن عبارت است از روایات ائمه - پس نتیجه می گیریم که آن قضیه، یک قضیه جزئی است و لذا روایت سمری بهیچ عنوان دال بر از

هم گسسته شدن بساط سفارت و فرستادگی از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به طور کلی نیست.»^۱

❖ پاسخ به اشکال چهارم:

می بینیم که ساختمان این ادعا بروی دو پایه استوار است:

پایه اول. محل استناد در توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، یک قضیه مهمله است.

فروپاشی پایه اول:

با بیان چهار مقدمه، سراغ پاسخ بدین ادعا می رویم:

مقدمه اول. قضیه ای که ما درصدد استدلال به آن هستیم - همان قضیه ای که

به ادعای احمد بن اسماعیل، مهمله است - این فقره از کلام حضرت امام

زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که فرمود: «پس هرکه پیش از خروج سفیانی و صیحه، ادعای

مشاهده کند، او یک دروغگوی افترازن است». این قضیه همانطور که مشخص

است می بینیم، یک قضیه شرطیه است.^۲

۱. جامع الادله ص ۲۷

۲. قضیه ی شرطیه یعنی قضیه ای متشکل از دو جمله است: جمله شرط و جمله جزاء. بعنوان مثال: «اگر درس هایت را خوب بخوانی، برایت جایزه می خرم» اینجا شرط آن است که: «درس هایت را خوب بخوانی» که در اینصورت، جزایش می شود اینکه: «برایت جایزه می خرم». لذا در عبارت

مقدمه دوم. تقسیم قضایا در علم منطق به مسوره (محصوره) و مهمله همانند تقسیم آن قضایا به قضایای حملیه و همچنین قضایای شرطیه است.

مقدمه سوم. مثالهای مشهور در کتب منطقی برای قضایای شرطی مسور، شماری از الفاظ معین همانند: (کَلِّمًا) و (مَهْمَلًا) و (مَتًی) برای قضایای موجهه کلیه و «قد یکون» برای موجهه جزئیه و «لیس البتّه» برای سالبه کلیه و «لیس کَلِّمًا» برای سالبه جزئیه است.^۱

اما بایستی در نظر داشت که: الفاظ حصر و سور، صرفاً منحصر به این چند لفظ نیست؛ بلکه هرآن واژه ای که معنای الفاظ فوق را ادا کند نیز در زمره الفاظ حصر قرار می گیرد؛ لذا فخر رازی می گوید: «با دانستن این مطلب، درکِ مبحث اهمال و حصر هم در جمله متصله و هم منفصله برای تو آسان می شود. لذا اگر لفظی باشد که دلالت بر کلیت یک حکم یا جزئیتش کند، در جمله شرطیه سبب حصر می شود، و در غیر شرطیه سبب اهمال است.»^۲

فوق از توقیع شریف امام زمان نیز، جمله شرط اینچنین است: «هرکسی ادعای مشاهده از آنحضرت را بکند»، جزایش این است که: «او کذاب و افترا زن است.» (مترجم)

۱ شرح الشمسیه ص ۳۱۷

۲ شرح الاشارات و التنبیها ج ۱ ص ۱۴۵

مقدمه چهارم. «مَن = کسی که» در جمله شرطیه - به مقتضای استعمالش و یا بقولی: بنا بر محل قرار گرفتنش - جزو ادوات عموم بشمار می رود^۱؛ این سخنی است که چندین تن از بزرگان دین بدان تأکید کرده اند، از جمله شیخ طوسی رحمته الله علیه در عده الاصول که می گوید: «و اما الفاظ عموم، فراوان است؛ که شماری از آن را نام می برم: از جمله آن «مَن = کسی» در نظر جمیع عقلا است؛ بشرطی که نکره در مجاز یا استفهام بوده باشد.»^۲

و محقق حلی رحمته الله علیه می گوید: ««مَن» و «ما» اگر معرفه باشند و بمعنی: «آن کس» و «آنجا» باشند، افاده عمومیت نمی کنند؛ اما اگر در مقام مجاز یا استفهام قرار گیرند، تعمیم می کنند؛ و حتی اگر میان معرفه و نکره بودن - مشترک باشند، و بعنوان مثال کسی بشنود که: «مَن دخل داری اُکرمته: کسی وارد خانه ام بشود، اِکرامش می کنم» شونده در باره آنکس که مستحق اکرام است، بایستی درنگ کند؛ اما اگر درنگ

۱ . جهت اختصار اینگونه می گویم: در زبان عربی یک «مَن» موصوله داریم به معنای «کسی که» و یک «مَن» شرطیه به معنای «هر کسی». اولی به خودی خود دلالتی بر عموم ندارد و باید قرینه برای اراده عموم داشته باشد مثل اینکه خدا می فرماید: برای او کسی که در آسمانهاست و کسی که در زمین است» که یعنی همه کسان؛ اما دومی از ادوات اصلی الفاظ عموم در جمله شرطیه است و دائماً بر عموم دلالت می کند.
این جریان انحرافی با خوش بیانانه ترین نگاه فرق بین «مَن» موصوله و «مَن» شرطیه را نمی دانند یا نمی فهمند و در نگاه بدبینانه در عین دانستن این موضوع، فرموده های امام زمان را به بازی می گیرد تا باطل خویش را برقرار بدارد. (محقق)

نکند، این نشانگر فراگیری و استغراق است؛ و همچنین: استثناء از هردو نیز رواست و جواز استثنا دلالت بر تناول است.^۱

شیخ بهائی رحمته الله نیز می گوید: «صیغه های عموم بر حقایقش حمل می شود برخلاف صیغه های خصوصی؛ همانند اسم شرط و استفهام و موصول و اسم جنس معرف به «لامه» یا مضاف و جمع نیز همانطور؛ و همچنین نکره منفیه.»^۲

صد البته، آنچه بزرگان دینی استنباط کرده اند، برای کسی که با آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام، انس و الفت دارد، پوشیده و مخفی نیست؛ و آیات و احادیث فراوانی در اینباره وجود دارد:

«پس آنکس که از رهنمودم پیروی کند، بر آنان هیچ ترسی نبوده و آنان اندوهگین نشوند.»^۳

۱ معراج الاصول ص ۸۳؛ مراد از دلالت بر تناول ، آن است که در صفحات پیشین می نویسد: «ان ألفاظ العموم يصح الاستثناء فيها ، الاستثناء دلالة التناول لوجهين : أحدهما : النقل. والثاني أنه مشتق من (الثني) وهو : المنع والصرف. وإذا كان للاخراج ، فلو لم يتناول اللفظ [الاول] ذلك المخرج ، لما كان اخراجا.» مترجم

۲ زبدة الاصول ص ۱۲۷

۳ بقره ۳۸

«پس کسی که به خوردن آنها محتاج و مضطر شود در صورتی که به آن تمایل نداشته و (از اندازه رمق) تجاوز نکند گناهی بر او نخواهد بود»^۱

«پس، اگر کسی از شما بیمار و یا مسافر باشد، به شمار آن از روزهای غیر ماه رمضان روزه دارد»^۲

«پس کسی از شما که ماه را درک کرد، پس آن را روزه بدارد»^۳

و آیات فراوان دیگر.^۴

و در سنت نیز موارد بسیاری از این قرار که: «مَنْ = کسی» در جمله های شرطیه، بعنوان لفظ کلیت و حصر استعمال شده، پیدا می شود؛ از جمله:

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که بخاطر خونی که از ما بناحق ریخته شد و یا حقی از ما سلب شد یا حرمتی از ما هتک شد و یا یکی از شیعیانمان، چشمش اشک آلود شد، خداوند او را در بهشتش جای دهد.»^۵

۱ بقره: ۱۷۳

۲ بقره: ۱۸۴

۳ بقره: ۱۸۵

۴ ر.ک: المهدویه الخاتمه ج ۱ ص ۲۱۰ و ۲۱۱

۵ وسائل الشیعه ج ۱ ص ۵۰۶

و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «آنکس که در مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام يك بیت شعر خوانده پس گریه کند و ده نفر را بگریاند بهشت برای او و آن ده نفر می باشد. و هر کسی يك بیت شعر در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام خوانده پس گریه کند و نه نفر را بگریاند بهشت برای او و آن نه نفر می باشد. و پیوسته امام علیه السلام این فقره را با کاهش دادن نفرات تکرار نموده تا بالأخره فرمودند: و هر کسی يك بیت شعر در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام خوانده و خود بگرید - راوی می گوید گمان می کنم امام علیه السلام فرمودند: یا تباکی کرده و اظهار کند که گریه می کند - بهشت برای او می باشد.»^۱

و از آنحضرت علیه السلام نقل است که: «کسی که قبر ابوعبدالله را عارفاً بحقه زیارت کند، خداوند گناهان پیش و پشش را بیامرزد»^۲

و از وی علیه السلام نقل است: «کسی که به پدر و مادرش به دیده غضب بنگرد ولو آندو به وی ستم کرده باشند، خداوند نمازش را نمی پذیرد.»^۳

۱ همان ص ۵۹۶

۲ همان ج ۱۴ ص ۴۱۹

۳ همان ج ۲۱ ص ۵۰۱

و امثال این آیات و روایات برآستی بسیار است و هیچکس در عمومیت و کلیتش، تردیدی ندارد و شک نمی کند که این موارد جزو خطابات فراگیر و عام است و نه مهمل یا جزئی.

نتیجه این مقدمات چهارگانه اینچنین است که: لفظ «مَن = کسی که» از جمله الفاظی است که در جمله های شرطیه سبب حصر و کلیت می شود؛ لذا هرگاه در جمله ای شرطیه استفاده شود، بمعنی کلیت و عمومیت استعمال آن است. همچنانکه مثالهای فراوانش را دیدی.^۱

بر این مبنا: محل مورد استناد در توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک، هرگز قضیه مهمله نیست تا به زعم مدعیان دروغین مهدویت، سبب جزئیت در افاده باشد؛ بلکه یک قضیه مسوره است آنهم به سبب: (مَن) شرطیه در این قضیه که جزو ادوات عموم است؛ لذا این جمله مبدل به موجه کلیه می شود.

۱ و مثالهایش هم در شرع-همانطور که آمد- و هم در عُرف و گفتار بی نهایت فراوان است؛ بعنوان مثال اگر مدیر یک مدرسه بگوید: «کسانی که معدلشان بالای ۱۸ باشد، تشویق شده و جایزه خواهند گرفت» همه شنوندگان و حتی شاگردان خردسال مدرسه هم می فهمند که تمام شاگردانی که معدلشان بالای ۱۸ باشد، از جانب مدرسه تشویق خواهند شد؛ و اگر کسی بیاید و بگوید: «اینکه مدیر مدرسه نگفت: تمام کسانی که معدلشان بالای ۱۸ باشد، و بلکه گفت: کسانی که معدلشان بالای ۱۸ باشد، نشان می دهد که فقط یکی دو نفر از شاگردان ممتاز تشویق می شوند و نه همشان» حتی همان شاگردان دبستان هم به عقل اینچنین گوینده ای می خندند. مترجم

اما آنچه اشکال کننده را در دام اینچنین شبهه ای انداخته است، بی اطلاعی او از اصطلاحات منطقی و خلط میان قضیه حملیه و قضیه شرطیه است؛ لذا در وهم او عبارت توقیع شریف، غیرمسور آمده است؛ چراکه از الفاظی همانند: **کُلْ یا بَعْض** استفاده نکرده است^۱. درحالیکه این الفاظ، الفاظ مسوره حملیه هستند و ما درصدد بررسی یک قضیه شرطیه هستیم و نه قضیه حملیه. بهر حال؛ جاهل می تواند عذر به جهل کند و بگوید نمی دانستم!

پایه دوم. روایاتی وجود دارد که بیانگر جزئیه بودن قضیه توقیع شریف است و نه کلیه بودنش.

مهمترین روایاتی که این مدعیان دروغین بدان چنگ زده اند، بدین قرار است:

۱ ضیاء زیدی در کتاب قراءة جدیدہ فی روایہ السمری ص ۳۱ می نویسد: «همچنانکه می بینی این قضیه - روایت سمری - جزو قضایای مهمله است که هیچ لفظ حصری ندارد (پس هرکه ادعای مشاهده کرد... پس او دروغگویی افترا زن است)، پس اینکه نه کل گفته و نه بعض و نه الفاظ شبیه به آندو، منجر به آن است که بگوییم این قضیه، قضیه مهمله است که در آن بنا را بر جزئیت افاده می گذاریم؛ این مطلب نه مخالفی دارد و نه شبهه ای در آن وارد است که: برخی از کسانی که ادعای مشاهده کرده اند، واقعا دروغگو و افترا زن بوده اند؛ اما فقط برخی از آنان.. نه همه ی آنان.» گردآورنده.

در کتاب نبرد کاملاً توضیح داده ام که ادعای جزئیه بودن مفاد توقیع شریف جداً قبیح و خنده دار است چون اینکه بعضی از مدعیان مشاهده دروغگو خواهند بود مطلبی نیست که نیاز به گفتن داشته باشد و همیشه افراد دروغگو بوده هستند و خواهند بود. این مطلب پوشیده ای نیست که امام علیه السلام بخواهند در آخرین توقیع خود پرده از آن بردارند. ثانیاً اینکه بعضی از مدعیان مشاهده دروغگو هستند دردی از شیعه دوا نمی کند و هدایتی برای ایشان ایجاد نمی نماید زیرا امام علیه السلام معیار تشخیص آن بعض را بیان نکرده اند تا شیعه در طول تاریخ غیبت کبری بین آن بعض دروغگو و آن بعض راستگو فرق بگذارد و معیاری داشته باشد. (محقق)

روایت اول. «روایت کوه ذی طوی»؛ اسماعیل بن جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «صاحب این امر را در یکی از این درّه‌ها غیبتی است- و با دست خود به ناحیه ذی طوی که نام کوهی است در حوالی مکه اشاره نمود- تا آنکه پیش از خروجش خدمتکار مخصوص او که همواره ملازم اوست بیاید تا با پاره‌ای از اصحاب وی دیدار کند و گوید: شما در اینجا چند نفرید؟ و آنان می‌گویند: حدود چهل مرد، پس گوید: اگر شما صاحب خود را ببینید چه خواهید کرد؟ آنان پاسخ دهند: به خدا سوگند اگر ما را دستور فرماید که کوهها را از جا برکنیم در رکاب او خواهیم گند. سپس سال بعد نزد آنان آمده گوید: ده تن از سرکردگان و برگزیدگان خود را نشان دهید، و آنان برای او ده نفر را معین می‌کنند، پس با ایشان (از آن جمع جدا شده) رهسپار می‌گردد، تا صاحب خویش را ملاقات کنند، و او ایشان را وعده فردا شب می‌دهد.»^۱

روایت دوم. داستان جزیره خضراء؛ که در فرازی از این داستان آمده است: «گفتم: سرورم! بزرگان ما احادیثی از صاحب الامر روایت کرده اند که آنحضرت وقتی

مامور به غیبت کبری شد، فرمود: هرکس مرا پس از غیبتم ببیند، دروغگوست؛ حال چگونه او را می بینید؟

او گفت: راست می گویی! اما حضرت آن سخن را زمانی گفت که دشمنانش از اهل بیتش و دیگر فرعون صفتان بنی عباس فراوان بودند؛ بگونه ای که شیعیان همدیگر را از سخن گفتن پیرامون او باز می داشتند و این زمان آنقدر بطول انجامید که دشمنان خسته و مایوس شدند و حال سرزمین ما از آنان و ظلم و ستمهایشان بکلی دور است و به برکت وجودش هیچکدام از دشمنان را یارای رسیدن بما نیست. «^۱

روایت سوم. روایات یمانی.

بدین استدلال که: یمانی پیش از صیحه بر خواهدخاست و خروجش هم رکاب خروج سفیانی است؛ و می دانیم که سفیانی در ماه رجب خروج می کند ولی صیحه در رمضان رخ می دهد؛ از طرفی روایات اهل بیت علیهم السلام ما را به پیروی از یمانی وا می دارد- درحالیکه پیش از صیحه خروج می کند- پس این دو مطلب بیانگر آن است که تکذیب تمام مدعیان مشاهده پیش از صیحه، کار درستی نیست؛ وگرنه

مستلزم تکذیب یمانی نیز می باشد؛ لذا با جمع روایات یمانی و این توقیع شریف، شایسته است مفاد آن را بر بعضیت و جزئیتش حمل کنیم و بگوییم تنها گروهی از مدعیان مشاهده دروغگو هستند و نه همه ایشان.^۱

فروپاشی پایه دوم:

پاسخ کوتاه بدین ادعای بلند، آنکه: «این روایات و امثال آن یارای نقض کلیت توقیع شریف امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجْهَهُ الشَّرِيفُ علیه السلام را ندارند»؛ اما **تفصیل** این کونه سخن آنکه:

درباره روایت اول. نهایت مفادی که این روایت دارد آن است که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجْهَهُ الشَّرِيفُ در دوران غیبتش، دوستانی دارد که بطور ویژه با او انس و الفت دارند؛ و این مسئله ای است که کسی درباره اش اختلافی ندارد! و اساساً این سخن با کلیت توقیع منافاتی ندارد؛ چراکه توقیع درصدد سخن گفتن پیرامون وظیفه عمومی شیعیان در دوران غیبت کبری است و آن اینکه: آنان وظیفه دارند تمامی مدعیان مشاهده را - بهمان معنای درست و قدر متیقّنش - تکذیب کنند؛ درحالیکه این روایات صرفاً

درباره وجود دوستان امام زمان و برخی از یاران ویژه اش - که شمارشان از چهل نفر تجاوز نمی کند- و کیفیت آمادگی ایشان برای نهضت مهدوی سخن می کند. بدون آنکه کلمه ای پیرامون اینکه آنان سفیران و فرستادگان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف میان شیعیان خواهند بود، در میان باشد؛ پس این احتمال باقی می ماند که آنان در اینچنین آمادگی روحی و جسمی می باشند، بدون آنکه میان آنان با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پیوند و ملاقاتی رخ داده باشد.

بله! در بخش پایانی روایت گفته می شود که آنان پس از آنکه خود و خاندان خود را از لحاظ روحی برای دیدار با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و نصرت او، آماده کرده اند، به دیدار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف می شوند؛ این نیز با کلیت توقیع در تضاد نیست؛ چون این امر در سطحی ویژه - که همان سطح برگزیدگان است- رخ می دهد؛ همچنانکه در گفتار روایت آمده است: « و او ایشان را وعده فردا شب می دهد » که احتمالاً مراد از آن این است که آن دیدار تنها یک شب پیش از خروج مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رخ می دهد تا همگی آنان را برای تثبیت دل‌هایشان و هماهنگی های پیش از عملیات گرد هم آورند.

لذا گزیده سخن آنکه: این روایت ناظر بر گروهی بسیار خاص و معدود است که عبارت است از برگزیدگان و پاکان درگاه مهدوی؛ درحالیکه توقیع شریف ناظر بر

عموم شیعیان است؛ لذا در تنافی باهمدیگر نیستند تا بخواهیم روایت را ضد و نقیض کلیت توقیع شریف بدانیم.^۱

و اما روایت دوم. نهایت چیزی که این داستان اثبات می کند، جواز تشریف به ساحت قدسی حضرت عَلَيْهِ السَّلَام است و ملازمتی میان جواز رویت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام با جواز نیابت خاصه از او وجود ندارد؛ لذا هم دلالت این داستان بر امکان دیدار امام زمان پابرجاست؛ هم دلالت کلی و کامل توقیع شریف امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام در تکذیب مدعیان نیابت خاصه، پابرجا و استوار است.^۲

۱ . پاسخ مختصر بدین شبهه این که: این حدیث در دو مصدر ثبت شده: غیبت نعمانی و تفسیر عیاشی، در حالیکه در تفسیر عیاشی کلمه «القابل» نسخه بدل «القابل» دارد که می تواند به معنای روز بعد باشد نه سال بعد. و با توجه به اینکه هیچ شاهی در روایات دیگر نداریم که خادم حضرت از یک سال قبل از خروج با اصحاب آن حضرت در ارتباط است و نیز با توجه به اینکه در روایات متعدد تصریح شده که آن اصحاب همدیگر را نمی شناسند و بدون وعده قبلی جمع می شوند روشن می شود که واقعه ملاقات خادم حضرت با چهل تن از اصحاب دو روز قبل از خروج اتفاق می افتد که قبلاً هم خروج سفیانی و هم صیحه آسمانی رخ داده است و این دقیقاً مطابق توقیع شریف می باشد که فرمود: هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی افترا زننده است. (محقق)

۲ . این جواب صحیح به نظر نمی آید زیرا استدلال ما به توقیع بر اساس عموم زمانی لسان آن بود تا به واسطه طریق اولویت ادعای نیابت نسبت به ادعای مشاهده، هر مدعی نیابت را تکذیب کنیم، اما اگر عموم زمانی توقیع از کار بیفتد و روشن شود که تنها مربوط به برهه ای از زمان بوده، پایه استدلال ما نیز می شکند. لذا حق اینست که در این نقل، تنها امکان مشاهده حضرت در جزیره خضرا ثابت شده که نسبت به مکان های عادی کره زمین و جوامع عادی انسانی تخصصاً خارج است.

البته بر افراد محقق پوشیده نیست که داستان جزیره خضرا از بیخ و بن اساسی ندارد که حال کسی بخواهد بر روی فقرات و چند و چون آن بحث کند. (محقق)

گفته نشود که: داستان جزیره سرسبز، در مقام تفسیر توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، چراکه روایات همدیگر را تفسیر می کنند.

که می گوئیم: این سخن ادعایی بدون شاهد است؛ از طرفی داستان جزیره سرسبز، صرفاً یک داستان نامه است و تعبیر از آن بعنوان روایت، یک نوع سهل انگاری است.

و اما روایت سوم: بایستی در نظر گرفت که:

اولا. هیچ دلیلی مبنی بر ادعای نیابت خاصه برای یمانی موعود از جانب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، وجود ندارد؛ تا بخواهیم پیرامون لزوم تکذیب او در اثر التزام به کلیت و عمومیت توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، سخن کنیم.

ثانیا. حتی اگر به فرض بپذیریم که او نایب خاص آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، بی تردید در عمومیت توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، جای نمی گیرد؛ بدین علم بدهی که وظیفه شیعیان بنابر توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، تا پیش از رخداد علامات حتمی است؛ همچنانکه در توقیع مبارک با دو عنوان: «سفیانی و صیحه» یاد شده است. لذا خروج مهدوی عجل الله تعالی فرجه الشریف، زمانی روی می دهد که علامات ظهور محقق شده است و با تحقق آن علامات، دیگر از گستره ی تأثیر و عملکرد توقیع شریف امام

زمان عَلَيْهِ السَّلَام خارج می شویم؛ پس تنافی میان نص توقیع با ادعای لزوم بیعت با یمانی وجود ندارد.

و اینکه تنها گفتیم: «سفیانی و صیحه» در واقع اشاره به مجموعه علایم حتمی ظهور کرده ایم؛ چراکه خروج یمانی منفک از خروج سفیانی نیست و باتوجه به اینکه این توقیع شریف تمام مدعیان نیابت پیش از خروج سفیانی و رخ داد صیحه را در معرض تکذیب قرار می دهد، بنابر ضرورت شیعیان موظف به تکذیب مدعیان نیابت تا ما قبل یمانی هستند و این امر مشتمل بر مرحله ما بعد خروج سفیانی و یمانی نمی شود؛ بلکه آن مرحله، مرحله لزوم بیعت با یمانی و حرمت پیکار و دشمنی با اوست.^۱

اگر در پذیرفتن سخن فوق به مشکل برخوردی و به ذهنت اینچنین می آید که: «مقتضای اخذ عنوان صیحه در توقیع، بمعنی لزوم تکذیب تمام مدعیان نیابت پیش از تحقق صیحه است، پس مفاد این توقیع شامل یمانی نیز می شود-چراکه

۱. همه ی اینها من باب بررسی فرضیه ی نیابت یمانی است؛ وگرنه هیچ دلیلی که بگوید یمانی نیابت از امام زمان دارد، وجود ندارد و اینچنین فرضیه ای از بیخ و بُن، ثابت شده نیست. (محقق)

یمانی پیش از صیحه خروج می کند- و لذا چاره ای جز دست برداشتن از عمومیت مفاد توقیع نداریم».

در پاسخ می گویم: ما از باب تنازل و تسالم، سخت را می پذیریم؛ اما باز با وجود سخن تو همواره عمومیت و کلیت مفاد این توقیع مبنی بر تکذیب تمامی مدعیان مشاهده با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، پابرجا و استوار است؛ اما در دلایلی که بطور هویدا دلالت بر عمومیت و کلیت یک امر دارد، تنها به اندازه ای که اقتضای مخصص باشد، می توان دست از کلیت و عمومیتش برداشت؛ حال نسبت به این توقیع شریف، دلیل مخصص اقتضا می کند که آن اندازه از عمومیت و کلیت مفاد توقیع سمی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری و پیش از صیحه و سفیانی دست برداریم که ملزم به تکذیب یمانی نشویم؛ پس به مقتضای قواعد استنباطی، آن قانون عام موجود در توقیع، در همان عمومیت و کلیت در همان دوران مذکور- آغاز غیبت کبری تا رخداد صیحه- بغیر از آن دوران مخصوص یمانی، ثابت و محرز است؛ و لذا این توقیع یکی از افرادی که در معرض تکذیب قرار می دهد: احمد بن اسماعیل است که همواره مدعی نیابت و فرستادگی از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است در حالیکه سالهای

سال از ادعایش می‌گذرد و هنوز نه سفیانی خروج کرده و نه صیحه رخ داده است.^۱

با بیان این مطالب، حال و روز دیگر نقضیه‌هایی که برای انتفای عمومیت و کلیت اثر این توقیع شریف می‌آورند نیز، مشخص می‌شود؛ نقضیه‌هایی همانند: نامه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام به شیخ مفید رَحِمَهُ اللهُ و منقولاتی که از سید بن طاووس رَحِمَهُ اللهُ بجای مانده است؛ با توجه به مطالب فوق تمام این موارد فارغ از بررسی صحت و سُقمش، منافاتی با مدلول و معنای توقیع شریف امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام به شیخ سمری رَحِمَهُ اللهُ ندارد. چراکه مراد اصلی توقیع حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام، تکذیب مدعی نیابت و باییت است درحالی‌که بزرگانی همانند شیخ مفید رَحِمَهُ اللهُ و سید بن طاووس رَحِمَهُ اللهُ از اینچنین ادعاهایی پاک و مبراء هستند.

۱ . پاسخ صحیح‌تر اینست که اصلاً چه کسی گفته‌یمانی قبل از صیحه می‌آید تا خروج منافی کلیت توقیع شریف باشد؟ (محقق)

• **مبحث سوم. ثبوت نیابت عامه برای مراجع معظم تقلید در دوران غیبت**

کبری

این مبحث، متشکل از سه مطالب است:

❖ **مطلب اول. دلایلی که نیابت عمومی را برای فقیه اثبات می کند**

پس از آنکه با دسته بندی نیابت به دو دسته **عام و خاص** آشنا شدی و مشخص شد که: **بساط نیابت خاصه در دوران غیبت کبری بکلی برچیده شده است**، حال سخن ما پیرامون نیابت عامه است؛ که آیا اینچنین نیابتی در عصر غیبت کبری وجود دارد یا خیر؟!

پاسخ: بزرگان مذهب اهل بیت، پیرامون ثبوت این نوع از نیابت در عصر غیبت کبری برای مجتهدان عادل شیعه، اتفاق نظر دارند؛ بلکه این امر جزو مسلمات مذهب امامیه است.

شاهد این سخن ما کلام مرحوم محقق کرکی رحمته الله است که می گوید: «اصحاب ما همگی بر اینکه: فقیه عادل امامی جامع شرایط برای فتوا- که در احکام شرعیه از

آن با عنوان مجتهد یاد می شود- در دوران غیبت کبری، نایب امام معصوم است،
اتفاق نظر دارند.»^۱

استدلالی که برای اثبات آن مقام برای فقیه جامع الشرایط، اقامه می شود؛ مبتنی
بر دو دلیل است:

دلیل اول. دلیل عقلی

که با عبارت: **قاعده لطف** از آن یاد می شود.

و با ذکر دو مقدمه، بیان می شود:

مقدمه کبروی. معنای قاعده لطف.

بطور خلاصه قاعده لطف یعنی: انجام کارِ دوم و سوم برای حفظ انگیزه ای که از
کار اول داشتیم.

بدین توضیح که: هرکدام از ما اگر بخواهیم برای جمعی از دوستانمان یک سور
بدهیم و آنان را به میهمانی دعوت کنیم، لاجرم بایستی از این کارمان یک انگیزه و
نیستی داشته باشیم- چون هیچ عاقلی کاری بدون علت انجام نمی دهد- و اگر

انگیزه ما از این سور و بزم، شاد کردن دل آنها و دیدار با دوستان و اطعام مومنان و یا مواردی از این دست باشد، این غرض و انگیزه ما، صرفاً با انجام یک کار - که همان دعوت کردن مهمانان است - محقق نمی شود؛ بلکه لاجرم بایستی کارهای دوم و سومی انجام داد - همانند تهیه غذا و تمیز و آماده کردن خانه برای پذیرایی از میهمانان و پوشیدن لباس مناسب مهمانی و ... - تا آن انگیزه ای که داشتیم، محقق شود؛ و اگر این کارهای دوم و سوم نبود، هدفی که از کار اول داشتیم روا نمیگردید. لذا انجام این کارهای دوم و سوم را مصداق همان قاعده لطف می دانیم.

بدین سبب است که بزرگان ما اینچنین تقریر کرده اند که: لطف، به حکم عقل، بر حکیم، واجب است؛ چرا که اگر آن لطف محقق نشود، غرض و اراده ای که از ابتدا داشت، نقض می شود؛ و نقض غرض از انسان عاقل قبیح است؛ چه رسد به حکیم مطلق.

مقدمه صغروی. تطبیق قاعده لطف بر ثبوت نیابت عامه برای فقیهان

شیعه

می توان این مقدمه کلی صغروی را در قالب سه مقدمه جزئی تر بیان نمود:

اول. امامت، از جمله نهاده های خداوند متعال است و جزو افعال الهی بشمار می

آید؛ لذا ممکن نیست که خداوند از این کرده و نهاده اش، غرض و نیتی نداشته

باشد- همچنانکه در نظر شیعیان امامی اینچنین است- لذا افعال خداوند متعال آویخته به اغراض خداوندی است؛ و این اغراض راجع به آفریدگان خداوند است و نه وجود مقدس باری تعالی؛ لذا به مقتضای این سخن، یکی از اصلیتین اغراضی که خداوند برای نهادن امامت و ایجاد امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اراده نموده است، همانا هدایت بشریت بسوی حق است؛ همچنانکه می فرماید: «و آنان را امامانی قرار دادیم تا به امر ما هدایت کنند»^۱

دوم. مشیت الهی بر این قرار بوده است که آخرین امام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از امامان الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، دچار غیبت بشود و از دیده ها نهان شود.

سوم. مقتضای قاعده لطف این است که حکیم مطلق برای حفظ غرضی که از کار اولش- نهادن امامت- داشته، کار دومی انجام دهد؛ که ثمره اش می شود: لاجرم باید شخصی باشد که در زمان غیبت امام، جای خالی اش را پُر کند و با وجودش، یکی از اغراض خداوند از کار اولش- جعل امامت- که عبارت بود از: هدایت انسانها و حفظ دین خدا، همواره محقق باشد؛ و آن افرادی که متصدی این امر

هستند، کسی نیست جز فقیهان والامقام که نسبت به عقاید و احکام الهی که بایستی به سمع و نظر بندگان خدا برسد، آگاه هستند.

دلیل دوم. دلایل روایی

که عبارت است از احادیث فراوان که فقهای شیعه در کتب استدلالی خویش آورده اند و ذکر یکایک آنان و بررسی سندی و دلالی آن، خارج از حدود و مرام این نوشته است؛ لذا ما به بیان دو دلیل بسنده می کنیم:

اول. در من لایحضر شیخ صدوق رحمته الله از امیرالمومنین علیه السلام نقل است که: «رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا آنان که جانشینم هستند را پیامرز!

گفته شد: ای فرستاده خدا! جانشینان تو چه کسانی هستند؟!

فرمود: آنانکه پس از من می آیند و سخن و کردارم را روایت می کنند.»^۱

۱ من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۲۰. این حدیث جزو مراسیل جزمی شیخ صدوق از امیرالمومنین است و نزد آنانی که میان مراسیل جزمی و غیر جزمی شیخ تفاوت قایل می شوند، معتبر و حجت است. و برخی بزرگان دیگر این حدیث را از باب طرق فراوانش، سبب افاده علم و اطمینان می دانند اگرچه برخی دیگر با این نظر موافق نیستند و بسط این بحث، محل دیگری را می طلبد. گردآورنده

دوم. کلام حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود: «و اما رخدادهای پیش رو، پس در آن به راویان احادیث ما رجوع کنید؛ چراکه آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر شما هستم.»^۱

❖ مطلب دوم. گستره ی نیابت

نیابتی که برای فقهای شیعه معین نمودیم، در سه گستره کلی برای آنان ثابت است:

گستره اول. فتوی دهی

تردیدی در این نیست که بیان حلال و حرام، بایستی با اجازه ای ویژه از سوی مشرّع انجام شود؛ چراکه تحلیل و تحریم تنها و تنها حق مشرّع است؛ همچنانکه خداوند می فرماید: «بگو: آیا به رزقی که خدا برایتان نازل کرده است نگریسته اید؟ بعضی را حرام شمردید و بعضی را حلال. بگو: خدا آیا به شما اجازه داده است یا به او دروغ می بندید؟»^۲.

۱ غیبت طوسی ص ۲۹۱

۲ یونس: ۵۹

و خداوند حق تشریح را به پیامبرش ﷺ تفویض نموده است؛ همچنانکه می فرماید:

«هرآنچه پیامبر بشما داد بگیرید و از هرچه شما را بازداشت، دست از آن بردارید.»^۱

و حق تشریح را به امامان هدایتگر نیز تفویض نمود؛ همچنانکه امام صادق علیه السلام

فرمود: «آنچه خداوند متعال به رسول خدا تفویض نمود، همان را برای ما نیز تفویض

نمود.»^۲

لذا باید بدانیم که: فقیه نیز بایستی اجازه ای ویژه از سوی مشرّع داشته باشد تا

فتوی بدهد؛ این تجویز، در روایات گوناگونی آمده است؛ از جمله روایتی از امام

حسن عسکری علیه السلام که فرمود: «اما آن فقیهانی که خود نگه دار و پاسبان دینش

باشد؛ مخالف هوی و هوسش بوده و مطیع امر امامش باشد، پس عوام می توانند

از ایشان تقلید نمایند.»^۳

۱ حشر: ۷.

۲ کافی ج ۱ ص ۲۶۶

۳ احتجاج ج ۲ ص ۲۶۳

گستره دوم. قضاوت

قضاوت نیز همانند فتوی دهی، مختصّ شارع مقدس است؛ و لذا اثبات این امر برای فقیه نیز نیازمند اجازه ای از سوی شارع مقدس است. بهمین سبب امیرالمومنین علیه السلام خطاب به شریح قاضی گفت: «ای شریح! در جایگاهی نشسته ای که جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا جز انسان بدکار، بر آن تکیه نمی زند.»^۱ این کلام امیرالمومنین علیه السلام بدین معنی است که متصدی امر قضاوت یا باید در زمره انبیا و اوصیا علیهم السلام باشد و یا جزو کسانی که بدون اجازه آنان متصدی این امر شده و انسان بدکار و اهل شقاوت است.

لذا می بینیم که شارع مقدس این اجازه را به فقیهان نیز داده است که بر منصب قضاوت درآیند؛ همچنانکه ابو خدیجه نقل می کند از امام صادق علیه السلام که فرمود: « مبادا برخی از شما، از برخی دیگر، به نزد اهل ستم به محاکمه بروید. اما یکی از خودتان را در نظر بگیرید که چیزی از احکام ما را بداند و او را میان خود، قاضی قرار دهید؛ زیرا من او را قاضی قرار داده‌ام. پس نزد او برای محاکمه بروید.»^۲

۱ کافی ج ۷ ص ۴۰۶.

۲ کافی ج ۷ ص ۴۱۲.

گستره سوم. سرپرستی و ولایت

هیچکدام از بزرگان نسبت به اصل ثبوت ولایت برای فقیه اختلاف نظری ندارند؛ بلکه تنها اختلافی که هست درباره بسط و قبض دامنه این ولایت است.

❖ مطلب سوم. ولایت فقیه

باتوجه به بحثی که در صفحات پیشین آمد، بحثی جداگانه تحت عنوان مبحث «ولایت فقیه» باز می شود که ماحصلش اینچنین است: فقهای شیعه در گستره و دامنه ولایت فقیه نظریات گوناگونی دارند؛ که مشهورترین آن، عبارت است از دو دیدگاه:

دیدگاه اول. ولایتی که برای فقیه ثابت است، همان ولایت فراگیر و عام است. این دیدگاه نزد شماری از بزرگان شیعه همانند مرحوم محقق نراقی رحمته الله و محقق کرکی رحمته الله و سید خمینی رحمته الله معتبر و صحیح است.

دیدگاه دوم. ولایتی که برای فقیه ثابت است، عبارت است از ولایت بر امور حسبیه. همچنانکه نظر سید الطائفه خوئی رحمته الله بر این بود و وی این دیدگاه را به شمار فراوانی از فقهای شیعه (اعلی الله مقامهم) نسبت می دهد.

تفاوت میان این دو دیدگاه:

ولایت عامّ یعنی: همان ولایتی که معصومین علیهم السلام بر جامعه اسلامی دارند؛ بغیر از آنچه بنابر دلیلی خاص از آن عمومیت، مستثنی و خارج شود.

اما **ولایت حسبی** یعنی: ولایت بر هر کار یا هر کسی که هیچ کس را برای ولایت ندارد و یقین داریم که شارع مقدس راضی به ترک آن فرد یا آن کار نبوده و احساس بی مسئولیتی نسبت بدان امور را قبیح می داند؛ چراکه روند و شاکله جامعه اسلامی مبتنی بر حل آن معضلات است. مواردی همانند: ولایت بر طفل صغیر و سرپرستی دیوانگان و ایتام و اوقاف و دیگر اموری که متولّی مشخصی ندارد و نیز اقامه حدود شرعی و مواردی از این دست که بسیار گسترده و فراوان است. بلکه می توان گفت: تمام امور و افرادی که بهر نحوی با حفظ شاکله و نظام اسلامی پیوند دارند، جزو امور حسبیه بشمار می آیند و فقیه بر تمام آنها ولایت دارد.

بلکه دامنه امور حسبیه فراتر از اینهاست؛ بگونه ای که سید ابوالقاسم خوئی رحمته الله علیه باور دارد که فقیه اگر ببیند مصلحت دین خدا در صدور فتوای جهاد ابتدایی است، حق دارد اینچنین فتوایی بدهد.

پس با بیان این مطالب دانسته می شود که: امور حسبیه بخودی خود یک گستره
ی کوتاه و لاغری که آنچنان درخور توجه نباشد، نیست؛ بلکه گستره ای بسیار
فراخ و قابل توجه دارد.

اتمام بخش سوم از ترجمه کتاب المهدویه الخاتمه

بخش: بابیت و نیابت از حضرت مهدی

۹۹/۰۲/۲۸ خورشیدی

اکبربیرامی

کانال های تلگرامی نقد فرقه مدعی یمانئ:

<https://t.me/almonqezfr>

کانال المنقذالعالمئ

https://t.me/almonqez_farsi

گروه المنقذالعالمئ

<https://t.me/antimortad>

الاثنئ عشرئه

<https://t.me/PayehayePooshaly>

پاه هائ پوشالئ